



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

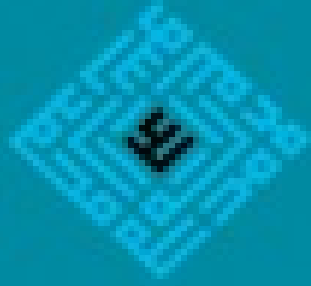
Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



عقوبات
ولا يبرأ

من

اسماء بنت عميس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عقیق ولایت

نویسنده:

اسماعیل منصوری لاریجانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	عقیق ولایت
۷	مشخصات کتاب
۷	دیباچه
۱۵	مقدمه
۱۹	فصل اول: ولایت و انواع آن
۱۹	۱. مفهوم ولایت
۲۲	۲. ولایت عرفانی و ولایت سیاسی
۲۴	۳. ولایت در نگاه قرآن
۲۵	۴. ولایت عام و خاص
۲۶	۵. ولی، منشأ ولایت
۳۷	۶. ولایت در علم کلام و عرفان
۳۷	الف) ولایت در علم کلام
۴۳	ب) ولایت در عرفان
۵۳	فصل دوم: سیر ولایت در منابع اسلامی
۵۳	اشاره
۵۴	۱. ولایت از منظر حکیم ترمذی
۶۰	۲. شیخ بزرگ، محیی الدین عربی
۷۰	۳. علامه سید حیدر آملی
۷۰	اشاره
۷۲	الف) تفاوت میان نبی، رسول و ولی
۸۲	ب) نزدیکی موضع تشیع و تسنن
۸۷	۴. حدیث غدیر
۱۰۹	فصل سوم: ولایت و شفاعت

۱۰۹	طرق اثبات ولایت و شفاعت
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	۱. انسان کامل
۱۲۹	۲-قرب نوافل و فرائض
۱۳۰	اشاره
۱۳۷	مفهوم شفاعت
۱۴۰	۳. اتحاد عاشق و معشوق
۱۴۰	اشاره
۱۴۰	الف) آیات ناظر بر اتحاد عاشق و معشوق
۱۴۰	اشاره
۱۴۰	یک - آیه هفده سوره انفال
۱۴۱	دو - آیه ده سوره فتح
۱۴۲	سه - آیه بیست و چهار سوره انفال
۱۴۲	ب) مواردی از اتحاد عاشق و معشوق
۱۴۲	اشاره
۱۴۲	یک - تمثیل گل و عطر گل
۱۴۲	دو - رنگ و پارچه
۱۴۳	سه - آتش و آهن
۱۴۳	چهار - خطاب به حسام الدین
۱۴۴	پنج - خدو انداختن خصم بر روی حضرت علی (ع)
۱۴۸	نتیجه
۱۵۲	کتابنامه
۱۵۶	درباره مرکز

سرشناسه : منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : عقیق ولایت / اسماعیل منصوری لاریجانی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۴۸ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۴۷-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۴۵] - ۱۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : ولایت

موضوع : ولایت فقیه

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۸ م۷۴۷۸۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۹۷۵۴۸

ص: ۱

بررسی و تحقیق در حقیقت و حقانیت ولایت امیرمؤمنان، علی (ع)، سابقه ای بسیار طولانی در تاریخ اندیشه اسلامی دارد. وجود آثار گوناگون و رساله های مستقل در ولایت و امامت حضرت امیر و مسائل فرعی آن، نشانگر اهمیت این موضوع نزد اندیشمندان مسلمان است.

اندیشمندان علوم اسلامی، افزون بر به کارگیری شیوه های نگارشی گوناگون در اثبات ولایت، از روش های کلامی، عرفانی، تفسیری، روایی و تاریخی نیز بهره جسته و به این موضوع پرداخته اند. در این میان، نگاه عرفانی به مسئله ولایت از جایگاه خاصی برخوردار است.

ولایت برای اندیشمندان مسلمان حتی اهل تسنن، نقش روش شناسانه ای در باورهای دینی دارد؛ به گونه ای که توحید و نبوت نیز بر آن مبتنی است. از این رو، در طول تاریخ کوشیده اند به اندازه توان علمی خویش، خوشه چین فیض ولایت باشند و در معرفی این حقیقت جاوید تلاش کنند.

اثر پیش رو با عنوان «عقیق ولایت» نوشته استاد گرامی، دکتر

اسماعیل منصوری لاریجانی است که کوشیده است با نگاهی عرفانی موضوع ولایت حضرت امیر و رابطه آن با موضوع شفاعت از دیدگاه متفکران شیعه و سنی را تبیین سازد. امید است برای بهره‌گیری محققان و پژوهشگران گرامی مفید واقع شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

مقدمه

امروزه، افرادی از بی نیازی عقل بشر از وحی و کتاب آسمانی سخن می گویند. آنان معتقدند در عصر عقلانیت به سر می برند و جوامع بشری از دوران طفولیت عقل و سردرگمی خارج شده است؛ به گونه ای که دیگر هیچ حادثه ای از حیثه عقل تیزچنگ بشر خارج نیست. در نتیجه، این بلوغ و کمال عقلانیت جایی برای وحی و تعالیم آسمانی باقی نمی گذارد.

دیری نباید که این ادعای مغرورانه و غیرعلمی با نقد اندیشمندان دینی جهان روبه رو گشت. آنان، وابستگی عقل به شریعت و ادیان الهی را اقتضای ذاتی عقل و خردمندی بشر برشمرده اند و بر این باورند که این وابستگی، حتی عقل یا عقولی را در خدمت بشر و منافع عمومی ملت ها قرار می دهد که در مکتب وحی و تعالیم آسمانی پیامبران تربیت شده و ملاک عدل و قسط را از آسمان دریافت کرده باشد.

عقل منهای وحی، سیری زمینی و مادی پیدا می کند، درحالی که ماهیت عقل، آسمانی است و با تعالیم پیامبران می تواند سیر حقیقی و

ملکوتی خود را طی کند و به مدارج عالی کمال برسد. به عبارت دیگر، عقل فی نفسه تعلیم پذیر است، ولی معلم عقل، وحی آسمانی است. مولوی می گوید:

قابل تعلیم و فهم است این خرد لیک صاحب وحی تعلیمش دهد

بنابراین، عقلی که از منبع وحی تغذیه می شود، تضمینی حکیمانه دارد؛ یعنی صدور احکام او مبتنی بر حکمت الهی است که در اصطلاح عرفانی او را «صاحب ولایت» می خوانند. به دیگر سخن، از سوی باطن، به منبع وحی متصل و از جهت ظاهر، هادی خلق است. از این جهت، به اعتبار باطن، عقل حکیمانه را «ولی» و به اعتبار ظاهر، «نبی» گویند. بدون این اتصال، وصول الی الله ممکن نیست.

آنچه موضوع بحث کتاب حاضر است، کیفیت اتصال ولی اعظم خدا با مقام الوهیت است. درک کیفیت اتصال و انفصال در این مقام سرّ حقیقی معرفت است. به قول مولوی:

اتصالی بی تکلیف بی قیاس هست ربّ الناس را با جان ناس

در گزارش اولیای الهی در کیفیت اتصال حضرت ربوبیت با جان ناس چنین آمده است که ولی خدا در مقام قرب نوافل اوصاف الهی را در خود به فعلیت می رساند و این اوصاف الهی اند که حلقه اتصال ولی خدا را به مبدأ اعلا تشکیل می دهند و با این اتصال، فیض الهی را در جهان هستی و عالم ممکنات جاری و ساری می کنند.^(۱) از این رو، پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«من رآنی فقد رأى الحق»^(۲) یا:

«اول ما خلق الله نوری»^(۳) یا:

«اول

۱- جامع الاسرار، علامه سید حیدر آملی.

۲- بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۴.

۳- همان، ج ۱، ص ۹۶.

ما خلق الله العقل» (۱) یا:

«اول ما خلق الله العلم». (۲)

این گونه روایاتی که در این باره آمده است، همگی به مقام ولایت نبوی اطلاق می شود که در مقام قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى به ساحت مبارک حقیقت محمدیه (ص) تنزل یافت که به آن، خلعت هدایت و شفاعت نبوی نیز گفته می شود. ناگفته نماند که حقیقت این مقام، ظهور اوصاف الهی در شخص نبی اکرم (ص) است و سرّ عروج او در شب معراج نیز همین است. نظامی گنجوی می گوید:

از نبی جز نفس نبود آنجا همه حق بود و کس نبود آنجا

از این رو، سرّ شفاعت، ظهور این فیض در وجود مبارک امیرمؤمنان، علی (ع) و امامان معصوم (علیهم السلام) به عنوان اولیای اعظم الهی است که به صفت «عین الله» و «وجه الله» به بیان رمز این حقیقت پرداخته است. ادراک حقیقی آن نیز تنها با ادراک بسیط فطری و عبور از همه تعلقات علمی و فنای ذاتی ممکن است؛ زیرا در آن مقام هر که در ولی واصل فانی شده ظهور کند، کسی جز جلوه «هو ربی» و ساحت ربوبیت نیست. به قول مولوی:

چون که من، من نیستم، آن من ز هوست پیش این دم هر که دم زد، کافر اوست

آنچه در کتاب حاضر به ویژه از مصدر ولایت حضرت امیر (ع) جست و جو می شود، جلوه کمالیه اوصاف الهی در وجود مقدس مولای متقیان، علی (ع) به عنوان شفاعت و واکاوی مفهوم این واژه در اعتقاد

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۲- همان، ج ۵۴، ص ۳۰۹.

شیعه و عرف عرفانی اهل سنت است. امید است این مجموعه، رهپویان حقیقت را به وادی یقین ولایت اهل بیت (علیهم السلام) هدایت فرماید و سهم حقیر را دعای خیر آنان در حق والدین عزیزم روزی فرماید و برای محققان و اندیشه ورزان صاحب دل و خرد، سرآغازی برای درک حقایق ولایت و شفاعت و خاکساری در ساحت اهل بیت (علیهم السلام) باشد، ان شاء الله.

فصل اول: ولایت و انواع آن

۱. مفهوم ولایت

ولایت و انواع ریشه های آن، مانند: ولاء، ولاء، ولی، مولا و اولیا، در کتاب های لغت به معنای گوناگونی آمده است که به اختصار به آن می پردازیم.

ولا: به فتح واو و بدون همزه، به معنای یاران، میراث بنده آزاد، ملک و پادشاهی، قرابت و خویشاوندی و توالی اجرای امری است متوالیاً. (۱)

ولا: به کسر واو و بدون همزه، به معنای پیاپی کردن کاری بر توالی، دوستی و محبت، نزدیکی ایام.

ولاء: به فتح واو و قرار داشتن همزه در آخر، به معنای دوست داشتن، محبت، یاری و نصرت، ملک و پادشاهی، آزادی، قرب و نزدیکی.

فقهها «ولاء» را گاه بر میراثی که به سبب عقد موالات و ولاء عتق پیدا می شود، اطلاق می کنند.

۱- ر. ک: فرهنگ های لغت، ذیل ماده ولاء، ولا، ولایت، ولایت و... غیاث اللغات؛ آندراج؛ فرهنگ معین؛ لغت نامه دهخدا؛ اقرب الموارد؛ منتهی الارب و کشف اصطلاحات الفنون.

ولاء: به کسر واو و قرار داشتن همزه در آخر، به معنای موالات، پیاپی انجام دادن دو کار در کنار هم، پیوست یکدیگر کردن، پیوستگی کردن میان دو چیز، دوستی با هم نمودن، جدا کردن بعضی از گوسفندان از بعضی دیگر، مصادقه، پیروی عملی به عمل دیگر هنگام تطهیر (وضو)، ملک و پادشاهی، میراثی که شخص به سبب آزاد ساختن کسی که در ملک او بوده است یا به سبب عقد موالات استحقاق پیدا می کند.

ولایت: به فتح واو و ولایت به کسر واو، هر دو، به معنای حکومت، امارت، سلطان، ملک پادشاه، زمین آبادان، شهرهایی که یک والی بر آنها حکومت و فرمانروایی دارد، کشور و مملکت آمده است؛ «کشورِ قَالُوا بَلَى» ، کنایه از ایمان است؛ یعنی ایمانی که ارواح مؤمنان با خدای تعالی بدان میثاق و عهد کرده اند. در تقسیمات کشوری دوران اخیر، ناحیه ای کوچک تر از شهر و شهرستان است. در اصطلاح امروزی، به شهر، مولد و موطن هر کس اطلاق می شود. به معنای تصرف، دوستی، متکفل کار کسی شدن، مالک امری شدن و دست یافتن بر چیزی نیز آمده است. (۱)

برخی مشتقات این کلمه عبارت است از: ولایت بخش، ولایت

بخشیدن، ولایت پرداز، ولایت پناه، ولایت پیمای، ولایت جوی، ولایت دار، ولایتعهد، ولایت ستان، ولایت گشا و ولایت گیر.

ولی: به فتح واو به معنای نزدیکی، قرب، باران پس از باران، حصول دومی پس از اولی بدون فاصله، پی در پی در آمدن، دوست یا نیکان، اسمی از اسمای الهی، محب، دوستدار، صدیق، ناصر و نصیر، یاری دهنده، مددکار و مهربان است.

در «کشاف اصطلاح الفنون» آمده است. (۱) ولی بر وزن فعیل، به معنای فاعل است از ماده وَلَى یَلِی که به معنای قرب و نزدیکی می باشد. ولی به این معنا بیشتر مورد توجه است تا معانی دیگر. به همین دلیل، در اصطلاحات صوفیه، ولی به معنای فاعل، کسی است که پی در پی طاعت و فرمانبرداری کند، بدون اینکه این طاعت ها را نافرمانی و عصیان در پیش آید. اما ولی بر وزن فعیل و به معنای مفعول، کسی است که احسان و فعل خداوند پی در پی بر او وارد گردد.

ولی به این معنا عارف است که فعل خداوند پی در پی بر او وارد می شود، ولی به این معنا، عارف به خدا و صفات خداست تا جایی که در حد امکان، بر طاعات مواظبت می کند و از گناهان دوری می گزیند. او کسی است که فانی از خود و باقی به مشاهده حق تعالی است؛ او از خود خبر ندارد.

ولی، متصرف در کسی و در امر کسی است. او از جانب کسی در کاری تولیت دارد. در حقیقت، ولی، نگهبان و عهده دار امر کسی است. به همین دلیل، ولی نعمت به معنای عهده دار رساندن نعمت ها به دیگران است؛

کسی که بر دیگری، حق نعمت دارد. او بنده نیک و مقرب حق تعالی است. پس ولی کامل کسی است که در بندگی خدا به حد کمال رسیده باشد. ولی، هم به معنای آزاد شده است و هم آزادکننده؛ در اصطلاح فقهی نیز کسی است که حق قصاص یا اخذ دیه یا عفو را به عهده دارد.

مولا به معنای سرور، مخدوم، سرپرستی که مورد احترام و ستایش کسان دیگر باشد، صاحب، خداوندگار و مالک نیز به کار رفته است.

۱- کشاف اصطلاح الفنون، ذیل ماده «ولا» و «ولایت» .

اولیا، جمع ولی و اختصاصاً به معنای دوستان خداوند است؛ مردمان مقدس و پارسایی که مقرب درگاه الهی اند؛ مولانا می فرماید:

اولیا اطفال حقند ای پسر در حضور و غیب، ایشان باخبر (۱)

بنابراین، اولیا شدن به معنای مرشد و راهبر الهی شدن است. وجه مشترک همه این معانی، حب قلبی، پیروی ظاهری و باطنی و قرب معنوی است. پس همه واژه های نام برده از یک خانواده هستند؛ چه به معنای امارت، حکومت و سلطنت باشد، چه به معنای برعهده گرفتن مسئولیت و امر فرد یا افرادی دیگر؛ زیرا ولی، سلطنت و حکومت باطنی بر افراد دارد؛ به گونه ای که بر تمام پدیده های عالم، به ویژه محبان خویش، سیطره وجودی و تصرف معنوی دارد. درست مانند پادشاهی که بر همه محدوده مملکت و افراد زیر مجموعه خویش، تسلط و حاکمیت دارد؛ یک ولایت تام و مطلق.

واژه ولی، هم درباره انسان مؤمن به کار می رود و هم درباره خدای متعال؛ به گونه ای که به مؤمن «ولی خدا» گفته می شود و به خدا «ولی المؤمنین». اما واژه «مولی» در قرآن فقط بر خدای سبحان اطلاق شده است. (۲)

۲. ولایت عرفانی و ولایت سیاسی

وجه تمایز میان ولایت عرفانی و ولایت سیاسی، این است که در عرفان، حکومت و سلطنت ولی، فقط جنبه باطنی و تصرف معنوی دارد،

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۷.

۲- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۸۸۵.

نه کشوری و ظاهری؛ یعنی ولایت ولی به قلوب انسان‌ها ارتباط دارد، نه به جنبه‌های حکومتی، قضایی، نظامی و سیاسی. از این رو، ولایت به مفهوم عرفانی، رابطه‌ای مستقیم از جنس محبت و ارادت، میان دو کس یا دو جمع است. تفاوت میان ولایت سیاسی با ولایت عرفانی نیز در همین است. بدین گونه که ولایت سیاسی، نقدپذیر و قابل مشاوره است؛ برای مثال، پیامبر خدا (ص) در برخی کارهای سیاسی و نظامی، نظر خود را به مشورت می‌گذارد و چه بسا با نظر ایشان موافقت نمی‌شد (مانند جنگ خندق).

اما ولایت معنوی و عرفانی، پیروی محض، نه بر مبنای اجبار و زور، که بر اساس محبت و عشق و معرفت است. از این رو، معنای قرب در اینجا تحقق می‌یابد. به قول مولوی:

این نمی‌بینی که قرب اولیا صد کرامت دارد و کار و کیا

قرب بر انواع باشد ای پدر می‌زند خورشید بر کهسار و زر

لیک قریبی هست بارز شید را که از آن آگه نباشد بید را (۱)

پس ولی حق کسی است که به سبب بیشترین نزدیکی با پروردگار، حضرت حق بیشترین انعکاس در وجود او یافته است. از این رو، او هم نماینده خداوند است و هم نمایاننده او. این نزدیکی و قرب، به بهترین شکل در حدیث قدسی «قرب نوافل» آمده است که در فصل‌های دیگر به بررسی آن خواهیم پرداخت. البته مفهوم امامت در نظر شیعیان شامل ولایت معنوی و حکومت سیاسی است که از هم قابل تفکیک نیستند؛ اگرچه برخی متکلمین شیعه، ساحت امامت شیعه را در حد حکومت

سیاسی تنزل دادند و نقش امام را در تدبیر سیاسی و اجتماعی جامعه محدود کردند. (۱)

۳. ولایت در نگاه قرآن

واژه «ولی» و مشتقات آن، یکی از پرکاربردترین واژه های قرآن کریم است که به شکل های گوناگون نازل شده است. این واژه ۲۳۶ بار در قرآن کریم آمده که ۱۱۲ مورد آن به صورت فعل و ۱۲۴ مورد دیگر به صورت اسم به کار رفته است.

همان گونه که در بررسی لغوی این واژه، معانی گوناگونی را مشاهده کردیم، در آیات قرآن کریم نیز در معانی مختلفی به کار رفته است؛ برای مثال، در آیه زیر به معنای نزدیکی دو چیز و قرابت و هم بستگی آمده است:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (آل عمران: ۶۸)

سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند

و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده اند [از همه سزاوارترند] و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است.

یا در این آیه که پروردگار می فرماید:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (احزاب: ۶)

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او

۱- ر. ک: کتاب ولایت حکومت حکیمانه، اسماعیل منصوری لاریجانی نگارنده.

مادران آنها محسوب می شوند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر آنکه بخواهید به دوستانتان نیکی کنید؛ این حکم در کتاب خدا نوشته شده است.

۴. ولایت عام و خاص

ولایت معنوی که همان ولایت حقیقی و الهی است، خود به دو قسم ولایت عام و ولایت خاص تقسیم می شود. ولایت عام شامل مؤمنان و صالحان است و ولایت خاص، نخست مخصوص حضرت حق و سپس به پیامبر و اهل بیت او اختصاص می یابد. این نوع ولایت، محبت، قرب، امامت، زعامت و تصرف تکوینی و معنوی را نیز شامل می شود.

واژه ولی هم درباره انسان مؤمن به کار می رود و هم درباره خدای متعال؛ به گونه ای که به مؤمن، «ولی خدا» گفته می شود و به خدا، «ولی المؤمنین». واژه (مولا) در قرآن ۱۸ بار تنها برای خدای سبحان نازل شده است؛ برای نمونه:

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (حج: ۷۸)

پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و به خدا تمسک جوید که او مولا و سرپرست شماست چه مولای خوب و چه یاور شایسته ای.

إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (تحریم: ۴)

اگر شما (دو همسر پیامبر) از کار خود توبه کنید [به نفع شماست؛

زیرا] دل هایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید [کاری از پیش نخواهید برد]؛ زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

۵. ولی، منشأ ولایت

«ولی» یکی از اسمای حضرت حق، خود منشأ ولایت است؛ یعنی از آنجا که خداوند یاور مؤمنان، هدایت کننده آنها به سوی نور و دور کننده آنها از گمراهی ها و تاریکی هاست، بنابراین، تنها اوست که سرپرست و ولی مؤمنین است. این تأکید در بیش از چهل آیه آورده شده است (۱) که اینک به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره: ۲۵۷)

خدا سرپرست مؤمنان است و آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می آورد و کسانی که کافر شدند، سرپرست آنها طغیانگران هستند که آنها را از نور به سوی تاریکی ها می برند؛ آنها دوزخی هستند و در آن، جاودان.

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْشَى - رُوِيَ إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيُّ وَلَا شَفِيعَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (انعام: ۵۱)

و به وسیله آن (قرآن) کسانی را که از محشور شدن به سوی

۱- مانند: بقره: ۱۰۷، ۱۲۰، ۲۵۷ و ۲۸۶؛ آل عمران: ۶۸؛ انعام: ۵۱ و ۷۰؛ توبه: ۵۱ و ۱۱۶؛ نساء: ۱۲۳ و ۱۷۳؛ کهف: ۱۷؛ اعراف: ۳ و ۱۵۵؛ سبأ: ۴۱؛ یوسف: ۱۰۱ و رعد: ۱۶.

پروردگارشان (در روز قیامت) می ترسند، بیم ده! (روزی که در آن)، هیچ یاور و سرپرست و شفاعت کننده ای جز خدا ندارند؛ شاید پرهیزکاری پیشه کنند.

در برخی آیات نیز خداوند ولایت پیامبر و مؤمنان را زیرمجموعه ولایت خویش معرفی می کند: (۱)

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (مائده: ۵۵ و ۵۶)

ولی و سرپرست شما تنها خداوند و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند و هر که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده اند، بپذیرد، از حزب خداست و بی تردید حزب خدا پیروز است.

(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

(

یونس: ۶۲)

آگاه باشید که اولیای خدا را نه بیم و ترسی است و نه اندوهگین می شوند.

گاهی خداوند، فرشتگان را اولیای مؤمنان قرار می دهد و می فرماید:

نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ (فصلت: ۳۱)

(

ما (فرشتگان) در زندگی دنیا و در آخرت سرپرست و مددکار

شما هستیم؛ هر چه دلتان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است و هر چه در آنجا خواستار باشید، خواهید داشت.

از مجموع این آیات نتیجه می شود که ولایت الهی به صورت کامل در وجود مبارک انبیا، به ویژه حضرت ختمی مرتبت قرار دارد و پس از آن، در وجود مطهر اهل بیت (علیهم السلام) و مؤمنین خاص، ظهور و تجلی یافته است. این مسئله، از اساسی ترین موضوع های معارف اسلامی است که بدون تمسک بدان، یک مؤمن به مراتب کمال و قرب نخواهد رسید. در بیشتر آیات بیان شده، خداوند «ولی» مؤمنان خوانده شده است؛ «ولی» پرهیزکاران و صالحان که آنها نیز یادآور آیات و نشانه های خداوند هستند. البته مؤمنان و خالصان در گاه الهی از ولایت مطلقه حق تعالی آگاهی دارند و بر آن پای می فشارند.

از اهمیت این بحث در قرآن کریم می توان دریافت که ولایت و فهم آن، نقش بسیار مؤثری در شکوفایی معرفت و کمال انسان دارد؛ به گونه ای که معرفت حضرت حق در گرو شناخت مراتب و مقامات انسان است و مهم ترین مقام انسان، مقام ولایت اوست. بر این اساس، «هجویری» معتقد است: «ولایت، قاعده و اساس طریقت عرفان است و همه معرفت سالک، جمله بر ولایت و اثبات آن است». (۱)

در منابع روایی شیعه و اهل سنت، مصداق «ولی الله» یا «اولی الامر»، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستند که در این مجال به چند نمونه از آن بسنده می کنیم.

در «وسائل الشیعه» آمده است حضرت علی (ع) فرمود:

۱- ر. ک: کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری، ص ۱۲۱.

این قرآن کریم، کتاب صامت خدای است و من کتاب ناطق خداوند می باشم. کتاب مبین در ظاهر، قرآن است و در باطن، امام مبین می باشد که همانا امیر مؤمنان است. (۱)

امام صادق (ع) نیز فرمود:

قرآن سخن نگفته و هرگز سخن نخواهد گفت. پیغمبر و ائمه هدی از قرآن سخن می گویند؛ چرا که علم همه چیز را خداوند در قلب مقدس امام مبین احصا و ضبط نموده است. (۲)

و همین است که فرموده: (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) (یس: ۱۲) و در قرآن آمده است که: (فَسَيُكَلِّمُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)؛ «از اهل ذکر سؤال کنید، اگر نمی دانید». (نحل: ۴۳) و «ذکر» در خود قرآن به پیغمبر گفته شده است. بنابراین، اهل ذکر، همان اهل بیت او هستند، چنان که در روایات متواتره هم آمده است که فرموده اند: «ما هستیم اهل ذکر؛ از ما سؤال کنید آنچه را که نمی دانید». (۳)

پیامبر اکرم (ص) در خطبه غدیریه فرموده است:

مردم! هیچ علمی نیست، مگر آنکه خداوند سبحان آن را در من احصاء و ضبط نموده [است] و هرچه را که من می دانم، تمام آن را در امام متقین، علی بن ابی طالب احصاء و ضبط نمودم و هیچ علمی نیست، مگر آنکه آن را به علی آموختم و اوست امام متقین. (۴)

حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) درباره آیه (وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى) (رعد: ۳۱) فرمود: «علم این قرآنی که

۱- ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴.

۲- همان، ص ۳۷.

۳- ر. ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۲.

۴- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸.

به آن می توان کوه ها را سیر داد یا زمین و بلاد را طی کرد یا با آن مردگان را زنده نمود، در ما به ارث رسیده است». و سپس امام به این آیه استدلال نمود:

(وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

)؛ «هیچ امر پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر آنکه در کتاب مبین (قرآن) باشد»

(نمل: ۷۵). (۱)

امامان، وارث همه علوم و کمالات و فضایل و معجزات انبیای الهی اند. عترت پیامبر وارث همه علوم و کمال پیامبران پیشین است. در نتیجه، آنان، مَلِکِ عَظِيمِ تمام کائناتند و اینکه پروردگار همه کائنات را الزام فرموده است فرمان بردار آنان باشند، با هیچ درجه ای از توحید منافات ندارد؛ زیرا حدوث و بقای آنان و کائنات دیگر، همه به اراده و خواست حی قیوم است. بنابراین، علوم و کمالات اولیای خدا، همه از سوی پروردگار است؛ زیرا در مخلوقیت، استقلال نیست. خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید:

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ -رُفِئَتْ

تَجْتَرُونَ (نحل: ۵۳)

هر آنچه از نعمت ها دارید، همه از سوی خداست؛ و هنگامی که ناراحتی به شما رسد فقط او را می خوانید.

امام حسین (ع) فرمود:

وَاللَّهِ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا. (۲)

قسم به خداوند! خداوند چیزی را نیافرید، مگر آنکه آن را امر فرمود که مطیع و فرمان بردار ما باشد.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۳.

امام صادق (ع) نیز در این باره می فرماید:

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لِمَامٍ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ لَهُ مَقَالِيدَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لِيُنَوِّبَ عَنِ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ... (۱).

پاک و منزّه است آن خدایی که همه چیز را مسخر و در تحت فرمان امام درآورد و کلیدهای آسمان ها و زمین را در اختیار او قرار داد تا اینکه جانشین و ولی خدا در خلق شود و دستورات خدایی را اجرا فرماید؛ چون او نایب خدا بر خلق است.

امام محمد باقر (ع) درباره اصحاب امام زمان (عج) به جابر فرمود:

«لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ هُوَ مُطِيعٌ لَهُمْ» (۲)؛ «چیزی نیست، مگر آنکه مطیع آنها باشد».

در «بحارالانوار»، به نقل از امام علی (ع) آمده است:

تمام اشیاء، آسمان ها و زمین و خورشید، ماه و ستارگان و کوه ها، درختان و حیوانات و دریا، ما را اطاعت می کنند و تمام این قدرت و ولایت بر اثر اسم اعظمی است که خداوند به ما لطف و عنایت فرموده است. (۳)

«علامه محمد بن حسن صفار» در «بصائر الدرجات»، احادیث بسیاری درباره فرمان برداری ابر و باد از رسول خدا (ص) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) آورده است. (۴) ایشان در شرح این کرامات آورده است ائمه هدی (علیهم السلام) با قدرت ولایت خویش، به هر جای زمین می توانند در مختصر زمانی سیر کنند یا هر کسی را که بخواهند، می توانند در کمترین زمان سیر دهند.

۱- مدینه المعجزه، سید هاشم بحرانی، ص ۴۱۳.

۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

۳- ر. ک: همان، ج ۲۶، ص ۷.

۴- بصائر الدرجات، علامه محمد بن حسن صفار، ج ۵، باب ۱۳، ۱۴ و ۱۵.

آنها بر تمام وسایل سیر در آسمان ها و زمین مسلط و آگاه هستند.

در تفسیر آیه های (وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ) (نحل: ۶۰) و (وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ) (روم: ۲۷) آمده است که مراد از مثل اعلیٰ، وجود مطهر چهارده معصوم (علیهم السلام) است. در «تفسیر صافی»، در ادامه این آیات، روایت های معتبری از رسول خدا (ص)، حضرت علی (ع)، امام سجاد و امام صادق (علیهما السلام) آمده است مبنی بر اینکه مثل اعلای الهی ما هستیم. (۱)

امام علی (ع) در نهج البلاغه، در وصف آل محمد (ص) که اولیای حقیقی خداوند هستند، می فرماید:

هُيْمٌ مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ امْرِهِ وَ عَيْبُهُ عَلِمَتَهُ وَ مَوْتَلٌ حُكْمَتِهِ وَ كَهْوْفٌ كُتِبَتْهُ وَ جِبَالٌ دِينُهُ بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ. (۲)

عترت پیامبر جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتاب های آسمانی و کوه های همیشه استوار دین خدایند. خدا به وسیله اهل بیت خمیده دین را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت.

در زیارت جامعه لسائر الائمه نیز آمده است:

عَالِمٌ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ طَهَّرَكُمْ مِنَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ مِنْ كُلِّ رَيْبٍ وَ نَجَاسَةٍ وَ دَيْئَةٍ وَ رَجَاسَةٍ... (۳)

به علم یقین می دانم که خدا شما را از همه امور قبیح ظاهری

۱- تفسیر فرات، ص ۳۰۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه دوم.

۳- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۶۲.

وباطنی و از هر شک و نجاست و پستی و پلیدی پاک گردانیده است.

نقل است امام صادق (ع) در تفسیر (*إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ . . .*) (مائده: ۵۵) فرمود: «خدا و رسول خدا و علی بن ابی طالب، از شما به خود شما و نفس های شما و اموال شما اولاتر و سزوارترند». (۱)

بزرگان اهل سنت (۲)، از رسول اکرم (ص) روایت می کنند که ایشان درباره ولایت حضرت علی بن ابی طالب (ع) بارها به اصحاب خود می فرمود: «علی بعد از من از همه مردم به شما اولی تر به تصرف و مقدم تر خواهد بود».

«احمد بن حنبل» و «حافظ ابونعیم اصفهانی» نیز روایت می کنند که رسول اکرم (ص) درباره حضرت علی بن ابی طالب (ع) می فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» (۳)؛ «علی بعد از من ولی شماست».

چون این اولویت و تصرف به نص آیات و سایر براهین و دلایل بر مؤمنین که اشرف مخلوقات هستند ثابت شد، قاعدتاً بر سایر انحاء وجود و مراتب خلقت به طریق اولی ثابت می گردد. پس همان طور که خدای متعال در تمام عوالم امکان و جهان هستی بر همه موجودات تصرف و اولویت دارد، همچنین رسول اکرم (ص) و علی و فرزندان اطهارش (علیهم السلام)، با تعیین و اذن خدا، حق تصرف در کائنات را دارند. آنها حتی بر فرشتگان و انبیای پیشین و مخلوقات دیگر ولایت کلیه دارند. در بحارالانوار به نقل از بصائر الدرجات، از امام جعفر صادق (ع) آمده است:

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۵، ص ۹۶؛ مجمع، مناوی، ج ۹، ص ۱۰۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۶، ص ۱۵۵.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ ج ۵، ص ۳۵۶؛ حلیه الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۶، ص ۲۹۴.

آیا نمی بینی که خدا برای امر ولایت ما را از میان فرشتگان مقرب و از پیامبران مرسل و از مؤمنان و... انتخاب فرموده است؟ هیچ نبی و رسولی به نبوت و رسالت نرسیده [است]، مگر به وسیله اقرار به ولایت ما و برتری مان بر سایر مخلوقات. (۱)

همچنین در بحارالانوار از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

هیچ پیامبری و بنی آدمی و انسانی و جنی و فرشته ای در آسمان ها نیست، مگر اینکه ما حجت خدا بر آنها هستیم. خداوند هیچ مخلوقی نیافریده، مگر اینکه ولایت ما را بر او عرضه و به وسیله ما بر او احتجاج کرده است. پس جمعی به ولایت ما ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، حتی آسمان ها و زمین و کوه ها... (۲)

این حدیث شریف، به سوره مبارکه احزاب، آیه ۷۲ اشاره دارد:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا...

ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند... .

در «عیون اخبار الرضا»، از حضرت رضا (ع) روایت شده است: «امانت در آیه فوق، عبارت است از «ولایت» و هر کس که به ناحق آن را ادعا کند، کافر است». (۳)

در «اصول کافی» نیز در ادامه تفسیر این آیه، به نقل از امام صادق (ع)

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱.

۲- همان، ج ۱۴، ص ۱۱۶.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۶.

آمده است: «امانت عبارت است از ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب». (۱)

همچنین در تفسیر صافی و «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» آمده است:

مراد از امانت در این آیه، ولایت و امامت است که به فرموده خداوند: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا)؛ «خدا به شما امر می کند که امانت ها [یعنی ولایت و امامت] را به اهلش بسپارید»، پس امانت، همان ولایت و سرپرستی و قرب است که خدا بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه نمود و همگی از ادعا و تحمل و غصب کردن این مقام از صاحبانش، ابا و امتناع کردند. (۲)

بر این اساس، می توان نتیجه گرفت ولایت چهارده معصوم (علیهم السلام)، ولایت کلیه مطلقه است و همه موجودات و مخلوقات از انبیا و فرشتگان گرفته تا نباتات و جمادات را شامل می شود و به طور کلی، ماسوی الله به اذن خدا، تحت نظر و مراقبت آن بزرگواران قرار دارند و هیچ مکانی از انحصار وجود نیست که از این قانون کلی الهی مستثنا باشد. خداوند در بسیاری از موارد، فعل و کار حضرت رسول و اولیای الهی را آشکارا به خود نسبت داده است. این نسبت به دلیل آن است که حضرت حق، اولیا را در عالم خلقت، واسطه فیض و روزی میان خود و مخلوقات قرار داده و به منصب ولایت کلیه در جهان مفتخر فرموده است.

بر اساس آیه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)؛ «پیامبر هرگز به هوای نفس خود سخن نمی گوید، بلکه هر چه گوید، کلام خداست»، (نجم: ۳ و ۴) خداوند گفته های رسول اکرم (ص) را به خود نسبت

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۹۸.

می دهد. در آیه ۱۷ سوره انفال نیز آشکارا فعل رسول خدا (ص) را به خود نسبت می دهد:

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى

واین تو نبودی [ای پیامبر! که خاک و سنگ به صورت آنها] افکندی، بلکه خدا افکند.

همچنین در آیه ۱۰ سوره فتح آمده است:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ

کسانی که با تو بیعت می کنند، [در حقیقت] تنها با خدا بیعت می نمایند.

در این آیه شریفه، منظور از دست، حضرت رسول بود که با آنها بیعت کرد که خداوند آن را دست خود می داند و آن را از لحاظ شأن و مقام، بالاتر از دیگر دست ها قلمداد می کند. پس چون ولایت خدای بزرگ بر همه مخلوقات، ولایت عام و مطلق است، به تبع آن نیز ولایت رسول اکرم (ص) و خاندان پاکش، ولایت عام و مطلق است؛ با این توضیح که این ولایت در خداوند متعال بالذات و بالاصاله است و در پیشوایان معصوم (علیهم السلام) بالتبع و به اذن و تعیین خداست.

همه پیامبران به نوعی دارای معجزه، کرامت و اعمال خارق العاده ای بودند، ولی از آنجا که آنان دارای رسالت خاصه و ولایت جزئی بودند، تصرف آنها در امور تکوینی، محدود و معجزاتشان محدود بود. در مقابل، رسالت پیامبر عظیم الشأن ما، رسالت عامه و ولایت آن بزرگواران، یعنی محمد و آل محمد (علیهم السلام) ولایت کلیه و مطلقه بود؛ به گونه ای که به امر خدای متعال، فرمان آنان در میان کائنات، نافذ و بر هر چه از سوی خدای رحمان مجاز بودند، ولایت و تصرف تکوینی داشتند. از این رو،

ولایت آن بزرگواران از ازل تا ابد به امر الهی جاری و ساری خواهد بود. بدین خاطر است که پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، معجزات و کرامات خود را به ولایت تکوینیه تعبیر و تفسیر فرموده اند.

۶. ولایت در علم کلام و عرفان

الف) ولایت در علم کلام

در علم کلام، ولایت، از روز عید غدیر آغاز شد. این حادثه بر اندیشه کلامی تأثیر بسیاری داشت؛ زیرا سرنوشت سیاسی و اجتماعی مسلمانان به ویژه شیعیان در گرو تحقق آن بود. خطبه پیامبر اکرم (ص) در روز غدیر، از راویان شیعه و اهل سنت به صورت متواتر نقل شده است؛ بدین گونه که آن بزرگوار در روز غدیر، حضرت علی (ع) را به عنوان ولی پس از خویش به مسلمانان معرفی کرد و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. (۱)

هر کس من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. خداوندا! دوست کسی باش که دوست علی است و دشمن کسی باش که دشمن علی است.

با این وجود، اختلاف های بسیاری میان اهل سنت و شیعیان در تفسیر این حدیث وجود دارد. این اختلاف از اینجا آغاز شد که در این کلام رسول خدا (ص)، کلمه «مولا» به صورت دقیق به چه معناست. پیامبر گرامی اسلام (ص) علی را به چه امری منصوب کرد و مسلمانان در قبال این

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۴۸؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۳۳.

معرفی، به چه کاری مکلف شدند.

شیعیان مدعی شدند که پیامبر خدا (ص) در روز غدیر نظریه امامت را مطرح کرد. در اینجا امامت به همان معنای زعامت مسلمین است. «علامه عبدالحسین امینی» در کتاب عظیم «الغدیر» به صورت مفصل به طرح و تحلیل این قضیه پرداخته است. هرچند در قرآن مفهوم ولایت در گزینه های مختلف بارها آمده بود، اما پس از این واقعه، مفهوم «ولایت»، یکی از مهم ترین مسائل بحث برانگیز مسلمانان شد. در اینجا، «ولایت» به معنای شخص والی است که بر زیردستان خود اشراف مستقیم دارد. یک رابطه نیز بر اساس لطف الهی و محبت و قرب است. «ولی» در این معنا کسی است که در کار دیگران تصرف بی واسطه می کند و چون بیشترین نزدیکی را با خداوند دارد، نماینده خداوند روی زمین است.

شیعه از لحاظ کلامی معتقد است ولایت معنوی حضرت علی (ع) یک مقام باطنی است و هیچ کس نمی تواند شخص دیگری را به این مقام منصوب کند. بنابراین، پیامبر اکرم (ص) در روز عید غدیر حضرت علی (ع) را به مقام ولایت معنوی منصوب نکرد، بلکه او را به مقام ریاست امت، یعنی به مقام امامت و زعامت منصوب کرد؛ زیرا مناصب سیاسی و اجتماعی نیازمند نصب هستند، نه ولایت باطنی. از این زمان به بعد، منصب ریاست سیاسی و اجتماعی حضرت علی (ع) را به رسمیت شناختند و به زعامت وی گردن نهادند؛ یعنی هنگامی که مردم با امام علی (ع) بیعت می کردند، سخن بر سر امامت و حکومت ظاهری بود، نه ولایت معنوی.

در علم کلام، بحث بر سر این نوع ولایت است؛ ولایتی که در چارچوب امامت مطرح شد. متکلمین شیعه معتقدند که نصب امام به

مقتضای قاعده لطف خداوند است؛ همچنان که مقتضای لطف خداوند، بعثت نبی است و معنای لطف این است که بر خداوند واجب است کاری کند انسان‌ها به ایمان و اطاعت نزدیک و از کفر و معصیت دور شوند. بر این اساس، وجود پیامبر لازم و ضروری است؛ زیرا بدون او، مردم از اوامر و نواهی الهی بی‌خبر بودند، و لذا لازمه لطف الهی این شد که پیامبران فرستاده شوند تا این امور را به آنها بیاموزند؛ همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است:

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (نساء: ۱۶۵)

پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند [و بر همه اتمام حجت شود] و خداوند توانا و حکیم است.

متکلمان شیعی مانند «شیخ مفید»، «خواجه نصیرالدین طوسی» و «علامه حلی» معتقد بودند همین قاعده لطف اقتضا می‌کند که خداوند، امامان معصوم را نیز به مردم معرفی کند؛ زیرا حضور امام در جامعه سبب می‌شود مردم با وظایف اجتماعی خویش آشنا شوند و به آن عمل کنند و از گناه و ناپاکی دوری گزینند. بنابراین، براساس لطف الهی، نصب رهبر دینی و سیاسی در جامعه مسلمین الزام آور است. این رهبر سیاسی دینی باید معصوم از گناه و خطا باشد؛ زیرا از آنجا که مردم، خطاکار و اهل تجاوز و تعدی به حقوق دیگرانند، اگر این رهبر سیاسی غیر معصوم باشد، نمی‌تواند مانع فساد و عصیان مردم شود. در غیر این صورت، از قاعده لطف خداوند به دور است.

مطلب دیگر، اینکه باید رهبر معصوم را پیامبر معرفی کند؛ زیرا از آنجا

که مقام عصمت، یک صفت پوشیده است، کسی می تواند آن را بشناسد که علم باطن و غیب داشته باشد. علم کلام از این طریق مسئله «ولایت» را به «امامت» سوق می دهد و درباره ابعاد امامت و ویژگی های آن به بحث می پردازد.

معتزلیان معتقدند امام، کسی است که با رأی ملت انتخاب شود و مردم را در همه امور دینی و دنیایی رهنمون باشد. (۱) اشاعره با توجه به نظر «ابوبکر باقلانی»، از متکلمان معروف این فرقه، معتقدند امامت فقط با نص یا انتخاب مردم صورت می گیرد، ولی نص باطل است و دلیل ابطال آن، این است که اگر پیامبر خدا (ص) امامی را برمی گزید و اطاعت او را بر مردم واجب می کرد، ناگزیر باید این گفته در حضور صحابه یا جمهور آنان صورت گرفته باشد؛ به عبارتی، نباید از مردم پنهان می ماند؛ مانند گماردن «زید بن حارثه» و «اسامه بن زید» به فرماندهی لشکر. سپس باقلانی نتیجه می گیرد که چون این کار انجام نگرفته است، پس مسئله نص، باطل است. آن گاه به طریقه انتخاب می پردازد و می گوید: «امام به وسیله آرای مسلمانانی انتخاب خواهد شد که اهل حل و عقد و مورد اعتماد مردم باشند». (۲) وی درباره صفات امام، پنج شرط را لازم دانسته است:

یک - امام باید قریشی الاصل باشد؛

دو - از لحاظ علم و دانش باید به منزله کسی باشد که برای قضا صلاحیت داشته باشد؛

۱- ر. ک: شرح اصول خمسه، قاضی حسین عبدالجبار، ص ۷۵۷.

۲- التمهید، ابوبکر محمد بن الطیب الباقلانی، ص ۱۶۷.

سه - به امور جنگی و تنظیم ارتش، نگهداری ملت و سایر مصالح مملکت آگاه و بصیر باشد؛

چهار - در مواقع اقامه حدود الهی نباید رقت قلب داشته باشد و سهل انگار نیز نباشد.

پنج - از لحاظ علم و سایر صفات پسندیده باید بر دیگران برتری داشته باشد. (۱)

«شیخ مفید»، از مقدم ترین متکلمان شیعی (۴۱۳-۳۳۶ه. ق)، درباره مقام امامت معتقد است:

امامیه کسانی هستند که به وجوب امامت و عصمت و وجوب نص برای تعیین شخص امام قائلند. (۲) آنان بر این باورند که امامان، جایگزین و جانشین پیامبر خدا (ص) هستند که در روان ساختن احکام، بر پا داشتن حدود الهی، پاسداری از شرایع و تربیت کردن نوع بشر می کوشند. (۳)

با این تعریف، امام نه تنها رییس اداری و قضایی و نظامی امت است، بلکه معلم پر قدرت توده مردم نیز به شمار می آید. از نظر شیخ مفید، امامان بر همه مخلوقات جز حضرت محمد (ص) برتری دارند. پس چون امامان معصوم جانشینان برحق پیامبر خدا (ص) در تعالیم نوع بشر هستند، آنان نیز باید مانند او معصوم باشند تا بتوانند وظایف خود را بی آنکه امت را به خطا اندازند، انجام دهند. علم خارق العاده امام، لطفی از سوی خداوند است که به وی ارزانی می شود. از این رو، او به همه فنون و زبان ها

۱- التمهید، ص ۱۶۷.

۲- فصول العشره، ابو عبدالله محمد بن نعمان مارنی مفید، ص ۲۳۹.

۳- ر. ک: اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، محمد بن نعمان مارنی مفید، ص ۳۵.

آگاه است و ابراز کرامت برای آنها امکان پذیر است. آنها چه در زمان حیاتشان و چه پس از مرگ جسمانی می توانند از گنهکاران شفاعت کنند. (۱)

«قاضی عبدالجبار»، متکلم معروف معتزلی، هم دوره و هم عصر با شیخ مفید، بر آن است که ریاست امور اداری و نظامی و قضایی با امام است. بدین ترتیب، امام کسی است که بر امت ولایت دارد و به صورتی در امور امت تصرف می کند که دستی بالای دست او نیست. (۲)

در کتاب «باب حادی عشر» نوشته علامه حلّی به شرح «جامع شهرستانی»، در باب امامت آمده است:

امامت، ریاست عامه ای است در امور دین و دنیا؛ او باید معصوم باشد تا مانع ظلم و گناه شود. امام حافظ کتاب و سنت است. واجب است که امامت امام را خدا و رسول او تصریح کرده باشند. واجب است که امام، افضل از بقیه مردم باشد.

خواجه نصیرالدین طوسی نیز معتقد است که نصب امام، بر خدا واجب است؛ زیرا لطف خداوند لازم می دارد که مردم به راه راست هدایت شوند. خواجه در اینکه امام باید معصوم باشد، چند دلیل آورده است: «پیغمبر باید از همه کس بیشتر با گذشت و بردبار باشد؛ در خوش خویی از همه کس بالاتر باشد؛ در اقامه حدود الهی از همه کس حریص تر باشد؛ در رأی و تدبیر استوار باشد؛ در حفظ قرآن از همه جلوتر باشد؛ به اخبار غیب آشنا باشد؛ دعایش خیلی زود مستجاب شود؛ معجزاتی از او ظاهر

۱- ر. ک: اندیشه های کلامی شیخ مفید، مارتین مکومورت، ص ۱۵۱.

۲- ر. ک: شرح اصول خمس، ص ۷۵۰.

شود؛ با کفر، محاربه و با فسق، مخالفت نماید» (۱).

از مجموع این نظریه ها به دست می آید که «ولایت» مورد نظر متکلمین، همانا ولایت و زعامت سیاسی و اجتماعی است. متکلمین شیعه کوشیده اند تا ولایت معنوی را پشتوانه ولایت سیاسی و اجتماعی قرار دهند که البته نظریات حاکمیت سیاسی آنها غلبه دارد، درحالی که ولایت، همان امامت است.

غفلت از ولایت باطنی اهل بیت (علیهم السلام) و برجسته کردن آن در امور ظاهری و حکومتی سبب شد حقایق ولایت امیرمؤمنان، علی (ع) و واقعه مهم غدیر خم دچار تزلزل شود و حتی برخی متکلمین شیعه، ولایت معنوی را ساخته و پرداخته اهل تصوف بدانند. البته این غفلت با اعتراض بزرگان اهل حکمت و فقاهاست همچون «علامه سید حیدر آملی (ره)»، «علامه طباطبایی (ره)» و «امام خمینی (ره)» روبه رو شد و آنان ضمن تأکید بر ولایت باطنی و معنوی امیرمؤمنان امامت را جدای از ولایت ندانستند، بلکه برای ولایت، وجوهی متفاوت قائل شدند. (۲).

ب) ولایت در عرفان

بی شک، ولایت عرفانی ریشه در تعالیم پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصوم (علیهم السلام) دارد. ولایت عرفانی در حقیقت دریافت سرّ معرفت و پیام بندگی از ساحت «ولی الله» است که ملازم حب و قرب خداوند متعال به بندگان و حتی همه موجودات عالم ملک و ملکوت است. از این رو، هر پیامبری حامل حقیقتی باطنی بوده است و هر کدام که دارای نبوت

۱- ر. ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، جمال الدین علامه حلی، صص ۵۰۷-۵۵۹.

۲- ر. ک: جلوه های ولایت از منظر امام خمینی ره، ص ۲۱.

و ولایت گسترده تری باشد، دریافتش از حقایق غیبی و باطنی بیشتر است.

بنابراین، دایره ولایت و باطن رسولان اولوالعزم، از انبیای غیر اولوالعزم گسترده تر است و این احاطه بالذات، شأن مقام ولایت است. نبوت، اختصاص به ظاهر دارد و برای اخذ فیض، از مقام باطن خود که ولایت باشد، کمک می گیرد. نبی به اعتبار نبوت، مقام خلقی و ظاهری است و ولایت، جنبه حقی و ربانی. انبیا به اعتبار مقام باطنی ولایت خود، متصل به حق و واسطه فیض هستند. پس مقام باطن آنها عین مقام ولایت آنهاست. (۱) «ولایت» در اینجا، هم معنای حبی دارد و هم معنای قریبی؛ چون حب ملازم قرب است، اما گاهی به معنای اولی به تصرف نیز است.

مولوی در شرح حدیث غدیر

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، آنجا که از «مولا» سخن می گوید، همه این معانی را اراده کرده است:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کو را منم مولا و دوست ابن عمّ من، علی، مولای اوست

کیست مولا، آنکه آزادت کند بند رقیّت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را از خدا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید

لیک می گوید هر دم شکر آب بی زبان چون گلستان خوش خضاب

بی زبان گویند سرو و سبزه زار شکر آب و شکر عدل نوبهار (۲)

ولایت به این معنا، دارای مراتب است. باطن ولایت، کتر مخفی است، ولی به حسب ظهور، دارای مظاهر و دوایر گوناگونی است. تعدد آنها و

۱- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم سید جلال الدین آشتیانی، ص ۸۶۳.

۲- مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۵۳۸-۴۵۴۴.

قرب و نزدیکی آنها به حق، بستگی به شدت و ضعف و کمال و نقص دارد. حقیقت ولایت غیرمتعین است؛ یعنی نه قابل درک است و نه متصف به صفتی، بلکه به اعتبار غیب ذات، ظهور و تجلی در اعیان ندارد، اما به اعتبار ظهور از اسماء و صفات و انعکاس در تعینات، برخی بر برخی دیگر احاطه دارد تا ولایت خود حضرت حق که بر همه چیز احاطه مطلق دارد: (وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ) (بروج: ۲۰) .

«عزیزالدین نسفی» برای نبی دو بعد قائل شده است:

نبی دو روی دارد: یک روی به طرف خدای و روی دیگر به طرف بندگان خدای. از جهت آنکه از خدا فیض می گیرد و به بندگان خدای می رساند، آن روی که به طرف خداست و از او قبول فیض می کند، ولایت نام دارد که ولایت، نزدیکی است و این روی که به طرف بندگان خدای است و سخن خدا را به بندگانش می رساند، نبوت نام دارد که نبوت، آگاه کردن است. پس معنای ولی، نزدیک باشد و معنای نبی، آگاه کننده. (۱)

علامه سید حیدر آملی، عارف شیعی نیز تعاریف گوناگونی از نبوت و رسالت به دست داده است. وی می گوید:

نبوت، خبر دادن از حقایق الهی و معارف ربّانی از حیث ذات و صفت و اسم است که خود بر دو قسم می باشد: نبوت تعریف و نبوت تشریح. اولی اخبار از معرفت ذات و صفات و اسما و افعال است و دومی همه آنها است به اضافه تبلیغ احکام و تأدیب به اخلاق و تعلیم حکمت و قیام به سیاست. این قسم از نبوت اختصاص به رسالت دارد. از طرف دیگر، نبوت عبارت است از:

پذیرش نفس قدسی، حقایق معلومات و معقولات را از جوهر عقل کلی و رسالت عبارت است از: تبلیغ و رساندن آن معلومات و معقولات به مستحقان آن و تابعان. (۱)

پیش از این گفتیم «ولایت» به کسر واو، به معنای امارت، تولیت، سلطنت و زعامت است و به فتح واو، به معنای محبت، قرب، دوستی و سرپرستی. در اصطلاح عرفان، «ولایت»، آن حقیقت کلیه ای است که شأنی از شئون ذات حق دارد؛ به گونه ای که منشأ ظهور و مبدأ تعینات می شود؛ زیرا منشأ ظهور حقایق خلقیه و مبدأ تعین اسمای الهیه است؛ به این دلیل که در ابتدا فقط حضرت حق: (هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ) (شوری: ۲۸) است و فقط اوست که (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (بقره: ۲۵۷) است.

«ولایت» به معنای قرب، درجات و ظهورات مختلفی دارد تا جایی که به مقام قرب حق به اشیاء منتهی می شود که به آن «معیت قیومیه» و «سربانیه» می گویند. در کتاب «تعریفات جرجانی» آمده است: «عبد هنگامی که از خود فانی شده و به حق باقی گردد، به مقام ولایت دست یافته است:

وهی قیام العبد بالحق عند الفناء عن نفسه. (۲)

«عبدالرزاق کاشانی» در تعریف ولایت می گوید:

الولاية هي قيام العبد بالحق عند فناء نفسه و ذلك بتولى الحق آياه حتى يبلغه مقام القرب و التمكين. (۳)

ولایت هنگامی تحقق می پذیرد که حق تعالی امر او را به عهده گیرد تا او را به مقام قرب و تمکین برساند.

۱- المقدمات من کتاب نص النصوص، سید حیدر آملی، ص ۱۶۷.

۲- کتاب تعریفات، سید شریف علی بن محمد، ص ۳۲۹.

۳- اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی، ص ۳۳؛ شرح الاسماء ملا هادی سبزواری، ص ۵۵۳.

«ولایت» وقتی تحقق می یابد که علاوه بر قیام عبد برای خدا، اخلاق او نیز به اخلاق و اوصاف الهی مبدل گردد؛ به گونه ای که علم او، علم الهی، قدرت او، قدرت الهی و فعل او، فعل حق باشد تا مصداق این حدیث قدسی گردد:

لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْفَلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمِعَهُ وَبَصَرَهُ وَ لِسَانَهُ وَ يَدَهُ وَ رِجْلَهُ، فَبِي يَسْمَعُ وَ بِي يَبْصُرُ وَ بِي يَنْطِقُ وَ بِي يَبْطُشُ. (۱)

بنده همواره به وسیله اعمال نوافل به سوی من تقرب می جوید تا آنکه محبوب من شود و آن گاه دوستش می دارم و چون دوستش می دارم، گوش و چشم و زبان و دست و پای او می گردم. پس به وسیله من می شنود و به سبب من می بیند و به سبب من سخن می گوید و به سبب من می کوشد.

این قرب که حاصل انجام نوافل است، به «قرب نوافل» شهرت دارد و سالک را تا مقام محبوبی بالا می برد و چون بدین مقام دست یافت، گوش و چشم و زبان و دست و پایش حقانی می گردد و آن گاه خداوند با گوش او می شنود و با چشم او می بیند و با زبان او می گوید و با دست او انجام می دهد و با پای او می رود و این قرب به «قرب نوافل» شهرت دارد. به همین دلیل است که مفهوم ولایت، «قرب» است. پس کسی دارای ولایت است که به او تقرب جستگه است. این است که خداوند در حدیث قدسی می فرماید:

مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بَاعًا مَشِيَتْ إِلَيْهِ هَرْمَلَةٌ. (۲)

۱- المقدمات من کتاب نص النصوص، ص ۱۶۷.

۲- همان.

هرکس یک و جب به من تقرب و نزدیکی جوید، من یک ذراع (به اندازه یک ساعد دست) به او نزدیک می شوم و هرکس که یک ذراع به من نزدیکی جوید، من یک باع (فاصله دو دست باز) به او نزدیک می گردم و هرکسی که یک باع به من نزدیک شود، من هروله کنان به سوی او می شتابم.

این قرب و نزدیکی تا جایی ادامه پیدا می کند که نهایت آن، به مقام قرب حقیقت حق به اشیاء می رسد. همان گونه که یادآور شدیم، به این مقام، «معیت قیومیه» و «سریانیه» با جمیع مظاهر وجود گویند.

بنابراین، «ولایت»، یکی از محوری ترین مسائل عرفان نظری است. عرفا برای توضیح جهان هستی، نظریه تجلی را مطرح می کنند و معتقدند که جهان در پرتو اسما و صفات خداوند است؛ به گونه ای که خداوند اسم ها و اوصافی دارد که به وسیله آنها در جهان تجلی کرده است. از این رو، حقیقت این جهان، تجلی حضرت حق و جهان، عین ظهور خداوند است. بر این اساس، خداوند در مظهر خود، حضور و ظهور دارد. پس میان خداوند و جهان هیچ فاصله ای نیست، بلکه این جهان عین ظهور و حضور خداوند است. بنابراین، هنگامی که جهان مظهر الهی شد، انسان نیز که جزئی از این جهان است، مظهر حضرت حق می شود. در اینجا است که مفهوم ولایت معنا پیدا می کند. به قول حافظ:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه او هام افتاد

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

یکی از اسمای الهی، «ولی» است. همه موجودات به منزله آینه های

شکسته کوچکی هستند که هر کدام تجلی گاه یک اسم از اسمای الهی واقع می شوند. اما از میان آنها، تنها انسان است که می تواند مظهر همه اسمای الهی شود. پس هر گاه چنین امری تحقق یابد، «انسان کامل» معنا پیدا می کند. انسان کامل، مظهر اسم جامع الهی است که عرفا رفیع ترین منزلت را در هستی برای او قائلند. انسان کامل، آینه بزرگی است که بازتاباننده همه انوار الهی است. این انسان کامل همان «ولی الله» است که خلیفه به حق الهی در این عالم است. او دربردارنده همه کمالات است؛

به گونه ای که پیامبری همچون حضرت موسی (ع) نیز نیازمند کمالات خضر است؛ دریا هم اگر سبوی آبی ببیند، می خواهد آن را متعلق به خود کند تا پرتو و کامل تر شود. به قول مولانا:

در میان بحر اگر بنشسته ام طمع در آب سبو هم بسته ام

همچو داوودم نود نعجه مراست طمع در نعجه حریمم هم بجاست

آه سری هست اینجا بس نهان که سوی خضری شود موسی روان (۱)

ولی حق کسی است که در ذات و صفات الهی فانی شده است. در نتیجه، وجودش قائم به حق است. فانی در حق شدن نه به معنای محو شدن و از میان رفتن وجود اوست، بلکه به این معناست که او از اوصاف بشری می میرد و به اوصاف الهی زنده می شود. در حقیقت، آنچه در حضرت حق است، در وجود «ولی» تحقق می یابد و او وجود حقانی و الهی پیدا می کند و صفات الهی در او تجلی و ظهور می یابد. چون تجلی الهی هیچ گاه قطع نمی شود. پس جهان نیز هیچ گاه از وجود چنین اولیایی خالی نخواهد بود.

امام علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

وَفِي أَرْزَامِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ. (۱)

همواره خداوند در زمان های مختلف، بندگان دارد که در فکرشان و در عمق عقولشان با آنان سخن می گوید.

مولای متقیان خطاب به «کمیل بن زیاد نخعی» می فرماید:

«لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا...» (۲)؛ «زمین از حجت آشکار یا نهان خداوند، خالی نمی ماند...».

مولوی در این باره می گوید:

پس به هر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

مهدی و هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو

او چو نور است و خرد جبریل اوست وان ولی کم از او قنديل اوست (۳)

امیرمؤمنان، علی (ع) در کلامی دیگر می فرماید:

إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قَدْ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. (۴)

همانا امر ما بسیار سخت است که آن را تنها ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمن که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده است، آن را حمل می کند.

در سپهر حقیقت، نبی چون خورشید است و ولی چون ماه و انوار

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۸۱۷ - ۸۲۱.

۴- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۳.

معرفت و معنویت و فیض حق به واسطه آنان به انسان ها می رسد؛ به قول «شیخ محمود شبستری»:

نبی چون آفتاب آمد، ولی ماه مقابل گردد اندر لی مع الله (۱)

در عرفان، پیامبر، ولی الله اعظم است که ولایت از طریق ایشان به فرزندانشان انتقال یافته است. بسیاری از بزرگان اهل سنت، ولایت باطنی و معنوی خاندان رسول خدا (ص) را می پذیرند. ولی ولایت سیاسی مسلمین را بر اساس اجماع آرای مردم و بزرگان قوم پذیرفته اند. (در بحث کلامی به آنان اشاره شد). به هر حال، فیض حق از باطن ولایت به نبوت می رسد و از ایشان به سالکان راه حقیقت.

همان گونه که گفته شد، «ولایت»، اساسی ترین مسئله در عرفان نظری است. بر این اساس می توان عرفان را «علم ولایت شناسی» نامید. در عالم هستی، وجود نبی و رسول و ولی برای هدایت و رشد انسان ها ضروری و اجتناب ناپذیر است؛ به گونه ای که در همه دوره های تاریخ پیوسته یک یا چند نفر از آنها حضور و ظهور داشته اند. از این رو، میان نبوت و رسالت و ولایت، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.

دست پیر از غایبان کوتاه نیست دست او جز قبضه الله نیست (۲)

بنابراین، اگر کسی به تنهایی طی طریق کرد و تا حدودی به سعادت رسید، باید بداند که دورادور به وسیله یکی از اولیای الهی هدایت می شده است. پس هنگامی که پیری انتخاب کرد، باید تسلیم اوامر او باشد و هرگز به او اعتراض نکند:

۱- گلشن راز، شیخ محمود شبستری.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۳۳.

چون گرفتت پیرهن تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضر رو
 گرچه کشتی بشکند تو دم مزن گرچه طفلی را کشد، تو مو مکن
 چون شکسته بند آمد دست او پس رفو باشد یقین اشکست او
 آنکه داند دوخت، او داند درید هرچه را بفروخت، نیکوتر خرید(۱)

بر این اساس، لازم است دست طلب به سوی کاملاً واصل به مقام کشف و شهود دراز کنیم و از علم انبیا و اخبار و تعالیم آنها بهره جوییم. در نظر عارفان، پیامبر اسلام (ص) که خاتم النبیین است، در مرکز دایره نبوت قرار دارد و مقام آن حضرت برتر از همه انبیای پیشین است؛ یعنی نه تنها مقام و علم آنها را داراست، بلکه از لحاظ مراتب قرب ملکوتی، بالاترین درجه را دارد. به قول مولانا: چون که صد آمد، نود هم پیش ماست.

شیخ محمود شبستری در «گلشن راز» می گوید:

یکی خط است از اول تا به آخر بر او خلق جهان گشته مسافر

در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند

احد در میم احمد گشته ظاهر در این دور اول آمد عین آخر

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است

بر او ختم آمده پایان جمع است جمال جان فزایش شمع جمع است

شده او پیش و دل ها جمله در پی گرفته دست جان ها دامن وی(۲)

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۸۸۰-۳۸۸۳.

۲- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، ص ۸۰.

فصل دوم: سیر ولایت در منابع اسلامی

اشاره

سیر ولایت معنوی، با ظهور اسلام همراه بوده است. پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، اهل سرّ باطنی پیامبر اکرم (ص) بودند؛ همان سرّی که کمیل بن زیاد به هنگام پرسش از حقیقت، از مولای متقیان، علی (ع) پرسید: «آیا من صاحب سرّ تو نیستم؟» سرّی که سبب شد حقیقت ولایت در خاندان عصمت و طهارت جنبه ای درونی و طریقتی یابد و اصحابی که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصوم (علیهم السلام) آن سرّ را مطالبه می کردند، به اصحاب ولایی یا «طریقتی» موصوف شوند؛ یعنی آنها را نخستین طایفه تصوف یا «صوفی» نامند. (۱)

صرف نظر از هرگونه بحث درباره مبدأ لفظ صوفی یا تصوف، منظور ما افرادی هستند که اخلاق و افعال و آرای آنها از مرتبه ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) گرفته می شود؛ به گونه ای که از چشمه زلال ولایت آنها سیراب می گردند. بدین ترتیب، جنبه طریقتی اسلام به وسیله این افراد باطن گرا

۱- سیر تحول متون عرفانی، اسماعیل منصوری لاریجانی، ص ۱۲.

در بستر تاریخ اسلام جاری شد، اگرچه با رد و قبول و فرود و فراز بی شماری همراه بود.

سنت ولایت گرایی در میان اصحاب ائمه معصوم (علیهم السلام) و شیعیان خالص آنها پس از شهادت امیرمؤمنان، علی (ع) تا به امروز حفظ شده است و پیروی علمی و عملی از آنان مشروعیت حرکت دینی و سیاسی شیعیان را رقم می زند، ولی توجه به این گرایش در میان علمای اهل سنت، به ویژه در حوزه معرفت شناسی، بسیار تأمل برانگیز است. از این رو، سعی ما بر این است در این نوشتار، این رویکرد را در میان علما و محققان شیعه و اهل سنت برجسته سازیم.

۱. ولایت از منظر حکیم ترمذی

«حکیم ابو عبدالله محمد بن حسن بن بشر بن هارون ترمذی»، مفسر، محدث، متکلم، فقیه و عارف نیمه دوم سده سوم هجری، سرآمد علمای اهل سنت و بسیار مورد توجه و احترام است. ایشان کتابی به نام «سیره الاولیاء» دارد که «راتکه»، استاد دانشگاه هلند، در سال ۱۹۹۶م آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. البته این کتاب به «ختم الاولیاء» هم شهرت یافته است، ولی عنوان «سیره الاولیاء» درست تر است.

حکیم ترمذی در این کتاب برای نخستین بار به صورت علمی به بحث ولایت و نبوت و خاتم اولیا پرداخته است. شیوه اصلی وی در این کتاب، در قالب گفت و گو و به صورت پرسش و پاسخ شکل گرفته است.

شاگردی از حکیم ترمذی می پرسد: «ولی خدا کیست؟» حکیم در پاسخ می گوید:

بدان که خدای سبحان بندگان خود را با نام هایش آشنا ساخته است. هر نامی را سلطنتی است و هر سلطنتی را قدرتی. در هر ملک، مجلس نجوا و هدایایی برای اهل آن (ملک) هست. خداوند در آنجا برای قلوب برگزیدگان خود مقاماتی نهاده است. اینان اولیایی هستند که از آن مکان (قربت) به ملک خداوند می روند. مقام بسیاری از اولیای نخستین ملک خداست. ولی خدا کسی است که از میان نام های الهی، نام آن ملک را بر خود دارد و بسیاری از اولیا به مقامی در دومین، سومین یا چهارمین ملک خداوند ارتقا می یابند و هر وقت ولی به ملکی دیگر ارتقا می یابد، نام آن ملک به وی اعطا می شود و تا بدان جا پیش می رود که از همه این ملک ها در گذشته، به ملک وحدانیه الفردیه برسد. او کسی است که از اسمای الهی به غایت بهره مند شده است. او کسی است که از جانب خداوند محفوظ شده است. او، سید اولیا و صاحب ختم الولایه از طرف پروردگار خود است. وقتی به

منتهای نام های خدا می رسد، باید از آنجا به کجا برود؟ او به باطن یا ذات حق راه یافته که صفات از آن منقطع است. آیا اسمای الهی چیزی جز صفات است؟ و نه اینکه خداوند خود را برای آنان چیزی جز این وصف کرد که ایشان می توانند از صفاتش نصیبی ببرند! (۱)

۱- حکیم ترمذی میان صفات یا نام های خدا و ذات او تفاوت قائل می شود. او ذات شناخت ناپذیر خدا را با کلمات هویت، باطن یا غیب نام گذاری می کند. خداوند در تجلی ذاتی سبب صدور صفات از ذات خود شده است که ترمذی این تجلی یا عمل را با فعل أَظْهَرَ و أَبْرَزَ وصف می کند. او هیچ گاه از فعل خَلَقَ بهره نمی گیرد.

شاگردی از او پرسید: «اولیاء را برای ما وصف کردی و گفتی که آنان را سیدی است که صاحب مهر ولایت (خاتم الولایه) است. آن چیست؟» او پاسخ داد:

بسیار خوب! گوش هایت را باز کن و با اذعان به فقر خود نسبت به خدای متعال عقلت را تشحیذ کن تا آنچه را می خواهی به تو بگویم، درک کنی؛ شاید خداوند به تو رحم کند و قدرت فهم آن را نصیب تو کند. بدان که خداوند انبیا و اولیا را از میان بندگان خود برگزیده و بعضی از انبیا را بر دیگران افضل دانسته است. از میان آنان، یکی را به دوستی (خُلَّة) فضیلت بخشیده است (ابراهیم)، دیگری را به کلام (موسی)، یکی را به ثنا و این اشاره دارد به زبور (داوود) و دیگری را به احیاء مردگان (عیسی) و دیگری را به حیات قلب و معصومیت از گناه (محمد (ص)) و بدین شیوه، او بعضی از اولیا را بر دیگری برتری داده است. به محمد (ص) افتخاراتی را تخصیص داده است که به احدی از عالمیان نداده است. از جمله این امتیازات خاص، چیزهایی است که بر خلق، به غیر از برگزیدگان خداوند پوشیده است و چیزهایی هم هست که هر کس از آن باخبر نیست. (۱)

شاگردی پرسید: «خاتم النبوه چیست؟» او پاسخ داد:

حجت خدا بر خلق که این کلام خداوند متعال آن را تأیید می کند: وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ؛ «بشارت ده به آنان که ایمان آوردند که ایشان را نزد

۱- ختم ولایت، موضوع جدیدی است که حکیم ترمذی بدان توجه کرده است.

پروردگارشان قدم صدق است». (یونس: ۲)

و بدین ترتیب خداوند بر صدق عبودیت بنده اش شهادت می دهد و وقتی داور در جلال و عظمت خود، به موقف (حساب) ظاهر می شود و می گوید: «ای بندگان من! شما را برای عبودیت آفریدم، اکنون (حد) عبودیت خود را به من بنمایید، از هول آن مقام، احدی را جز محمد (ص) حس و حرکتی باقی نمی ماند. او به قدم صدقی که دارد، یک گام جلوتر از همه صفوف پیامبران و رسولان به سوی پروردگار خود پیش می رود. در حقیقت او به صدق عبودیت نائل آمده است و خداوند این را از وی قبول می کند و او را به مقام محمود در پای عرش می فرستد. آن گاه خداوند پرده از آن مهر (ختم) برمی دارد و نور شعاع آن خاتم او را احاطه می کند و از قلب وی ثنا بر زبانش جاری می شود؛ چندان که احدی از میانه خلق آن را نشنیده است. سرانجام هر یک از پیامبران درمی یابند که از میان آنان، محمد (ص) عالم ترین به خدا بوده است و او نخستین خطیب و نخستین شفیع است. به علاوه، او را پرچم ستایش (لواء حمد) و کلیدهای کرم (مفتاح الکریم) عطا می کنند؛ پرچم ستایش برای عامه مؤمنان و کلیدهای کرم برای انبیا.

خاتم نبوت را اصل و سرشتی عمیق است؛ عمیق تر از آنچه بتوانی تصورش را بکنی. اما امیدوارم این قدر تو را کفایت کند. . کسی که از این خبر بی اطلاع است، گمان می کند که «خاتم النبیین»، یعنی محمد (ص)، آخرین کسی بود که به پیامبری مبعوث شد. در این (بعثت)، چه امر مهمی است و آیا این نشانه چه امتیازی است؟ این تأویل ابلهان و جاهلان است!

عامه مردم، «خاتم» را به فتح تاء می خوانند، ولی هرکس از میان اسلاف که آن را به کسر تاء می خوانده، تأویل او این بود که خاتم، معنای فاعلی دارد؛ یعنی محمد (ص) به واسطه عمل ختم که به وی اعطا شده بود، مهر پایان بر در نبوت نهاد. یکی از دلایل درستی این نظر، مطلب مروی در حدیث معراج درباره جمع پیامبران در مسجد اقصی است که «ابوجعفر رازی» از «ربیع بن ابی العالیه» نقل کرده است. هر یک از پیامبران متذکر لطفی شدند که خداوند شامل حالشان کرده بود و رسول الله گفت: «خداوند مرا خاتم و فاتح قرار داد» و آن گاه ابراهیم به انبیای دیگر فرمود: «بدین لحاظ است که محمد (ص) بر شما برتری یافته است».

سپس وقتی خدای عزوجل پیامبر خود را به خود خواند، چهل مرد صدیق را جزو امت او درآورد. زمین به واسطه اینان قائم است؛ اینان اهل بیت رسول خدایند. هرگاه یکی از آنان درگذرد، دیگری از پی او درمی آید و مقامش را می گیرد و این ادامه می یابد تا اینکه شمار آنان منقرض می شود و زمان زوال دنیا در رسد. آن گاه خداوند ولی ای می فرستد که وی را برگزیده و انتخاب کرده است. او را مجذوب خود کرده و نزدیک ساخته است و خداوند هر آنچه به دیگر اولیا عطا کرده است، به او عطا می کند و به خاتم ولایت مخصوص می گرداند. او روز قیامت، حجت خدا بر دیگر اولیا خواهد بود. به واسطه این خاتم، او صدق ولایت می یابد؛ به همان طریقی که محمد (ص) صدق نبوت یافت. دشمن را دست به او نمی رسد و نفس راهی برای گرفتن سهم خود از ولایت (دوستی با خدا)

پیدا نمی‌کند. پس، وقتی روز قیامت اولیا ظاهر می‌شوند و از آنان صدق ولایت و عبودیت خداوند طلب می‌شود، ایفا [ی این تکلیف] شایسته کسی است که ختم کامل ولایت از اوست. وی حجت خدا بر آنها و بر دیگر یکتاپرستان بعد از ایشان و شفیع آنها در روز قیامت خواهد بود. وی سید آنهاست؛ بر اولیا سروری دارد، همان گونه که محمد (ص) بر انبیا سیادت دارد. مقام شفاعت برای او برپای داشته می‌شود و او پروردگار خود را چنان ثنایی و چنان حمدی می‌گوید که اولیا به فضل او در علم به خدای متعال اقرار می‌کنند.

سپس ترمذی در وصف این ولی می‌نویسد:

این ولی، آن است که خداوند در ازل، نخست به او اندیشید، او در ذکر خدا، نخستین؛ در علم خدا، نخستین؛ در مشیت خدا، نخستین و سپس در احکام تقدیر (مقادیر)، نخستین؛ در لوح، نخستین؛ در میثاق، نخستین؛ در وقت خطاب از جانب خداوند، نخستین؛ در رفتن پیش خداوند، نخستین؛ در شفاعت کردن، نخستین؛ در عبور [از پل]، نخستین؛ در دخول به خانه خداوند، نخستین و سپس در دیدار (زیارت) با خداوند، نخستین است. در حقیقت، او همه جا اولین اولیاست، کما اینکه محمد (ص) (ظاهراً شانه به شانه او) جای داده می‌شود. درحالی که اولیای دیگر در قفای او قرار می‌گیرند. او در قبضه خداوند است و اولیای دیگر در پشت و فرود او درجه به درجه قرار دارند. درحالی که منازل پیامبران در برابر اوست. (۱)

بی شک، آن ولی مطلق که مورد نظر حکیم ترمذی است و اولیای دیگر در پشت و فرود او درجه به درجه قرار دارند، حضرت علی (ع) است. «محبی الدین عربی» آشکارا نام مبارک او را در آثار خود می آورد. اگرچه حکیم ترمذی رساله ای ضد شیعی به نام «الردّ علی الزّافضی» نگاشته است، ولی باید دانست بی تردید مراد وی از شیعه در این کتاب، فرقه های افراطی و غلات است که البته مورد اعتراض علمای شیعه نیز هستند. پس آنچه به عنوان ولی خدا در کتاب «ختم الولاية» مورد توجه است، شخص امیرمؤمنان، علی (ع) است و شیعیان واقعی او افرادی هستند که سرّ معرفت را از ساحت ولایت او دریافت می کنند.

۲. شیخ بزرگ، محبی الدین عربی

قطب العارفین و قدوه السالکین، محبی الدین عربی که در عرصه حکمت و عرفان، شیخ اعظم نام گرفته و گستره اندیشه بلند او شرق و غرب جغرافیای فلسفه و عرفان را دربر گرفته است، بی تردید از کتاب ختم الولاية حکیم ترمذی تأثیر فراوان گرفته است. این شخص بزرگ و اعجازگر، باب ششم «فتوحات مکّیه» که دایرهالمعارف بزرگ عرفانی است را به بحث حقایق ملک و ملکوت اختصاص داده و در آن اثبات کرده است حقایق ملک و ملکوت مسخر خاتم ولایت محمدیه، یعنی حضرت علی (ع) است. ایشان پس از بیان تحقیقاتی در این مقام که در تسخیر انسان کامل محمدی است، می نویسد:

خدا بود و چیزی با او نبود و اکنون نیز چنین است. پس همین که اراده وجود عالم نمود، از ساحت اراده مقدس او چیزی صادر شد که آن را «هباء» می نامند و نزدیک ترین موجود به او، حقیقت

محمدیه (ص) است که حقایق «هباء» را می پذیرد که «عقل» نامیده می شود و این، منشأ عالم وجود در باطن و اول وجود در ظهور است و نزدیک ترین فرد به این مقام، علی بن ابی طالب (ع)، امام آفرینش و سرّ جمیع انبیا (علیهم السلام) است. (۱)

از آنجا که علی بن ابی طالب (ع)، صاحب مقام ولایت کلی پس از نبی اکرم (ص) و نزدیک ترین فرد به اوست، شیخ کامل و عارف واصل، «صدرالدین قونوی»، در کتاب «مفتاح»، عارف محقق، «حمزه فناری»، شارح «مفتاح»، و «ملا عبدالرزاق» و شیخ عارف، «داوود قیصری»، شارح «فصوص الحکم»، به سبب اخباری که در این باره از رسول خدا (ص) از طریق علمای عامه و محدثین اهل سنت و جماعت وارد شده است، از محیی الدین عربی پیروی کرده اند.

ابن فارض مصری در بیتی زیبا گفته است:

وَأَنِّي وَان كُنْتُ ابْنَ آدَمَ صَوْرَةَ فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدِ بَابُوتِي

پیامبر خدا (ص) فرمود:

«أَنَا كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ» (۲)؛ «من نبی بودم که هنوز آدم ابوالبشر بین آب و گل بود».

به قول شبستری:

نبوت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه ز آدم

همچنین مولای متقیان، علی (ع) فرموده است:

«أَنَا كُنْتُ وَلِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ» (۳)؛ «من ولی بودم، درحالی که هنوز آدم بین آب و گل بود».

۱- فتوحات مکیه، محیی الدین عربی، ص ۱۳۰.

۲- احادیث مثنوی، ص ۲۸۶.

۳- همان، ص ۲۸۷.

بودم آن روز من از طائفه دردکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

سپس نتیجه می گیرد ولایت منقطع نمی شود، ولی نبوت منقطع می گردد. از این رو، ولایت به حسب باطن تا قیامت ادامه دارد.

مولوی می گوید:

پس به هر عصری ولی ای لازم است آزمایش تا قیامت دائم است

محبی الدین عربی می گوید:

و این ولی و امام مفترض الطاعه بالوراثه، قابل فیض ولایت از حقیقت محمدیه می باشد.

وقد أفصح عن هذا المعنى على (ع)

بقوله «ما لنا من خير فمنك يا رسول الله» و قال ايضاً: «انا عبد من عبيد محمد» فأنه (ع)

خاتم الولاية بعده. (۱)

همچنین محبی الدین عربی در کتاب فتوحات مکیه بابی را به عترت رسول خدا (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) اختصاص داده است و در فضیلت آنان می نویسد:

فأنه و اهل بيته على السواء في مودتنا فيهم، فمن كره اهل بيته فقد كرهه لأنه (ص) واحد من أهل البيت لوحده ذواتهم و اتحاد حقيقتهم.

فلا تعدل باهل البيت خلقاً فاهل البيت هم اهل السیاده

فیغضهم من الانسان خسر حقیقه توجهم عباده (۲)

به درستی که مودت و محبت ما نسبت به پیامبر و اهل بیتش یکسان است. هر کس اهل بیت پیامبر را انکار کند در واقع

۱- فتوحات مکیه، جزء اول، ص ۱۳۲.

۲- همان، ص ۱۳۶.

پیامبر را انکار کرده است؛ زیرا پیامبر یکی از اهل بیت است؛ چون ذوات اهل بیت و حقیقت آنها یکی است.

چون حقیقت اهل بیت (علیهم السلام) به اعتبار مقام ولایت واحد است و ظهورات آن اختلاف دارد، به همین جهت، انکار هر یک از اهل بیت، انکار پیغمبر (ص) است؛ چنان که در روایتی وارد شده است:

«أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ» (۱). به همین جهت، یکی از معتقدات شیعه، لزوم حب و مودت اهل بیت و انکار مخالفان آنهاست.

عارف حکیم، «سنایی غزنوی»، به زیبایی گفته است:

این سخن باور ندارد عقلی از روز ازل حق زهرا بردن و دین پیامبر داشتن

شیخ «عبدالرزاق کاشانی» در کتاب «تأویلات» که به اسم محیی الدین شیخ المشایخ است، در تأویل آیه شریفه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (شوری: ۲۳) می نویسد:

استثنای در آیه، استثنای منقطع است و فی الْقُرْبَى جار و مجرور متعلق به مقدر است؛ یعنی]

الموده الكائنه فی القربى] و معنای این جمله، نفی اجر به شکل کامل است؛ زیرا ثمره مودت خویشان پیامبر (ص) به خود مردم برمی گردد و به خاطر اینکه این مودت سبب نجات مردم است، پس مودت و دوست داشتن قرابت پیامبر (ص) اقتضای تناسب روحی و معنوی است که آن نیز مستلزم اجتماع (دوستانان قرابت پیامبر با آل محمد (ص)) در روز محشر است؛ همان طوری که پیامبر که درود و سلام خداوند بر او باد فرمود: «شخصی همراه کسی محشور می شود که او را دوست داشته». پس این مودت صلاحیت اجر

پیامبر (ص) ندارد. همچنین ممکن نیست کسی که روحش مکدر (تیره و تار) شده و از مرتبه آنها دور شده، محبت حقیقی در دل نسبت به آنها داشته باشد و از اهل توحید کسی که روحش نورانی گشته و خداوند متعال را شناخته و دوست داشته ممکن نیست آنها را دوست نداشته باشد؛ زیرا آنها اهل بیت نبوت و معدن ولایت و جوانمردی هستند. در عنایت خاص، محبوب خداوند متعال و پرورش یافته محل اعلیٰ (ربوبیت) هستند.

پس آنها را دوست نمی دارد مگر کسی که خداوند و پیامبرش را دوست داشته باشد و خداوند و پیامبرش نیز او را دوست داشته باشند و اگر اهل بیت در ابتدا محبوب خداوند نمی بودند هر آینه رسول خدا (ص) آنها را دوست نمی داشت؛ زیرا دوست داشتن پیامبر همان دوست داشتن خداوند متعال در صورت و حالت تفصیل است و این بعد از بودن پیامبر (ص) در عین الجمع است و ذوی القربی (در آیه شریفه) آن چهار نفری هستند که در حدیث بعدی ذکر شده اند. آیا نمی بینی برای پیامبر (ص) فرزندان و خویشاوندان دیگری وجود دارد که از نظر خویشی و قرابت هم رتبه این چهار نفرند، اما آنها را یاد نمی کند و امت را بر دوست داشتن آنها وادار نمی کند، آن گونه که امت را به دوست داشتن این چهار نفر سفارش می کند و پیامبر (ص) فقط آنها را یاد کرده و روایت شده هنگامی که آیه بر رسول خدا نازل شد، گفته شد: «ای رسول خدا! این قرابت تو که محبت و دوست داشتن آنها بر ما واجب است، چه کسانی هستند؟»

فرمودند: «علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهما السلام) و فرزندان امام حسن

و امام حسین (علیهما السلام) و چون این قرابت تناسب خُلق و خوی (پیغمبری) را اقتضا می کند که از جنس روحانی است، در نتیجه سالک و راهرو راه قربت و پیروان هدایت (اهل بیت) نیز در حکم قرابت خود هستند. لذا پیامبر (ص) مردم را بر احسان و نیکی و محبت آنها واداشته و از ظلم و اذیت آنها نهی کرده بر اولی (نیکی و محبت) وعده خیر داده و از دومی (ظلم و اذیت قرابت) نهی کرده است. (۱)

وی در ادامه روایتی را از پیامبر (ص) این گونه نقل می کند:

پیامبر فرمودند: «بهشت بر کسی که به اهل بیت من ظلم و یا آنها را اذیت کند حرام است» و نیز فرمودند: «کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده شده از دنیا می رود. آگاه باشید هر کسی بر دوستی آل محمد بمیرد با توبه مرده است. آگاه باشید هر کسی بر دوستی اهل بیت بمیرد مؤمن مرده است.

۱- «استثناء منقطع و فی القربى متعلق بمقدّر، أى المودّة الكائنه فی القربى ومعناه نفى الأجر اصلاً، لأنّ ثمره موده اهل قرابته عائده اليهم؛ لكونها سبب نجاتهم، إذا الموده تقتضى المناسبه الروحانيه، المستلزمه لاجتماعهم فى الحشر، كما قال عليه الصلاه والسّلام «المرء يحشر مع من احبّه» فلا- تصلح أن تكون أجراًه ولا- يمكن من تكذّرت روحه وبعُدت عنهم مرتبته، محبتهم بالحقيقه، ولا- يمكن من تنوّرت روحه وعرّف الله وأحبّه من أهل التّوحيد أن لا- يحبّهم، لكونهم أهل بيت التّبوه ومعادن الولايه والفتّوه، محبوبين فى العنايه الأولى ومربوبين للمحلّ الاعلى، فلا- يحبّهم إلاّ من يحب الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله ولو لم يكونوا محبوبين لله فى البدايه، لما احبّهم رسول الله، إذ محبته عين محبته تعالى فى صورته التفصيل بعد كونه فى عين الجمع، وهم الأربعة المذكورون فى الحديث الآتى. ألا ترى أن له أولاداً آخرين وذوى قرباتٍ فى مراتبهم كثيرين لم يذكرهم ولم يحرض الامّه على محبتهم تحريصهم على محبه هولاء وخص هولاء بالذكر، روى انها لمّا نزلت قيل: يا رسول الله من قرابتك هولاء الذين وجّيت علينا مودتهم؟ قال: على وفاطمه والحسن والحسين وأبنائهما ثم لما كانت القرابه تقتضى المناسبه المزاجيه المقتضيه للجنسيه الروحانيه، كان أولادهم السالكون سبيلهم، التابعون بهديهم فى حكمهم ولذا حرض على الإحسان إليهم ومحبتهم مطلقاً، ونهى عن ظلمهم وايدائهم ووعد على الأول ونهى عن الثانى». تأويلات، شيخ عبدالرزاق كاشانى، صص ۲۷-۳۷.

آگاه باشید کسی که بر حبّ و دوستی آل محمد بمیرد شهید و با ایمان کامل می میرد» تا اینکه فرمودند: «آگاه باشید هر کسی بر بغض و کینه آل محمد بمیرد روز قیامت می آید درحالی که بین دو چشمش نوشته شده مأیوس از رحمت خداوند متعال. آگاه باشید هر کسی بر بغض و کینه آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام نمی کند» (۱)

در کلام عارف جلیل، ملا عبدالرزاق کاشانی، دقایقی در مقام و مرتبه ولایت آل محمد و حسن متابعت از آنها و لزوم پیروی از اقوال و گفتار آنها موجود است که شمار بسیاری از اهل تحقیق، از مفسران عامه و خاصه، از آن غفلت کرده اند: یکی آنکه وجوب محبت و لزوم تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت، که در حقیقت اجر رسالت است، رحمت خاصی است از سوی حق تعالی و رسول «رحمه للعالمین»، از برای رسانیدن خلاقیت به کمالات لایقه خود؛ چون حب آل محمد سبب هدایت و علت اعراض از ضلالت است؛ به عبارتی، از آنجا که اهل بیت در مرتبه اعلاّی رفعت واقع شده اند و واسطه افاضه فیوضات حقند، تحصیل حب آنها که ملازم با شناسایی و معرفت مقام آنهاست، سبب حصول مناسبت میان عباد حق با اهل بیت عصمت (علیهم السلام) می شود.

این حب، منشأ حصول استعداد به منظور جذب و کشش به سوی

۱- «قال النبی ص: «حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و آذی عترتی» و قال ص: «من مات علی حب آل محمد، مات مغفوراً له، ألا- و من مات علی حب آل محمد مات تائباً، ألا- و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً، ألا و من مات علی حب آل محمد، مات شهیداً مستکمل الإیمان. . . إلی أن قال ص: ألا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامه مکتوباً بین عینیه: آیس من رحمها لله، ألا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنة». تأویلات، صص ۲۷-۳۷.

آنهاست. عشق به آل محمد (ص) پس از شدت، سبب رفع موانع و اتصال به مقام منبع آنها می شود. دیگر آنکه آنها غایت الغایات و نهایت النهایات عالم خلق در سلسله عود و نزولند و اگر اشرف از کائنات نباشند، حب آنها، اجر رسالت که برگشت آن به رحمت و اسعه الهیه و نیل به درجات اعلایی از مقامات کمال است، امکان پذیر نیست. پس باید آنها اشرف از جمیع امت پیامبر باشند تا حب آنها بر همه لازم شود و سبب بلندمرتبگی و رسیدن آنها به درجات عالیه شود؛ چون حب آنها غایت مکمل و علت رفعت صاحب فعل است. بنابراین، آل محمد (ص) حق مطلقند. دلیل آن هم این است که بغض به آنها سبب عذاب ابدی و ناامیدی از رحمت و اسعه حق است. در حقیقت، در آنها هیچ جهتی از جهات، سبب نقص وجودی نیست. از این رو، محبوب کل و محبوب مطلق اند. در نتیجه، از این آیه و تأویل و تفسیر شیخ کامل و عارف واصل، افضل بودن آل محمد از همه امت ثابت می شود.

چون آن ارواح مقدسه در اعلی مرتبه کمال و رفعت وجودی واقع شده اند، اتصال به مقام آنها که حشر به حق و عود به مبدأ اصلی است، به محبت آنها نیاز دارد؛ چون محبت، دلیل شناسایی و شناخت مقام آنها و سرانجام، سبب اتصال به مقام رفیع ولایت است. پس مقام آنها در درجه اعلی از مقامات است. حقیقت ولایت کلیه، مجلای ظهور حق است و معرفت آنها عین معرفت حق است.

بنابراین، اشرف خلایق اند و دیگر آنکه محبت واقعی آنها موجب رفع کدورت روحی و روانی است که روح به واسطه تعلق به ماده و تجملات دنیا یا از ارتکاب معاصی به خود می گیرد. حب واقعی آنها این اثر را دارد

که روح را صفا می دهد و کدورات روحی و گردهایی را که از معصیت بر روح لطیف انسانی نشسته است، شست و شو می دهد و حب و عشق به آنها ابر مغفرتی است که گرد معصیت را از چهره روح می زداید.

در عالم وجود کسی که آنها را دوست نداشته باشد، اگرچه تمام عمر خود را صرف عبادت حق کرده باشد و مع ذلک اهل نجات هم باشد، وجود ندارد. پس رحمت حق شامل کسی که محبت اهل بیت را فاقد باشد نمی شود. بنابراین بدون وساطت اهل بیت، خدا را کما هو حق نمی توان شناخت. پس معرفت حق توأم با حب آنها و تبعیت از طریقه آنهاست. لذا از مصدر عصمت وارد شده است:

«مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ» و

«من رآني فقد رأى الحق» (۱).

مطلب ارزشمندی که شیخ عارف در این قسمت از تفسیر خود بیان کرده است، این است که وجوب حب و عشق به اهل بیت (علیهم السلام) در این نشئه که عالم فرق و تفصیل است، ناشی از حب حق است به آنها در مقام جمع الجمع و احدیت وجود. پس اهل بیت (علیهم السلام) در بدایت وجود، محبوب حق بوده اند. بنابراین، حب حق به آنها سبب ظهور و بروز مراتب و سلاسل طول و عرض عالم وجود گشته است و در حقیقت، ائمه صورت تمامی وجود محبوب و معشوق حقند به عین عشق و ابتهاج حق به ذات خود.

بنابراین، اهل بیت (علیهم السلام) صورت تمامی عالم امکانند و وجود عالم به تبع وجود آنها خلق شده است و شاهد آن، این است که حب آنها سبب نیل به حق و حشر با آنها دلیل رسیدن به مقامات عالیه است. از این رو، غایت

خلقت خلایق اند و به نظر تحقیق علت غایی به علت فاعلی برمی گردد. پس مبدأ ظهور وجود و نهایت و غایت عالم ایجاد، اهل بیت عصمت و طهارت اند و چون حق مطلق بعد از حق اول، آنها هستند، حب آنها سبب نجات و بغض آنها سبب هلاکت دائمی است. علت وجوب حب آنها آن است که آنان، اهل بیت نبوت و معادن ولایت اند.

«أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ... وَالْبَابُ الْمُتَبَلَّى بِهِ النَّاسُ» (۱).

بنابر تحقیق این عارف محقق در این باره، باید گفت: اهل بیت (علیهم السلام)

واجب الإطاعه هستند؛ به گونه ای که اگر یکی از اهل بیت رسول خدا طریقی را برگزید و همه امت اسلامی طریقی دیگر، راه حق همان صراطی است که ایشان اختیار کرده است.

در تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (شوری: ۲۳)، ملاعبدالرزاق کاشانی در تأویلات گفته است:

بدون وساطت اهل بیت و متابعت از طریقه مستقیمه آنها، سالک طریقی مشاهده، به مقام شهود حقیقی نمی رسد. اهل ولایات در مقام طریقی منازل و ابواب ولایات و دخول در اقسام حقایق و طی منازل نهاییات، احتیاج به متابعت از اهل بیت دارند. به همین جهت، سلاسل اهل باطن و ریاضات و سُلَّاک ابواب و منازل مشاهدات، از باطن مقام حقانیت علی (ع) متابعت می نمایند. (۲).

از مجموع سخنان شیخ اکبر محیی الدین و عبدالرزاق کاشانی درباره اهل بیت (علیهم السلام) می توان نتیجه گرفت:

۱- فرازهایی از زیارت جامعه کبیره.

۲- تأویلات، ذیل آیه موده.

یک - پس از پیامبر اسلام (ص)، حضرت علی (ع) اشرف و افضل خلائق است.

دو - حضرت علی (ع) باطن و سرّ جمیع انبیا (علیهم السلام) است و به ظهور او ظاهر می شوند.

سه - حقیقت کلیه ولایت او، در مظاهر خلائق متجلی است.

چهار - عوالم وجودی مسخر اراده حضرت ولایت مدار امام علی (ع) است.

پنج - عشق و محبت خداوند به اهل بیت (علیهم السلام) منشأ تجلی الهی در آفریدگان و معرفت آنها عین معرفت به خداوند متعال است.

شش - بدون پیروی از اهل بیت (علیهم السلام)، سیر و سلوک در طریق مستقیم و شهود حقیقی ممکن نیست.

۳. علامه سید حیدر آملی

اشاره

نوع نگرش محیی الدین عربی (ره) به موضوع ولایت، فضایی محققانه برای عارف واصل و فقیه سالک، علامه سید حیدر آملی (ره) به وجود آورد؛ به گونه ای که سبب شد وی در معرفی تعالیم شیعه، نهایت بهره عالمانه را از نظریه عرفانی بنیان گذار عرفان نظری ببرد. بحث مهم ایشان که همه فرقه های اسلامی را با خود همراه می کند و به مباحث به ظاهر متفاوت و اختلاف انگیز پایان می دهد، پیکر موضوع ولایت در حوزه عرفان اسلامی است؛ به ویژه مطالعه در موضوع ختم ولایت که حلقه گوه‌رین وحدت میان شیعه و سنی است.

در این میان، سخنان عرشی این عالم بزرگوار در موضوع ولایت و

تقریر افاضات غیبی به زبان نقل و عقل، حیرت پژوهشگران این عرصه، همچون «هانری کربن» فرانسوی (۱) را برانگیخته است. تأمل و دقت نظر خوانندگان محترم، به ویژه محققان این عرصه در نظریه علامه سید حیدر آملی نه تنها پایان بخش بسیاری از شبهات است، بلکه گشایش دریچه ای به عالم غیب و انوار ربانی است. علامه سید حیدر آملی تعریف ولایت را در کتاب نبوت مطرح کرده و آن دو را ظاهر و باطن یک حقیقت می داند:

نبوت عبارت از خبر دادن از حقایق الهی و معارف ربانی به لحاظ ذات و صفت و اسم است و آن بر دو قسم است: نبوت تعریفی و نبوت تشریحی. نبوت تعریفی از شناخت ذات و صفات و اسما و افعال الهی سخن می گوید و نبوت تشریحی با جمیع مراتب نبوت تعریفی با تبلیغ احکام و تأدیب اخلاق و تعلیم حکمت و قیام به سیاست و حکومت همراه است که آن را «رسالت» هم می گویند.

و ولایت عبارت است از: قیام عبد به خدا، تبدیل اخلاق به اخلاق او و تحقیق صفات به اوصاف الهی. همان گونه که رسول خدا (ص) فرمود: «متخلق به اخلاق الهی شوید، به طوری که علم او علم خدا و قدرت او قدرت خدا و فعل او فعل خدا شود». چنان که در حدیث قدسی آمده است: «پیوسته بنده ام به من تقرب می جوید با انجام نوافل تا آنجا که من او را دوست می دارم. پس هر که را دوست بدارم، گوش و زبان و دست و پای او می شوم تا با من

۱- هانری کربن فرانسوی در حوزه جمع آوری و تصحیح و چاپ بسیاری از آثار علامه سید حیدر آملی تلاش فراوانی نموده که در جای خود قابل تقدیر و تمجید بی کران است. اما آنچه هانری کربن را تحت تأثیر قرار داده است، علم جوشان الهی سید حیدر آملی ره و قدرت استدلال او در کنار کشف و شهود به ویژه تنقیح دیدگاه محیی الدین عربی در مباحث ولایت و ختم ولایت و ادغام آن در اندیشه شیعی بوده است. کتاب زائر شرق، مقاله هانری کربن سید حیدر .

بشنود و ببیند، سخن بگوید و بگیرد و راه برود. همچنین فرمود: «کسی که به اندازه یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع به او نزدیک می شوم و کسی که یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه یک باع (فاصله دو دست باز) به او نزدیک می شوم و کسی که به اندازه یک باع به من نزدیک شود، من هروله کنان به سوی او می روم». این قبیل احادیث نسبت به اولیای الهی وارد شده است، اما آنچه نسبت به انبیای الهی وارد شده، مانند موارد زیر است: مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (نساء: ۸۰)، وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال: ۱۷)، أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹) و امثال این موارد بسیار است. (۱)

الف) تفاوت میان نبی، رسول و ولی

سید حیدر آملی در تفاوت میان نبی، رسول و ولی، می نویسد:

در حقیقت، ولایت، باطن نبوت است؛ نبوتی که ظاهرش تصرف در خلق با اجرای احکام شرعیه می باشد و با کشف و شهود از حقایق الهی و معارف ربانی اطلاع حاصل می کند و با اظهار آن مرتباً به ارشاد مردم می پردازد.

فرق بین نبی و رسول و ولی آن است که نبی و رسول به حسب ظاهر در خلق تصرف می کنند، لکن ولی به حسب باطن و حقیقت، در مخلوقات تصرف دارد و از این رو بزرگان گفتند ولایت بالاتر از نبوت است اگرچه ولی بالاتر از نبی نمی باشد،

برای اینکه ولایت تصرف در باطن است و نبوت تصرف در ظاهر. فلذا اگر نبی، ولی هم باشد، جهت ولایت او بالاتر است؛ یعنی آن تصرف باطنی نه از حیث فعل، بلکه از جهت معنوی، بالقوه برایش حاصل است، همان طوری که نبی اکرم (ص) فرمود: «لی مع الله وقت لایسعی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل» (۱).

پس این حالت که از جهت معنوی و باطنی برای پیامبر گرامی اسلام (ص) حاصل است، از تمام ولایت او می باشد. همچنین آنهایی که گفتند ولایت بالاتر از نبوت است و نبوت بالاتر از رسالت، این گفته از حیث مراتب حاصله برای رسول به نسبت بشری است، نه اینکه ولی بالاتر از نبی می باشد و نه اینکه نبی بالاتر از رسول، بلکه از حیث اعتبار این سه مورد در یک شخص می باشد؛ یعنی آن کس که جامع این سه امر است، مثل انبیای بزرگ از قبیل حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهما السلام) و حضرت محمد (ص) و امثال آنها از رسولان. مقصود این است که ولایت این شخص واحد بالاتر از نبوتش می باشد، نه به طور مطلق. همچنین نبوتش بالاتر از رسالتش است، نه مطلقاً؛ برای اینکه این شخص نبی نمی گردد، مگر بعد از اینکه ولی گردد و رسول نمی گردد، مگر بعد از اینکه نبی گردد و تقدیرش این است که او مستحق نبوت نمی باشد، مگر آنکه ولی بشود. مستحق رسالت نمی باشد، مگر بعد از اینکه نبی گردد. پس هر نبی، ولی می باشد بدون آنکه عکس آن صادق باشد و هر رسول، نبی و ولی می باشد بدون آنکه عکس آن صادق باشد و هر رسول، نبی و ولی می باشد، درحالی که عکس آن صادق نیست؛ برای اینکه رسولی

نیست، مگر آنکه نبی باشد و نبی نمی باشد، مگر آنکه ولی باشد. پس جایز است که گفته شود در این حالت ولایت بالاتر از نبوت در نبی می باشد و همچنین جایز است که گفته شود نبوت بالاتر از رسالت در شخص رسول می باشد؛ برای اینکه ولایت اقدم و اسبق در شخص نبی است و بلکه علت نبوت می باشد و همچنین جایز است گفته شود نبوت بالاتر از رسالت در شخص رسول است؛ برای اینکه اقدم و اسبق در شخص رسول است و بلکه علت رسالت می باشد. نکته دیگری که باید متذکر شویم، این است که به اتفاق همه عرفا، رسول بالاتر از نبی می باشد و رسالت بالاتر از نبوت است به خاطر جامعیت رسول و جامعیت رسالت. پس ممکن نیست که صاحب مقام پایین تر بر صاحب مقام بالاتر برتری یابد، مگر بر وجهی که تقدیر کردیم.

بدان که مثال این صورت، مثال شخصی است که دارای علم تفسیر و علم فقه و علم طب می باشد. بنابراین، در موردش گفته می شود که بعد تفسیرش بالاتر از بعد فقهی اش می باشد و بعد فقهی اش بالاتر از بعد طبش می باشد و تمام آنها راجع به شخص واحدی است، اگرچه صاحب تفسیر جامع کل باشد و از این حیث ولی دائماً تابع نبی و رسول است و نبی دائماً تابع رسول و اولوالعزم از آنها می باشد.

بنابراین آنچه شیعیان بر آن معتقدند که امیرالمؤمنین، علی (ع) بزرگ تر و برتر از همه انبیا و اولیا، پس از پیامبر اکرم (ص) است و فرزندان معصومین او (علیهم السلام) نیز همین طور. یعنی مرتبه ائمه معصومین ما از حیث ولایت، عظیم تر از مرتبه آن انبیا و رسل از جهت ولایت است لاغیر و در این شکی نیست، و گرنه مرتبه نبوت و رسالت بزرگ تر از آن است که

بالا‌تر از آنها مرتبه دیگر چه دنیایی و چه آخرتی فرض شود و از این بابت است که اولیا و اوصیا همیشه در قوانین شرعی و احکام الهی نیازمند به پیامبران و رسولان هستند. حضرت علی (ع) در این مورد می‌گوید:

«عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَفَتَحَ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ» (۱).

در اینجا علامه سید حیدر آملی (ره) ضمن تبیین ولایت و نبوت و تعریف ولی، نبی و رسول و نیز تلقی شیعه از ولایت ائمه معصوم (علیهم السلام)، به الحاد فرقه «اسماعیلیه» و «نصیری» اشاره می‌کند و می‌گوید:

واگر خوب بررسی شود، در خواهی یافت که الحاد اسماعیلیه چیزی جز الحاد آنها نسبت به این مقام (ولایت) و عدول آنها از این مرتبه نبوده است. همچنین فرقه نصیری؛ زیرا اسماعیلیه وقتی مشاهده کردند که باطن مهم تر از ظاهر است و دریافتند که ظاهر از هر جهت به باطن احتیاج دارد، گفتند پس اولیا از پیامبران برترند و حضرت علی (ع) از پیامبر (ص) بزرگ تر است و به این ترتیب در مسائلی افتادند که نباید بدان دچار می‌شدند و به جاهایی کشیده شدند که نمی‌بایست می‌رفتند. از آنها و پیروانشان به خداوند سبحان پناه می‌بریم. نصیریه نیز هرگاه از امام علی (ع) چیزی را می‌دیدند که امکان صدور آن از جانب رسول و نبی یا هیچ بشر دیگری به طور مطلق نبوده است، آن گاه برایش الوهیت قائل شده و به خدا کفر ورزیدند و اگر می‌دانستند که این اعمال از خصوصیات ولایت است و این ولایت از طریق وراثت و خلیفه شدن خداوند و رسولش به دست می‌آید، به آن راه‌ها کشیده نشده و در آن مسائل نمی‌افتادند.

حقیقت این مقام همان چیزی است که در ابتدا بیان کردیم و آن، اینکه ولی از نبی و پیامبر بزرگ تر نیست، مگر از جهت ولایت. در غیر این مورد، نبوت و رسالت بزرگ تر از آن است که کسی جز پیامبر و رسول بدان مرتبت دسترسی یابد و وقتی کسب مرتبه آن برای دیگران غیرممکن باشد، پس چگونه امکان تفوق بر آنهاست! ما این مسئله را یک بار دیگر نیز بسط خواهیم داد تا هرگونه نزاع و تردیدی رفع گردد و حق در جایگاه خود قرار گیرد.

حال که علامه سید حیدر آملی (ره) از دیدگاه های مشایخ بزرگ، به منظور تبیین ابعاد ولایت بهره جست، بهتر است نظر برخی مشایخ بزرگ و حکمای متأخر را نیز در اینجا یادآور شویم تا هنر شگفت آور این عارف بزرگ در اثبات ولایت به عنوان رکن رکن عرفان اسلامی، بیش از پیش آشکار شود.

مرحوم «آقا محمدرضا قمشه ای (قدس سره)» در رساله ای که درباره ولایت ذیل فصّ شیخی فصوص الحکم شیخ اکبر نگاشته است، در تعریف ولایت و اقسام آن گفته است:

ولایت از ولی به معنای «قرب» است و آن یا عام است که شامل جمیع مؤمنین می شود و خدای عزوجلّ در قرآن بدان اشاره کرده است: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** (بقره: ۲۵۷).

کسانی که ایمان به خدای تعالی می آورند، اولیای خدای تعالی محسوب می شوند همانا قرب امری رضایی است که به خدا و اولیای او متصف می گردد و برای قرب مراتب و درجاتی است: [\(۱\)](#)

یکی از آن مراتب، اعتقاد جازم و قطعی سالک است بدون آنکه

۱- رساله ولایت با موضوع خلافت کبری، آقا محمدرضا قمشه ای، ص ۱.

نیازی به برهان عقلی داشته باشد، همانند مقلدی که تقلید او مستند به برهانی نیست، بلکه چون مرجع تقلید را مخبر صادق می داند، از او تبعیت می کند. مرتبه بعد، علم یقینی جازم مطابق با واقع است که مستند به برهان می باشد. قرب سالک در این مرحله قوی تر و بالاتر از مرحله اول است؛ مانند ایمان اهل نظر. مرتبه سوم، علم شهودی اشراقی مطابق با واقع است که از آن به کشف صحیح و عین الیقین تعبیر می شود. این مرتبه از دو مرتبه سابق قوی تر است؛ مانند ایمان اهل سیر و سلوک و اصحاب کشف.

مرتبه چهارم نیز علم شهودی اشراقی است، لکن در این مرتبه شاهد عین مشهود و همچنین مشهود عین شاهد است و از آن به حق الیقین ایمان تعبیر می شود. ممکن است انسان مؤمن در بعضی از عقاید، علم او علم الیقین و در بعضی از آن، عین الیقین و در برخی دیگر، حق الیقین باشد و این مرحله اخیر، قوی تر از مراتب سابق می باشد. با این وجود، همه آنها در مراتب مختلف، اولیای خدا محسوب می شوند و خدا نیز ولی آنها و تفاوت درجات آنها برحسب درجات ایمان آنها می باشد که از شرک خفی در امان نیستند و اما ولایت خاصه اختصاص به اصحاب قلوب و اهل الله دارد که فانی در خدای متعال و باقی به بقای او و صاحب قرب فرایض هستند که خدای متعال در قرآن به آن اشارت فرمود: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** (یونس: ۶۲) و در حدیث قدسی آمده است: «اولیایی تحت قبایی»^(۱) و این ولایت اختصاص به بندگان کامل خدا دارد که از جلباب بشری بیرون

آمده و نیز از آستان قدس جبروت گذر کرده و وارد آستان قدسی لاهوت شده اند و حقیقتاً آنان موحدان واقعی هستند. ولایت خاصه نیز دارای درجاتی است که مرتبه ای از آن، فنای عبد در خدای تعالی به تجلی الهی و بقا به او با خلع وجود امکانی و ملبس شدن به وجود حقانی است و نیز این مرحله در انتهای سفر اول از اسفار چهارگانه و ابتدای سفر دوم است و آن سفر، از حق به حق با تجلیات اسمائیه است و این، مقام قاب قوسین است که یک قوس از ابتدا و مرتبه واحدیت تا آخر آن است با شئون الهی و قوس دیگر از مرتبه واحدیت است تا احدیت به تجلی ذاتی و شئون آن و این ولایت اختصاص به حقیقت محمدیه و اوصیای او بالوراثه دارد. بنابراین، ولایت خاصه همان ولایت محمدیه (ص) است که گاهی مقید به اسمی از اسمای الهیه است و گاهی مطلق و عاری از قیود و حدود است تا مقام جامعی برای ظهور جمیع اسماء و صفات در اسماء باشد.

امام راحل (ره) نیز در کتاب «مصباح الهدایه» و دیگر آثار ارزشمند خود، وجوه مختلفی برای ولایت و نبوت قائل شده است. حضرت امام دایره ولایت مطلقه و نبوت مطلقه را فراتر از آن چیزی دانسته است که عرفای عظام در صدد بیان آن برآمده اند. ایشان معتقد است حقیقت محمدیه (ص) در مقام اول مبعوث بر جمیع اسما و اعیان ثابت و در مقام ثانی مقدم بر جمیع مراتبی است که عرفای بزرگوار گذشته آن را بیان داشته اند:

این نهایت چیزی است که اینان در رابطه با حقیقت نبوت و بلکه حقیقت خلافت و ولایت به آن رسیده اند. چنانچه از مراجعت به آنچه از آنان نقل شده و با دقت از نوشته های آنان معلوم می شود و

تو به حمدالله و حسن توفیق او پس از آنکه کانون دلت با نور مصباح های نوری منور گردید و ضمیرت با حقایق ایمان روشن گشت، امید آنکه حقیقت خلافت و رفیق او (ولایت) در طور قلب تو آن چنان تجلی کند که به عشوه غیبی روحانی درافتی و با حیات جاوید زنده شوی و بتوانی به این عارف جلیل و همگنانش بگویی: ای سالک راه معرفت! این نبوتی که تو آن را به عنوان نبوت حقیقی ذاتی اولی توصیف نمودی، نه حقیقت نبوت است، بلکه سایه نبوتی است که در حضرت اعیان است و هم نبوت در آن حضرت، سایه نبوت حقه حقیقیه در حضرت واحدیت، یعنی حضرت «اسم الله اعظم» است که در نشئه واحدیت بر اسماء مبعوث شده و از حضرت احدیت غیبی با لسان الهی و تکلم ذاتی خبر می دهد و باطن نبوت پیامبر ما (ص) مظهر آن نبوت یعنی مظهر اسم الله اعظم است و نشئه ظاهری نبوت، مظهر بطون نبوت است^(۱).

بنابراین، آثار عرفانی گذشته بیانگر این حقیقت از دیدگاه حضرت امام (ره) است که آن بزرگان به شأنی از شئون ولایت و نبوت، پرداخته اند، ولی آنچه امام راحل (ره) مدعی آن است، دربرگیرنده همه ابعاد ولایت و نبوت است. از آنجا که در رساله ای جداگانه به بررسی ابعاد ولایت از دیدگاه امام خمینی (ره) پرداخته ایم، در اینجا به همین مقدار اکتفا می کنیم و این چند جمله هم بدین منظور بیان شد تا شما عزیزان را به آن کتاب دلالت کند.

از دیدگاه علامه «سید جلال آشتیانی»، برای نبوت و ولایت، هر کدام دو اعتبار است:

۱- مصباح الهدایه، امام خمینی ره، ص ۸۸.

لحاظ اطلاق و ملاحظه تقيید که از آن به ولایت و نبوت عام و خاص تعبیر نموده اند. نبوت عامه و مطلقه، نبوتی است که از ازل برای حقیقت محمدیه در حضرت واحدیت و مقام اتحاد آن حقیقت با اسم اعظم حاصل بوده است. این نبوت و انباء که متحد با اصل ولایت آن حضرت است، تا ابد باقی است و انقطاع ندارد. آن حقیقت علی الدوام واسطه در ظهور و اظهار و انباء است.

لسان این مقام و مرتبه: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» است.

نبی به اعتبار این مقام چون مبدأ ظهور اعیان و اسما در مقام واحدیت است، مطلع از استعدادات جمیع موجودات و ذوات و اعیان است و هر ذی حقی را که به لسان ذات، طالب وجود نیل به درجات و کمالات وجودی است، به کمالات لایقه خود می رساند. این انباء و هدایت و ولایت، به حسب تکوین و تشریح، هر دو ثابت است و بر طبق استعداد خلاق در هر عصری از اعصار، جعل شرایع و سنن و احکام می نماید و از

مشکاه انبیاء من لدن آدم إلی زمان خاتم جلوه می نماید و بعد از قطع نبوت، تشریح در مشکاه اولیاء محمدیین (علیهم السلام) متجلی است.

این حقیقت، مطلع بر استعدادات جمیع موجودات به اعتبار ذات و ماهیات است و به انباء ذاتی و تعلیم حقیقی ازلی، هر صاحب حقی را به مقام خود می رساند. صاحب این مقام دارای مرتبه خلافت اعظم است که از آن به قطب الاقطاب و انسان حقیقی و آدم و قلم اعلی و روح اعظم تعبیر کرده اند. بلکه حقیقت انسان کامل، در قوس صعود و نزول متحد با اسم اعظم

است. بنابراین، عقل اول و روح اعظم، از ظهورات آن حقیقت کلی محسوب می شود. باطن این نبوت، ولایت مطلقه است. مقام ولایت مطلقه، مقام حصول جمیع کمالات وجودی و صفات کمالی و مجمع مظاهر و مراتب و فعلیات و حصولات است. این وجود جمعی کامل تمام محمدی، فانی در حق و باقی به اوست.

نبوت مقیده عبارت از اخبار غیبی و الهی ناشی از معرفت ذات حق و شناسایی و علم به اسمای الهیه و حقایق اعیان ثابت است. حقیقت نبی به این اعتبار، به لحاظ تبلیغ احکام و بیان معارف و اصلاح جامعه بشری و تعلیم رسالت است. ولایت مقیده نیز همین حکم را دارد. ولی جمیع مراتبی را که نبی مبعوث، واجد است، دارا می باشد؛ با این فرق که معلومات و معارف او مأخوذ از همان مأخذی است که نبی مرسل به آن اتصال دارد. باید توجه داشت که اتصال علم نبی به مخزن معارف، مختص رسالت به نحو اصالت است، ولی خلیفه تابع او به نحو تبعیت، واجد مقام معارف مختص به رسالت است.

هر یک از نبوت و ولایت به اعتبار آنکه صفتی از صفات الهی است، مطلق است و به اعتبار استناد به نبی و ولی، مقید است. مقید، قائم و متقوم به مطلق و مطلق مقوم مقید است. سریان مطلق در مقید، سریان مجهول الکنه و الحقیقه است. نبوت جمیع انبیا و همچنین ولایت کافه اولیا از جزئیات و فروع و ظهورات و تجلیات نبوت و ولایت مطلقه محمدیه است. (۱)

۱- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم سید جلال الدین آشتیانی، ص ۷۲۷.

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه ز آدم

وجود اولیا او را چو عضوند که او کل است، ایشان همچو جزوند

ب) نزدیکی موضع تشیع و تسنن

نقش بارز و برجسته علامه سید حیدر آملی (ره)، بهره مندی عالمانه از نظریه ولایت بزرگان اهل سنت و ادغام آن در نظریه امامت شیعه است.

ایشان ضمن انتقاد از متکلمانی که در دفاع از امامت شیعه، آن را در حد زعامت امور سیاسی و اجتماعی تنزل دادند، اندیشه بزرگ ترین نظریه پرداز درباره انسان کامل و مفاهیم باطنی ولایت، یعنی محیی الدین عربی (ره) را با آموزه های شیعی در آمیخت.

سید حیدر آملی (ره)، به بزرگان و محققانی که در حوزه دین پژوهی به سر ولایت در معرفت شناسی آگاه گشته اند، صرف نظر از گرایش فقهی و مذهبی آنها، توجه کرده و از نتایج تحقیقات آنها درباره ولایت و امامت و ایجاد هم گرایی در مواضع شیعه و اهل سنت، بهره منطقی و عقلانی برده است.

از جمله این بزرگان، «علامه سبط بن جوزی» از عالمان بزرگ اهل سنت و جماعت در قرن هفتم هجری است که کتابی در شرح فضایل خاندان نبوت نوشته (۱) و فصلی را به فضایل امیر مؤمنان، علی (ع) اختصاص داده است. نکته قابل توجه این فصل، بیان اقوال بزرگان اهل سنت درباره حدیث غدیر و قول:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» است. ایشان با

۱- این کتاب به وسیله آقای محمدرضا عطایی، ترجمه و از طریق انتشارات آستان قدس رضوی در سال ۱۳۷۹ چاپ و منتشر شده است.

واژه شناسی کلمه «مولا» و اطلاق آن بر معانی ده گانه، نتیجه می گیرد بیان واضح و روشن این حدیث، امامت حضرت علی (ع) است. وی در این باره می گوید:

احمد بن حنبل در مسند خود از قول «ابن نمیر» و او از «عبدالملک بن ابی عبدالرحیم کندی» به نقل از راذان می گوید:

«از علی بن ابی طالب شنیدم که در آن مجمع وسیع، درحالی که مردم را قسم می داد، می گفت: سوگند می دهم آن کسی را که از رسول خدا (ص) در روز غدیر خم شنیده است که می گفت: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست، گواهی دهد». (۱)

سیزده نفر از صحابه بلند شدند و گواهی دادند که از رسول خدا (ص) شنیده اند که آن عبارت را می فرمود. ترمذی نیز این حدیث را در کتاب «سنن» نقل کرده و می گوید: «این حدیث حسن است» و می افزاید که پیامبر (ص) فرمود:

خدایا دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد و حق را بر محور او بچرخان، هر طور و هر جای که او بگردد.

و احمد نیز این حدیث را در کتاب الفضائل نقل کرده، می گوید:

«وکیع» از قول «اعمش» و او از «سعد بن عبیده»، به نقل از «ابن بریده» و او از پدرش که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: «هر که را من مولا یا ولی اویم، علی ولی اوست».

در روایتی آمده است چون علی (ع) مردم را در آن فضا سوگند داد،

گروه زیادی از جا برخاستند و درباره آن حضرت گواهی دادند و در عبارتی سی نفر به پا خاسته و گواهی دادند.

احمد در کتاب الفضائل از قول «یحیی بن آدم» و او به نقل از «ریاح بن حرث» گفته است:

گروهی نزد امیرمؤمنان (ع) آمدند و گفتند: «درود بر تو ای مولای ما» - آن زمان امام در رجه بود - علی (ع) پرسید: «چگونه من مولای شمایم، درحالی که شما قوم عربید؟» گفتند: «ما خود از رسول خدا (ص) شنیدیم که در روز غدیر خم می فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست». ریحان می گوید: «عرض کردم اینها کیستند؟» گفتند: «آنان گروهی از انصارند که در میان ایشان، ابو ایوب انصاری، صحابی رسول خدا نیز هست». (۱)

احمد در کتاب «فضائل» از قول ابن نمیر بن عبدالملک بن عطیه عوفی نقل کرده و می گوید:

نزد زید بن ارقم آدمم و گفتم: «پدرزنی دارم که از تو حدیثی در شأن علی در روز غدیر خم برای من نقل کرده، مایلیم که آن را از خودت بشنوم». زید رو به من کرد و گفت: «شما مردم عراق اهل مکر و حيله اید!» گفتم: «از سوی من برای تو خطری نیست». گفت: «ما در جحفه (۲) بودیم که رسول خدا (ص) هنگام ظهر در برابر جمع ما آمد، درحالی که بازوی علی بن

۱- فضائل خاندان نبوت، ص ۱۲۶ به بعد.

۲- جحفه یکی از میقات های احرام است که حاجیان از آنجا محرم می شوند و راه مدینه، مصر و عراق، از آنجا منشعب می شود.

ابی طالب (ع) را گرفته بود، فرمود: ای مردم! آیا می دانید که من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری یا رسول الله! آن گاه فرمود: هر کس را که من مولای اویم، علی مولای اوست. این عبارت را چهار مرتبه تکرار کرد.

احمد در کتاب الفضائل، از قول «عفان» به نقل از «حماد بن سلمه» و او از «علی بن زید» و او از قول «عدی بن ثابت» به نقل از «براء بن عازب» می گوید:

در خدمت رسول خدا (ص) بودیم و در غدیر خم فرود آمدیم، منادی ندا داد: «الصلاه جامعه» جمع شوید و بین دو درخت را برای رسول خدا (ص) هموار کردند، نماز ظهر را خواند و دست علی (ع) را گرفت و گفت: «خداوندا! هر که را من مولای اویم، این علی مولای اوست». بعد از آن، «عمر بن خطاب» نزد علی رفت و گفت: «گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب! تو در همه حال مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی!»

و در روایتی آمده است:

پیامبر (ص) گفت: «خداوندا! یاری کن هر که او را یاری کند و خوار و ذلیل کن هر که او را خوار سازد و دوست بدار هر که او را که دوست او باشد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد».

و همه این روایت ها را احمد بن حنبل در کتاب الفضائل با اضافاتی نقل کرده است. اگر کسی بگوید: روایتی که می گوید: «عمر گفت: تو در همه حال مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی، روایت ضعیفی است»، پاسخ این است که این روایت صحیح است. روایت ضعیف، روایتی است که «ابوبکر احمد بن ثابت خطیب» از «عبدالله بن علی بن محمد بن

بشر» به نقل از «علی بن عمر» و «دارقطنی» از «ابونضر خیشون بن موسی بن ایوب خلال» تا «ابوهریره» سند حدیث را رسانده و در آخر حدیث می گوید:

همین که پیامبر (ص) گفت: «هر که را من مولای اویم، پس علی مولای اوست»، این آیه شریفه نازل شد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**. (۱)

گفته اند که خیشون تنها کسی است که این قسمت را نقل کرده است و ما می گوئیم استدلال ما به حدیث خیشون نبوده، بلکه به حدیثی است که احمد در فضائل از براء بن عازب نقل کرده و اسناد آن نیز صحیح است و روایت منقول از خیشون به این دلیل مضطرب است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که آیه شریفه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**... (مائده: ۳) در شامگاه روز عرفه در حجه الوداع نازل شده است. علاوه بر این، «زهری» از خیشون روایت را نقل کرده و او را ضعیف ندانسته است. بنابراین، اگر روایت خیشون بی عیب باشد، احتمال می رود که این آیه دو بار، یک مرتبه در عرفه و مرتبه دیگر در روز غدیر نازل شده باشد؛ چنان که

«بسم الله الرحمن الرحيم» دو مرتبه، یک بار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده است. توفیق رسیدن به قول حق دست خداست. (۲)

- ۱- «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم». مائده: ۳
- ۲- به راستی که توفیق دست اوست و به هر که شایستگی داشته باشد، می دهد. چنین شایستگی با تعصبات سازگار نیست. در میان احادیث اسلامی، کمتر حدیثی تا این اندازه شهرت دارد که از علمای عامه، ۳۵۳ نفر در کتاب های خود نقل کرده اند و ۲۶ تن کتاب مستقل درباره اسناد آن نوشته اند. طبری در دو جلد بزرگ اسناد این حدیث را جمع کرده و اقیانوس کتاب الغدیر هیچ چیزی را فروگذار نکرده است. با این همه، خفاشانی هستند که هنوز منکر آفتابند و به هر وسیله می خواهند حقایق را مخدوش جلوه دهند.

۴. حدیث غدیر

همه دانشمندان و تاریخ نویسان بر این امر اتفاق نظر دارند که داستان غدیر پس از بازگشت پیامبر (ص) از حجه الوداع، در روز هجدهم ذیحجه به همراه ۱۲۰ هزار تن از اصحاب اتفاق افتاده است و ایشان در آن روز با عبارتی روشن، بدون کنایه و اشاره، فرمود: «هر که را من مولای اویم، این علی مولای اوست. . .» (۱).

«ابو اسحاق ثعلبی» در تفسیر خود با بیان اسناد می گوید:

چون پیامبر (ص) این سخنان را گفت، گفته او در همه جا پیچیده و در تمام شهر و دیار منتشر شد، داستان به گوش «حرث بن نعمان فهري» رسیده، بر شتری سوار شد و به مدینه آمد. جلوی مسجد پیامبر شتر خود را خواباند و زانوی شتر را بست و وارد مسجد شد. مقابل رسول خدا (ص) زانو به زمین زد و گفت: «یا محمد! به ما دستور دادی که شهادت دهیم خدایی جز خدای یکتا نیست و تو فرستاده خدایی، از تو پذیرفتیم و به ما امر کردی هر شبانه روز پنج نوبت نماز بخوانیم و ماه رمضان را روزه بگیریم و حج خانه خدا را به جا آوریم و زکات مال هایمان را پردازیم؛ همه اینها را از تو قبول کردیم. سپس به اینها راضی نشدی تا اینکه دست های پسر عمویت را بالا بردی و او را بر همه برتری دادی و گفتی: هر کس را که من مولای اویم، این علی مولای اوست. آیا

۱- در نسخه ای آمده است که به همراه پیامبر خدا ص از اصحاب و اعراب و مردم اطراف مکه و مدینه صد و بیست هزار تن بودند و همگی با آن حضرت در حجه الوداع حاضر بودند و این سخنان را از وی شنیدند.

این مطلب از طرف خود توست یا از جانب خدا؟» رسول خدا (ص) درحالی که چشمانش سرخ شده بود، فرمود: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این مطلب از طرف خداست، نه از خود من!» (این عبارت را سه مرتبه تکرار کرد). حرث با شنیدن سخنان پیامبر از جا برخاست، درحالی که می گفت: «خداوندا! اگر آنچه را محمد (ص) می گوید، راست است، سنگی از آسمان بر ما نازل کن یا عذاب دردناکی بر ما فرود آر!» راوی می گوید: «به خدا سوگند حرث هنوز به شترش نرسیده بود که سنگی از طرف آسمان فرود آمد و بر فرقیش خورد و از نشیمنگاهش به درآمد و در حال بمرد و این آیه نازل شد: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۱).

اما درباره این جمله پیامبر (ص): «هر که من مولای اویم»، دانشمندان زبان عرب گفته اند: واژه مولا به چند معنا آمده است:

- به معنای مالک و از آن جمله است، آیه مبارکه: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ... وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ (۲)؛ یعنی بر صاحب و مالک برده.

- به معنای آقا و مالک برده ای که برده را آزاد کند.

- به معنای برده ای که از قید بردگی آزاد شده است.

۱- «تقاضاکننده ای تقاضای عذابی کرد که انجام می گیرد. این عذاب برای کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند». معارج: ۱ و ۲

۲- «خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و شخص آزاد و باایمانی را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده ایم، و او پنهان و آشکار از آن انفاق می کند، آیا آنها یکسانند...؟ و قادر بر هیچ کاری نیست و سربرار صاحبش می باشد». نحل: ۷۵ و ۷۶

- به معنای یاور، از این قبیل است آیه شریفه: ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱)؛ یعنی هیچ یار و یآوری برای کافران نیست.

- به معنای پسر عمو، چنان که شاعر گوید:

مهلاً بنی عمنا و مهلاً موالینا لاتنبشوا بیننا ما کان مدفوناً (۲)

و شاعر دیگر می گوید:

هم الموالی حتفوا علینا و إنا من لقائهم لزوراً (۳)

صاحب صحاح از ابو عبیده نقل کرده که منظور گوینده این شعر از کلمه «موالی»، پسر عموهایش هستند و بعد می گوید: مثل آیه شریفه است که می فرماید: ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً (۴).

- به معنای «هم قسم»، مانند آنچه شاعر می گوید:

موالی حلف لاموالی قرابه ولكن قطينا یستلون الأتوا یا (۵)

ولو کان عبدالله مولى هجوته ولكن عبدالله مولى الموالیا (۶)

چون «عبدالله بن اسحاق»، هم پیمان حضر میان بود و ایشان با «عبدشمس بن عبد مناف» هم پیمان بودند و هم پیمان را در لغت عرب

۱- «و این برای آن است که خداوند مولا- و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران مولایی [یاوری] ندارند».

محمد: ۱۱

۲- آهسته ای عموزادگان ما! دست نگه دارید پسر عموها! آنچه بین ما نهفته و مخفی است، فاش و برملا نسازید.

۳- آن عموزادگان ما هلاک شدند، درحالی که ما با دیدار ایشان توانمند بودیم.

۴- «سپس شما را به صورت طفلی از شکم مادر بیرون می فرستد». غافر: ۶۷

۵- هم پیمانان قسم خورده اند، نه خویشاوندان ما، لیکن این همراهان ما از ما رشوه می خواهند.

۶- اگر عبدالله هم پیمان می بود، من او را هجو می کردم، لیکن او سرور سروران است.

«مولى» گویند.

- متولى ضمان جريره براى به دست آوردن ميراث كه در زمان جاهليت مرسوم بوده است و با نزول آيه ارث نسخ شد. (۱)

- همسايه، البته از آن جهت به همسايه مولى گفته اند كه به سبب همسايگى داراى حقوقى است.

- به معناى آقا و بزرگى كه مورد اطاعت است و او مولاي مطلق است. در صحاح آمده است كه هر كه صاحب اختيار امر كسى باشد، در حقيقت ولى اوست.

- به معناى سزاوارتر، خداى متعال فرموده است: فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۲)؛ يعنى آتش

۱- جريره به معناى جنائت است. كسانى كه از بلاد خود به غربت افتاده و نسب و وطن خود را فراموش كرده اند و در شهرى كه هستند، خویش نسبى ندارند، خواه به اسارت در آمده باشند يا بنده بوده و در راه خدا آزاد شده باشند، مى توانند در شهرى كه هستند، با مردى صاحب قبیله پیمان ببندند و خود را داخل قبیله آنها سازند و آن مرد صاحب قبیله، ضامن جنائت خطایی آنها شود و ارث ببرد. گویند: دو تن كه هیچ يك نسب و قبیله معروف ندارند، مى توانند ضامن جريره يكديگر شوند. «شرح تبصره علامه»، آیت الله شعرانى، ص ۶۷۳ کیفیت عقد ضمان جريره چنین است: «مضمون به ضامن بگوید: «عاقدتك على أن تنصرني و تدفع عني و تعقل عني و ترثني»؛ «با تو پیمان می بندم كه مرا یاری كنى و از من دفاع و پاسداری نمایی، در مقابل، پس از مردنم از من ارث ببری.» طرف مقابل ضامن نیز بگوید: «قبلت»؛ «قبول كردم» و اگر هر کدام از دیگری بخواهد ضمانت كند، مى گوید: «عاقدتك أن تنصرني و انصرك و تعقل عني و أعقل عنك ترثني و أرثك»؛ «با تو هم پیمان می شوم كه تو مرا یاری كنى و من تو را و تو از من پاسداری و من از تو، [پس از مردن] از يكديگر ارث ببریم.» طرف مقابل نیز قبول مى كند. این عقود از جمله عقود لازم و معتبر است. قابل ذكر است كه ضامن جريره در صورتى وارث است كه مضمون وارث دیگری نداشته باشد». شرح لمعه، ج ۲، ص ۳۱۶

۲- «پس امروز نه از شما فديه اى پذيرفته مى شود و نه از كافران و جاىگاهتان آتش است و همان، سرپرستان مى باشد».

حدید: ۱۵

به شما سزاوارتر است و چون این معانی برای مولا ثابت شد (۱)، روا نیست که واژه مولا- در این حدیث بر مالک برده اطلاق شود؛ زیرا که پیامبر (ص) در حقیقت، مالک بندگی علی (ع) نبود. همچنین صحیح نیست که بر مولایی اطلاق شود که برده اش را آزاد کرده است؛ زیرا پیامبر (ص) آزادکننده علی (ع) نبود و نه بر آزاد شده اطلاق شود؛ چون علی (ع) آزاد بوده است و نه معنای یاور باشد؛ زیرا که افراد زیادی بودند که پیامبر (ص) را یاری می کردند و کسانی بودند که او را خوار و تنها می گذاشتند و جایز نیست که بر پسرعمو اطلاق شود؛ چون علی (ع) پسرعموی پیامبر بوده است و نه بر هم پیمان؛ زیرا سوگند و پیمان میان دشمنان (یک جبهه مخالف) به منظور پشتیبانی و کمک به یکدیگر است و این معنا وجود داشته است و نه بر کسی که عهده دار ضمان جریره است؛ زیرا که ما گفتیم این مطلب نسخ شده است و در اسلام بی مورد است و نه بر همسایه قابل اطلاق است؛ زیرا در آن صورت، سخن بیهوده و بی ربط خواهد بود و مقام والای آن حضرت بالاتر از آن است که سخن لغو بگوید و جایز نیست به معنای بزرگ و سرور مورد اطاعت باشد؛ زیرا علی (ع)

۱- در کتاب های مختلف، بالغ بر سی معنی برای کلمه مولا آمده است. از جمله در کتاب «امیرالمؤمنین اسوه وحدت»، ص ۲۶ معنی نقل شده که افزون بر ده معنایی که در این متن آمده، معانی دیگری همچون: دوست، شریک، پسر، پسر خواهر، داماد، عمو، رفیق، منعم، صاحب، برده، پیرو، یاور و جانشین بیان شده و پس از نقل معانی، هر کدام را جداگانه بررسی کرده و در حدیث ولایت، مناسب نبودن آن را ثابت کرده است. وی در پایان می نویسد: «پیامبر ص می خواست بگوید که علی ع مانند اوست، بدین جهت که او سرپرست همه مسلمانان است. به راستی این همه بحث و بررسی برای چیست؟ آیا پناه به خدا! پیامبر ص با آن همه فصاحت و بلاغت نمی توانست عبارتی مناسب و درخور فهم مستمعان بگوید یا آن روز برای حاضران جای تردید بود، ولی نپرسیدند و مسکوت گذاشتند؟ به یقین هیچ کدام از اینها نبوده است، بلکه تعصبات است که بعدها این تردیدها و بحث ها را به وجود آورده است، و گرنه: آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رخ متاب.

مطیع پیامبر بوده [است] و به بهای جانش از او حفاظت می کرد و در کنار او پیکار و جهاد می نمود.

مقصود از کلمه مولا در این حدیث، اطاعت محض است. بنابراین، معنای دهم، یعنی سزاوارتر (اولی به تصرف) مشخص شد و معنای عبارت چنین است: «هر که را من از خودش سزاوارتر به تصرفم پس علی به او سزاوارتر است».

«حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی» در کتاب خود به نام «مرج البحرین» به این معنا تصریح کرده است؛ او این حدیث را با سندی که به مشایخ خود رسانده، نقل کرده است و در آنجا می گوید: «رسول خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت و گفت: هر که را من ولی ام و به او از خودش سزاوارترم، پس علی ولی اوست». (۱)

به این ترتیب معلوم شد که همه آن معانی به معنای دهم برمی گردد و سخن پیامبر (ص): «آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم» نیز بر این معنا دلالت دارد و این حدیث بیان واضح و روشنی است بر امامت علی (ع) و قبول طاعت آن حضرت و همچنین سخن دیگر پیامبر (ص): «خدایا! حق را بر محور علی و بر مدار او بگردان!»، دلیل آن است که هیچ اختلافی بین علی (ع) و شخص دیگر از صحابه اتفاق نیفتاد، مگر اینکه حق با علی (ع) بوده است و این مطلب اجماع همه امت است. مگر نمی بینی که دانشمندان، احکام سرکشان و تجاوزگران را از جنگ جمل و صفین استنباط کرده اند: شاعران زیادی در روز غدیر شعر سرودند؛ از جمله «حسان بن ثابت» گفت:

۱- کتاب فضائل، ص ۱۷ به بعد.

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ بِخِمِّ فَاسْمَعِ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا
 وَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَيْتِكُمْ فَقَالُوا اولم يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا
 إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ وَوَيْتِنَا وَ مَا لَكَ مِنَّا فِي الْوِلَايَةِ عَاصِيَا
 فَقَالَ لَهُ قَوْمٌ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا
 فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَوَيْتُهُ فَكُونُوا لَهُ انصَارَ صَدِيقِ مَوَالِيَا
 هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيَّهِ وَ كُنْ لِلذِّي عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيَا (۱)

و نقل می کنند: وقتی که پیامبر (ص) شنید که حسان این اشعار را سروده است، فرمود: «ای حسان! تا زمانی که ما را یاری کنی یا با زبانت از ما دفاع کنی، مورد تأیید روح القدسی».

«قیس بن سعد بن عباده انصاری» می گوید: حسان، این اشعار را در جنگ صفین در حضور علی (ع) سرود:

قُلْتُ لَمَّا بَعَى الْعَدُوُّ عَلَيْنَا حَسْبُنَا رَبُّنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ
 وَ عَلِيٌّ إِمَامُنَا وَ إِمَامٌ لِسَوَانَا بِهِ أَتَى التَّنْزِيلُ
 يَوْمَ قَالَ النَّبِيُّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ خَطْبٌ جَلِيلُ
 وَ أَنَّ مَا قَالَهُ النَّبِيُّ عَلَى الْأُمَمِ حَتَّمْ مَا فِيهِ قَالَ وَ قِيلَ (۲)

۱- پیامبر ص روز غدیر مسلمانان را در محل غدیر خم مخاطب قرار داد و خود شنیدم ندای پیامبر را که فرمود: «مولا- و سرپرست شما کیست؟» آنان با بصیرت و آگاهی پاسخ دادند: مولای ما خدا و تو نیز سرپرست و ولی ما هستی و ما هیچ گاه از ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد. آن گاه به علی ع فرمود: «برخیز که من تو را برای جانشینی خودم و راهنمایی مردم پس از خودم انتخاب کردم». پس فرمود: «هرکس را که من مولای او هستم، این علی ولی اوست. پس ای مردم! از صمیم دل یار و یاور او و از پیروان او باشید». و در این هنگام دعا کرد: «خداوندا! دوست علی را دوست بدار و با هر که او را دشمن بدارد دشمن باش».

۲- وقتی که دشمن به حریم ما تجاوز کرد، با خود گفتم: ما را خدا بس است و او نیکو و کیلی است و علی ع رهبر ما و رهبر دیگران است و آیات قرآن به امامت او نازل شده است. روزی که پیامبر ص فرمود: «هر که را من مولای اویم، این علی مولای اوست»، امر مهمی بود. به راستی آنچه را که پیامبر ص بر این امت گفت، بدون گفت و گو مسلم و قطعی است.

و کمیت گوید:

نَفَى عَن عَيْنِكَ الْأَرْقَ الْهُجُوعَا وَ هَمًّا تَمْتَرِي عَنْهُ الدُّمُوعَا

لَدَى الرَّحْمَنِ يَشْفَعُ بِالْمَثَانِي فَكَانَ لَهُ أَبُو حَسَنِ شَفِيعًا

وَ يَوْمَ الدُّوْحِ دُوْحَ غَدِيرِ حُمِّ أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةُ لَوْ أُطِيعَا

وَلَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمْ أَرْمِلْهَا خَطْرًا مَنِيعًا (۱)

این اشعار داستان شگفتی دارد! استاد ما، «عمرو بن صافی موصلی»، آن داستان را نقل کرد و گفت:

یکی از بزرگان این اشعار را خواند و در فکر و اندیشه به خواب رفت. در عالم رؤیا، علی (ع) را دید. علی (ع) به او فرمود:
«اشعار کمیت را دوباره برای من بخوان!» و او خواند تا به عبارت

«خطراً منیعاً» رسید. علی (ع) شعر دیگری را از قول خود بر آنها افزود:

فَلَمْ أَرْمِلْ ذَاكَ الْيَوْمَ يَوْمًا وَ لَمْ أَرْمِلْهُ حَقًّا أُضِيعًا (۲)

آن مرد با شنیدن این شعر، بیمناک از خواب بیدار شد.

«سید حمیری» می گوید:

يَا بَايِعِ الدِّينِ بِدُنْيَاهُ لَيْسَ بِهَذَا أَمْرُ اللَّهِ

مِنْ أَيْنَ أَبْغَضْتَ عَلِيَّ الرُّضَا وَ أَحْمَدَ قَدْ كَانَ يَرْضَاهُ

مَنْ أَلَذَى أَحْمَدُ مِنْ بَيْنِهِمْ يَوْمَ غَدِيرِ الْخُمِّ نَادَاهُ

۱- شب زنده داری، خواب را از دیده ات ربود و غمی اشک آور که ماتم زاست، بر دلت نشست. در پیشگاه خدای رحمان، آن اندوه و اشک به وسیله سوره حمد شفاعت می کند و ابوالحسن ع شفیع او خواهد بود؛ آنکه در درختان انبوه یعنی روز غدیر خم، ولایت وی را آشکار کرد، اگر از امر او اطاعت می کردند، ولی آن افراد پیمان بستند و پیمان را شکستند و من پیمانی چنان خطیر ندیده ام.

۲- من به عظمت آن روز، روزی را ندیدم و ندیدم در مثل آن روز حقی ضایع شده باشد.

أَقَامَهُ مِنْ بَيْنِ أَصْحَابِهِ وَ هُمْ حَوَالِيهِ فَسَمَاهُ

هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى لِمَنْ قَدْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَوَالِ مَنْ وَالَاهُ يَا ذَا الْعُلَا وَ عَادِ مَنْ قَدْ كَانَ عَادَاهُ (۱)

«بدیع الزمان ابوالفضل احمد بن حسین همدانی» می گوید:

يَا دَارَ مُنْتَجِّ الرِّسَالَةِ وَ بَيْتِ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ

يَابْنَ الْفَوَاطِمِ وَ الْعَوَاتِكِ وَ التَّرَائِكِ وَ الْعِرَائِكِ

أَنَا حَائِكُكَ إِنْ لَمْ أَكُنْ مَوْلَى وَ لَائِكُكَ وَ ابْنُ حَائِكُكَ (۲)

در قرن های هشتم و نهم، مواضع عرفانی تشیع و تسنن به قدری نزدیک شد که تفکیک آنها از هم به دشواری ممکن بود. مؤید آن، کتاب های فراوان این دوره است. یکی از این بزرگان، «کمال الدین حسین ابن علی کاشفی» (متوفای ۵۹۱۰ ه. ق) معروف به «ملا- حسین کاشفی» است. وی با آنکه یک صوفی نقشبندی و یک فقیه حنفی بود و حتی رساله مستقلی در فقه حنفی نگاشته است، در اواخر عمر خود، نخستین و مهم ترین کتاب را برای مجالس عزاداری حسینی نوشت و آن را به

۱- ای کسی که دین را به دنیایت فروخته ای، خداوند تو را به چنین کاری فرمان نداده است. چرا به علی ع که او راضی به قضای الهی و به فرمان احمد ص خشنود بود، کینه می ورزی؟ کیست آن که احمد ص او را در روز غدیر خم از میان اصحابش فرا خواند؟ و در میان اصحاب که در پیرامونش بودند، به پا داشت و از او نام برد و گفت: این علی بن ابی طالب ع، مولای آن کس است که من مولای اویم. پس ای خدای بزرگ! دوستان او را دوست بدار و دشمن بدار، هر که او را دشمن بدارد.

۲- ای سرای کسی که نتیجه اش پیامبری است و ای خانه ای که محل رفت و آمد فرشتگان بود. ای پسر چند فاطمه فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت عبدالله بن عمرو مخزومی، جده پدری پیامبر و دیگری محتملاً فاطمه بنت حمزه و عاتکه ها از پیامبر نقل شده که در جنگ حنین فرمود: «أنا ابن العواتك»؛ «منم پسر عاتکه ها!»؛ «عاتکه بنت هلال» مادر «عبد مناف» و «عاتکه بنت مره» مادر «هاشم عبد مناف» و «عاتکه بنت اوقص»، مادر «وهب بن مناف»، جد رسول خدا و تریکه ها آثار و امور ماندنی و عریکه ها طبیعت ها و اگر من شریک دوستی تو نباشم، نافذ در قلب و پسر نافذم!

«روضه الشهداء فی مقاتل أهل البيت» موسوم گردانید.

نگارش این کتاب به درخواست «مرشدالدوله عبدالله» از نزدیکان سلطان «حسین بایقرا»^(۱)، (حکومت ۸۷۳-۹۱۱ ه. ق) نواده «تیمور»، پادشاه هرات بود. روضه الشهداء کتابی است مشتمل بر تاریخ مصایب پیامبران و شرح احوال امامان شیعه به ویژه شرح واقعه دل خراش کربلا- که به نثر فارسی نگارش یافته و با نصوص عربی و اشعار آراسته شده است. روضه‌الشهداء در ایران شهرت فراوان یافت؛ به گونه ای که خواندن آن در مجالس، نوعی حرفه تلقی گشت تا آنجا که هرکسی را که برای مردم وعظ می کرد و آنان را بر مصایب ائمه می گریاند، «روضه خوان» نامیدند.^(۲) بدین ترتیب، خواندن کتاب روضه الشهداء در همه نقاط شیعه نشین کشورهای اسلامی، جانشین داستان های قهرمانی هزار و یک شب شد.^(۳)

به نقل از «سعید نفیسی»، کتاب «روضه الشهداء» در میان شیعیان ایران دست به دست می گشت و حتی پیش از صفویان در ماه های محرم و صفر روی منبرها خوانده می شد.^(۴) وی در مقدمه «روضه الشهداء» می گوید:

عده ای از دوستداران اهل بیت، با فرا رسیدن محرم، همه ساله یادبود مصیبت شهدا را تجدید می کنند و به عزاداری فرزندان پیغمبر برمی خیزند.^(۵)

۱- «عبدالله مرشدالدوله» علوی بوده است. روضه الشهداء، کمال الدین حسین بن علی کاشفی، ص ۱۲.

۲- ر. ک: روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۳۰.

۳- ر. ک: تشیع و تصوف، دکتر شیخی، ص ۳۲۶.

۴- ر. ک: مقدمه نفیسی به «لب لباب مثنوی»، ص ۱۶.

۵- روضه الشهداء، ص ۶.

نیز با اشاره به پراکنده بودن اخبار کتاب های مقتل گفته است: «شوقی به جمع آوری و تنظیم آنها در یک کتاب داشته و با تألیف روضهالشهداء بدین مهم برخاسته است» .

«دکتر شیخی» در این باره می گوید:

از اینجا روشن می شود که چه بسا گریه بر امام حسین (ع) در هرات جانشین ذکر صوفیانه که نقش بندیان آن را ملغا کرده بودند، شده بود. اگر این نتیجه گیری درست باشد، خود نشانه ای است از وسعت دامنه آمادگی مردم برای تشیع در پایان قرن نهم و نیز شاید خیلی مبالغه آمیز نباشد اگر خود کتاب «روضه الشهداء» را از عوامل موفقیت جنبش شاه اسماعیل صفوی در همان دوران بدانیم. (۱)

کاشفی که خود، صوفی متمایل به شیعه بود، در روضه الشهداء سعی کرده از امام حسین (ع) یک شخصیت صوفیانه بسازد که به رضا و توکل گردن نهاد.

او کتاب خود را با حکمت مصیبت و مشقت آغاز کرده و آن را به دلالت آیه وَ لَنْبُلُوَنَّكُمْ

. . . (بقره: ۱۵۵) ، نوعی ابتلا و امتحان از جانب خداوند دانسته که لازمه محبت و آگاهی بر اسرار معرفت است، به مصداق این بیت:

هر که در این بزم مقرب تراست جام بلا بیشترش می دهند (۲)

[ملاحسین کاشفی] پس از ذکر مصایب پیامبران، از آدم تا خاتم (۳)،

۱- تشیع و تصوف، ص ۳۲۷.

۲- همان، ص ۲.

۳- همان، ص ۴.

اندیشه خود را چنین تأیید کرده [است] که پیامبر اسلام (ص) به محنت و آزمایش کشته شدن پسرش دچار شد و برای اثبات نظریه خود، به گفته حلاج استناد می کند که از خدا به دعا می خواست درد و شکنجه اش را بیفزاید تا عشقش فزون تر گردد. (۱)

کاشفی تنها به بیان نام حلاج همچون نمونه ای از ابتلا و امتحان بسنده نکرده، بلکه کتابش را از داستان های ملاقات زاهدان با ائمه پر ساخته است. (۲)

واعظ کاشفی کتاب دیگری نیز به نام «فتوت نامه سلطانی» دارد که تمایل شیعی او را آشکار می سازد. (۳) اگرچه این کتاب ناتمام است، ولی محتویات آن برای داوری قطعی کافی است. این اثر به گونه ای است که با درود بر پیغمبر و چهار خلیفه و صلوات بر خاندان و صحابه پیغمبر آغاز می شود (۴) و پس از بیان مقدمه ای مربوط به موضوع کتاب، به علی بن موسی الرضا (ع) درود می فرستد و از آثار گذشتگان درباره فتوت - که به نظر کاشفی، شعبه ای از تصوف و توحید است - نام می برد و می گوید: «مبدأ فتوت و مظهر آن، ابراهیم خلیل است و قطب فتوت، علی مرتضی است و خاتم فتوت، مهدی (عج) خواهد بود». (۵)

سپس یادآور می شود که فتوت نیز همچون نبوت، میراثی سزای در میان پیغمبران بوده که به محمد (ص) و از او به علی (ع) و دیگر ائمه

۱- روضه الشهداء، ص ۲۰۳.

۲- ر. ک: همان، صص ۲۰۳ - ۲۰۵.

۳- ر. ک: الصلّه بین التصوف و التشیع، ص ۲۲۱.

۴- ر. ک: فتوت نامه، ص ۱.

۵- همان.

رسیده است. (۱) وی برای فتوت حضرت علی (ع)، خبر مشهور:

«لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَارِ» را شاهد آورده (۲) و با تکیه بر این دو آیه کریمه، آن را به تأیید رسانده است: وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ (بقره: ۲۰۷) و يُؤَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (حشر: ۹). او همچنین، فتوت یک یک امامان را تأیید کرده است. (۳) واعظ کاشفی پس از اثبات اینکه علی (ع) اصل فتوت است، سه فرزند وی، امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و محمد بن حنفیه و نیز هفده تن از عناصر گوناگون را پیشروان فتوت اسلامی شمرده که چهار تن از آن جمله در چهار قسمت ممالک اسلامی: ایران، مصر، روم و یمن، خلیفه فتوت بوده اند. (۴)

پس از آن، فتیان صوفی را بر شمرده و سلسله ای از ایشان ترتیب داده که از طریق «نجم الدین کبری» به «جنید» و از او به «معروف کرخی» و سپس از طریق علی بن موسی الرضا (ع) به رسول خدا (ص) پیوند یافته است. (۵)

از جمله آداب فتوت، آن است که حلوایی که با آتش تهیه شده باشد، صرف کنند. به گفته وی چنین حلوایی پس از اجتماع غدیر خم، میان مردم پخش گردید. (۶) بدین گونه نمادهای تشیع شروع به جلوه نمایی می کنند. همچنین آنجا که به شرح جشن های فتیان پرداخته است، به نقل از «فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی»، نام دوازده امام یکی پس از دیگری را

- ۱- فتوت نامه، ص ۱.
- ۲- همان، صص ۱۵ و ۱۶.
- ۳- همان، ص ۵.
- ۴- همان، صص ۹۴ و ۹۵.
- ۵- ر. ک: همان، ص ۹۶.
- ۶- ر. ک: همان، ص ۱۰۰.

می آورد. وی مهدی را چنین توصیف می کند: «حجت زمینیان و آسمانیان، صاحب الزمان و قاطع البرهان» (۱).

کاشفی در قصاید و اشعارش نیز درباره خاندان رسالت، اظهار محبت و ارادت کرده است. این دو بیت، از ابیات قصیده ای است که در مدح حضرت امیرمؤمنان، علی (ع) سروده است:

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان وز لاینال عهد جوابش بکن دعا

گردد تو را عیان که امامت نه لایق است آن را که بوده بیشتر عمر در خطا (۲)

همین شعر و کتاب «روضه الشهدا» ی او، می تواند دلیلی بر شیعه بودن وی باشد. (۳) بدین گونه، کاشفی حتی در موضوع های تصوف، مسائل تشیع دوازده امامی را وارد می کند که این نشانه گستره دامنه در آمیختگی تصوف با تشیع در آن دوران است (۴)

احترام به سادات و منتسبان به خاندان رسالت در عهد تیموری، مطلبی است که از گرایش این سلاطین به تشیع حکایت می کند. در «تزوکات تیموری» سفارش شده است:

مرتبه آل محمد (ص) را از جمیع مراتب برتر داری و تعظیم و احترام ایشان را به جا آوری و افراط را در محبت ایشان اسراف ندانی که هرچه از برای خدا باشد، در آن اسراف نباشد. (۵)

گویند جانشینان فاتح گورکان همین سیرت را بی کم و کاست تا پایان

۱- ر. ک: فتوت نامه، صص ۱۰۴-۱۰۶.

۲- روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۳۱؛ ریحانه الادب، ج ۵، ص ۲۹.

۳- ریحانه الادب، ج ۵، ص ۲۹.

۴- دکتر شیخی، تشیع و تصوف، صص ۳۱۹-۳۲۰.

۵- تزوکات تیموری، تألیف ابوطالب حسینی تربتی، ص ۲۰۲.

عهد خود به کار بستند به ویژه «شاهرخ» که در این راه هیچ دقیقه ای را فرو نمی گذاشت؛ به گونه ای که او و جانشینانش، زیارت مشهد امام رضا (ع) را از فرایض خود می دانستند. از این رو، سلاطین تیموری بارها به زیارت مشهد رفتند و آن آستانه را به نیاز و اخلاص بوسیدند و «جبین ضراعت بر زمین استکانت» (۱) سودند. از فحوای کلام تاریخ نگاران نشان نیز برمی آید که آنان به دیگر ائمه اثنی عشر نیز بسیار احترام می گذاشتند؛ به گونه ای که گاه کار مبالغه در این گونه مسائل به جایی می کشید که تصور می شد آن سلاطین شیعه هستند؛ چنان که این موضوع درباره سلطان حسین میرزای بایقرا مشهور است. (۲)

بیان مناقب آل رسول (علیهم السلام)، در اشعار این عهد امری رایج بود؛ به گونه ای که نه تنها در قصاید غریبی از شاعران این زمان مانند «ابن حسام»، «کاتبی»، «لطف الله نیشابوری»، «امیر شاهی»، «امیر حاج حسینی جنایدی»، «کمال الدین غیاث شیرازی»، «نظام استرآبادی»، «فغانی شیرازی» و «لسانی»، مدایحی در ذکر مناقب حضرت علی (ع) و فرزندان او موجود است، بلکه حتی سنّیان متعصبی مانند «جامی» نیز از اظهار احترام فراوان به اهل بیت (علیهم السلام) در اشعار، خاصه در مثنویات خود امتناعی نداشتند. این امر در آثار منثور این عهد، اعم از متون ادبی یا تاریخی، نیز فراوان دیده می شود که اینها همه، نشانه های تمایلی است که صوفیان اهل سنت به تدریج به تشیع و پیشروان آن پیدا می کردند. حتی فردی همچون «فخر رازی» که در موضع خلافت، کاملاً مخالف

۱- از عبارت های عبدالرزاق سمرقندی در زیارت شاهرخ از مشهد. مطلع السعدین، ج ۲، ص ۷۱۴.

۲- مطلع السعدین، ج ۲، ص ۱۳۹۱.

شیعه است و دلایلی در انکار خلافت اهل بیت (علیهم السلام) می آورد، در بحث ولایت، از «زمخشری» نقل می کند:

پیامبر (ص) فرمود: «هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است. آگاه باشید هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده مرده است. هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، توبه کار مرده است. هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن و باایمان کامل مرده است. . . .» (۱).

«ابن ابی الحدید» معتزلی نیز در قالب غزلیاتی، سوز عشق و آتش هجران خود را در فراق امیرمؤمنان، علی (ع) چنین بیان می کند:

انفقتُ عمری فی هواک تکرُّماً و تَضِنُّ بالندر القلیل و تَبَخَل

إِن تَرَمِ قلبی تصم نفسک اِنَّه لک موطن تأوی الیه و منزل

اتظنُّ انّی بالاسائه مقلع کیف الدواء و قد اصیب المقتل

أعرض و صد و جر فَجَبَّک ثابت بتنقل الاحوال لاینتقل

والله لا اسلوک حتی أنطوی تحت التراب و یحتوینی الجندل

من لی بأهیفَ قد أقام قیامتی خدّ له قانٍ و طرفُ اکحل

ولأهتکنّ علی الهوی سترالحیا ان الفضیحه فی المحبه أجمل

یصفرُ وجهی حین انظر وجهه خوفاً فیدرکه الحیاء و یخجل

لاتنکروا فیض الدّموع فأنّها نفسی یصعدها الغرام المشعل

هی مهجتی تحلل بالبکاء أسفا و طورا بالزفیر تحلل (۲).

ان کان دین محمد فیهِ الهدی حقاً حَبَّک بابه و المدخل

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ص ۱۷.

صلی علیک الله من متسربل قمصا بهنّ سواک لایتسربل

یا راکباً تهوی به شدّتیہ حرف کما تهوی حصاه من عل

هو جاء تقطع جوز تیار الفلا حتّی تبوص علی یدیها الارجل

عج بالغریّ علی ضریح حوله ناد لاملاک السّماء و محفل

فمسیح و مقدّس و ممجد و معظّم و مکبر و مهلل

- من تمام عمر خود را در عشق تو بر باد دادم و نقد حیات خود را در خیال تو باخته ام و به جهت عزّ و وصول، به اندک نگاهی خشنودم. لیکن تو از آن هم دریغ می کنی و به شیوه بخیلان، مرا در انتظار دیدار وجه منیرت حسرت زده گذارده ای.

- بدان که اگر دل رمیده مرا به تیر محبت شکافتی و شکار سر به آستان نهاده خود را به تیر مژگان آغشته به خون نمودی، خودت را کشته ای؛ چون دل من تنها منزل و مأوای توست.

- آیا گمان می کنی که با جفا و بیداد دست از محبت تو می شویم و دامان خود را از عشق تو تهی می کنم؟ این گونه علاج ها و دواها برای من که شهید راه محبت و کشته عشق تو شده ام، به چه کار آید؟

- روی از من بگردان، مرا از حریمت منع کن و جور و جفا پیشه ساز، اما بدان که مهر تو بر لوح ضمیرم نقش بسته و با این کارها دگرگون نمی شود.

- سوگند به خدا که ابداً چاره ای برای درد عشق تو نیافته ام و آرامش در خود نمی بینم تا زمانی که در زیر خاک پنهان شوم و سنگ سنگین قبر، جثه مرا در بر گیرد.

- کیست که مرا رهبری کند به آن محبوب کمرباریک

معتدل اندامی که قیامت مرا بر پا نموده است. آن محبوبی که آثار جمال الهی چون شقایق سرخ بر چهره و سرمه مشکین در چشمانش هویدا است.

- سوگند به خدا که باید من پرده حیا را در محبت او پاره کنم و دیوانه وار فریاد برآورده، کار به رسوایی کشم؛ چون فضیحت و رسوایی در عالم عشق پسندیده تر است.

- اما مقام جلال او به پایه ای است که چون در رخسارش بنگرم، از شدت خوف، سیمایم زرد شود و او از چهره زرد من در عالمی از حیا فرو رفته، شرمگین گردد.

- اشک های ریزان مرا بر من خرده مگیرید؛ این اشک ها جان من است که آتش عشق فروزان آن را از بدن من بالا می برد.

- این اشک ها روح من است که گاهی به اشک حسرت و گاهی به ناله جان سوز تبدیل و رفته رفته از بین می رود.

- ای سواری که بر شتر لاغر تندرو یمانی مانند ریگی که با سرعتی هرچه بیشتر به زمین افتد، در شتابی و با آن ناقه تندرو از وسط بیابان های پهناور چون امواج دریا می گذری!

- با آن ناقه سریعی که گویی از شدت سرعت، پاهایش به دست هایش سبقت می گیرند، به زمین نجف فرود آی و در کنار ضریحی که فرشتگان سماوی در اطراف آن دائماً به ذکر تسبیح و تقدیس و تمجید و تعظیم و تکبیر و تهلیل، محفل انسی دارند، قرار گیر و بوسه بر آن تربت مقدس که چون عطر بر مشام جان روح پرور است، بزن. (۱)

۱- شرح القصائد العلویات السبع، ابن ابی الحدید، صص ۱۴۶-۱۵۶.

«امام شافعی»، از ائمه چهارگانه اهل سنت، در اشعار معروف خود درباره ولایت حبّی می گوید:

یا راكباً قف بالمُحَصَّبِ مِن منى واهتف بساكن خيفها و الناهض

سحراً اذا فاض الحجيج إلى منى فيضاً كملتطم الفرات الفائض

ان كان رفضاً حب آل محمد فليشهد الثقلان أنّى رافضى

يا آل بيت رسول الله حبكم فرض من الله فى القرآن انزله

كفاكم من عظيم الفخر انكم من لم يُصلّ عليكم لاصلاه له

ولما رأيت الناس قد ذهبت بهم مذاهبهم فى أبحر الغى و الجهل

ركبت على اسم الله فى سفن النجا وهم اهل بيت المصطفى خاتم الرسل

وامسكت جبل الله و هو ولاؤهم كما قد أمرنا بالتمسك بالجبل (۱)

- ای سواره! در سرزمین پر سنگریزه منابست و سحرگاه فریاد کن به آن که در خیف ساکن است و به آن که حرکت کرده است.

- آن گاه که حجاج از مشعر به منا حرکت می کنند و کثرت جمعیت، مانند رود فرات موج می زند.

- اگر محبت آل محمد (ص) رفض شمرده می شود، پس جن و انس گواهی دهند که من «رافضى» هستم.

- ای اهل بیت رسول! دوستی شما فریضه ای است از جانب خداوند که در قرآن آن را فرود آورده است.

- از فخر بزرگ، شما را این بس که درود بر شما جزء نماز است و هرکس بر شما درود نفرستد، نمازش باطل است.

- چون مردم را دیدم که راه هایشان آنها را در دریا‌های گمراهی و جهالت انداخته است.

- به نام خدا سوار کشتی نجات شدم؛ همانا اهل بیت مصطفی، خاتم رسولان، آن کشتی نجاتند.

- و به ریسمان خدا که ولاء آنهاست، چنگ زد، همچنان که دستور به ما داده شده [است] که به این ریسمان چنگ بزنیم.

شیخ اکبر در فتوحات مکیه، بابی را به اهل بیت رسول الله (ص) اختصاص داده است. وی می گوید:

فلا تعدل باهل البيت خلقاً فأهل البيت هم اهل السیاده

فبعضهم من الانسان خسر حقیقی و حبهم عبادة

فانه و اهل بيته على السواء فى مودتنا فيهم، فمن كره اهل بيته، فقد كرهه، لانه واحد من اهل البيت ولا يتبعض حب اهل البيت. (۱)

چون حقیقت اهل بیت (علیهم السلام) به اعتبار مقام ولایت واحد است و ظهورات آن اختلاف دارد، به همین جهت، انکار هر یک از اهل بیت (علیهم السلام) انکار پیامبر (ص) است.

«لوحده ذواتهم و اتحاد حقیقتهم» ورد عنهم: «أَوْلْنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرْنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ». به همین جهت، یکی از معتقدات شیعه، لزوم حب و مودت اهل بیت (علیهم السلام) و انکار مخالفان آنهاست.

«ابن فارض»، عارف و شاعر غزل سرای معروف مصری، در این باره سروده است:

ذهب العمر ضیاعاً و انقضی باطلاً ان لم أمر منک بشیء

غیرما اولیت من عقدی ولا عتره المبعوث حقاً من قصی

- خدایا اگر من به وصال تو نائل نشوم، عمرم ضایع و باطل گذشته است.

- اکنون جز یک چیز، چیز دیگر در دست ندارم و آن، همان پیوندی است که به ولایت عترت پیامبری که از اولاد

قصی (۱) مبعوث شده، بسته ام. (۲)

بنابراین، فرقه های اسلامی در مسئله ولایت حبّی، با هم اختلاف نظری ندارند؛ به گونه ای که از این نمونه های بیان شده، بسیار در آثار آنها یافت می شود. در این میان، تنها فرقه ناصبی است که مورد خشم اهل بیت (علیهم السلام) است. امام صادق (ع) درباره ناصبی ها فرمود:

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ وَإِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْجَسُ مِنْهُ. (۳)

خداوند خلقی را نجس تر از سگ نیافرید و ناصب ما اهل بیت از آن نجس تر است.

۱- قصی، نام چهارمین جد پیامبر است.

۲- دیوان ابن فارض، ص ۲۵ سائق الاطعان یطوی البید طی.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۹.

فصل سوم: ولایت و شفاعت

طرق اثبات ولایت و شفاعت

اشاره

در آموزه های دینی شیعه، به موضوع ولایت، شفاعت و توسل، به شدت اعتراض و انتقاد شده است؛ به گونه ای که برخی ما را به شرک و حتی خروج از شریعت اسلام متهم می سازند. از آنجا که بیشتر اعتراض کنندگان از نحله های اهل سنت هستند، اینک برآنیم تا مفهوم ولایت را از نگاه بزرگان و محققان برجسته این عرصه که مورد احترام و پیروی فرقه ها و نحله های کلامی و عرفانی اهل سنت هستند، بررسی کنیم؛ به ویژه جایگاه شفاعت و توسل و رابطه آن با ولایت را که مورد هجوم شدید آنان است، در منظر عقل منصفانه خوانندگان محترم، به صورت دقیق بشکافیم و ابعاد مختلف آن را روشن سازیم.

فرض ما این است که شفاعت خواهی از اهل بیت (علیهم السلام)، عین شفاعت طلبی از خداوند متعال است و توسل به ساحت ولایت آنان، عین ورود به ساحت حق تعالی است. اینک این فرضیه را با سه طریق اثبات می کنیم:

۱. انسان کامل؛

۲. قرب نوافل و فرایض؛

۳. اتحاد عاشق و معشوق.

در ابتدا لازم است هریک از راه های سه گانه را به صورت جداگانه در آثار بزرگان عرصه عرفان و محققان برهان بررسی کنیم تا ادعای ما فارغ از ادله علمای شیعه به اثبات برسد، سپس پژوهشگران و محققان صادق و غیرمتعصب به قضاوت درباره آن بنشینند.

۱. انسان کامل

مفهوم انسان کامل، با پیدایش عرفان اسلامی همراه بوده است، ولی محققان می گویند که ابن عربی نخستین کسی است که در عرفان اسلامی اصطلاح «الانسان الکامل» را وضع کرده است. (۱) البته پیش از ابن عربی، «حسین بن منصور حلاج» (۲۴۴ - ۳۰۹ ه. ق)، از انسانی سخن گفت که جمیع مراتب کمال را پیموده و مظهر کامل صفات الهی شده و چنان که معلوم و مشهور است، او خود را چنین انسانی شناساند و در این راه مردانه جان داد. حلاج در کتاب «طواسین»، از صفات انسان کامل به صورت پوشیده سخن گفته است. البته قبل از وی، «بایزید بسطامی» (متوفای ۲۳۴ ه. ق)، اصطلاح «انسان کامل» را برای این چنین انسانی به کار می برد. اما چنان که اشاره شد، اصطلاح «انسان کامل»، برای نخستین بار به وسیله ابن عربی مطرح شد.

ابن عربی در کتاب فتوحات مکیه، از انسان کامل به عنوان «الانسان الحقیقی» نام می برد و گاهی آن را «نایب الحق» در زمین و «معلم الملک»

در آسمان می خوانند. او چنین انسانی را کامل ترین صورتی می داند که تا به حال آفریده شده و دیگر موجودی کامل تر از آن نیامده است. در نظر ابن عربی، انسان کامل، یگانه مخلوقی است که با مشاهده به عبادت حق می پردازد. او صورت کامل حضرت حق و آینه جامع صفات الهی است که مرتبه اش از حد امکان برتر و از مقام خلق بالاتر است. میان وجوب و امکان برزخ است. میان حق و خلق نماینده و اگر به آخرت انتقال یابد، این عالم، تباه و از معانی و کمالات خالی می شود. (۱) انسان کامل، واسطه ای است که خلق به سبب وی، از حق مدد و فیض می گیرد. او حادث ازلی و دائم ابدی است. (۲) وی همچنین در فصّ آدمی می گوید:

نسبت انسان کامل به حق، به مانند نسبت مردمک چشم است به خود چشم؛ یعنی همان گونه که هدف اصلی از خلقت چشم که عضو باصره است، مردمک آن است که دیدن تنها به وسیله آن ممکن است، مقصود اصلی از ایجاد جهان، تنها انسان کامل بوده است که به وسیله او، اسرار الهی و معارف حقیقی، ظاهر و اتصال اول به آخر، حاصل و مراتب عالم ظاهر و باطن به واسطه او کامل می گردد. (۳) نسبت وی به عالم مانند نسبت فص خاتم به خاتم است؛ یعنی همان طور که نگین انگشتر، محل نقش و علامت است، انسان کامل نیز محل جمیع نقوش اسمای الهی و حقایق وجودی است؛ به گونه ای که عالم به سبب او خلق شده است. (۴)

۱- ر. ک: نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، ص ۹۷.

۲- ر. ک: فتوحات مکیه ابن عربی، ج ۱، ص ۲۶۰؛ ج ۲، ص ۱۴۴؛ ج ۳، ص ۲۵۰.

۳- ر. ک: فصوص الحکم ابن عربی، شرح خوارزمی.

۴- ر. ک: فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۹۶.

او از حیث رحمت، برتر از هر مخلوقی است؛ یعنی او رحمت عظیم الهی بر خلق است که دلیل معرفت حق به شمار می آید. کسی که بخواهد از این طریق، یعنی از طریق مشاهده و نه از طریق اندیشه، معرفت حاصل کند، می تواند به انسان کامل بنگرد؛ چون او مظهر کامل حق است. انسان کامل، روح عالم و عالم به منزله جسد اوست؛ یعنی همان گونه که روح به وسیله قوای روحانی و جسمانی، به تدبیر بدن و تصرف در آن می پردازد، انسان کامل به وسیله اسمای الهی که خداوند آنها را به وی آموخته و در وی به ودیعت نهاده است، در عالم تصرف و آن را اداره می کند. همان گونه که روح و نفس ناطقه، سبب فضیلت و معنویت و حیات بدن است؛ به گونه ای که اگر آن را رها سازد، از هر نوع کمالی، تهی و در نهایت، تباه و فاسد می شود، انسان کامل نیز سبب وجود و مایه شرافت و معنا و کمال و واسطه تجلی حق در این عالم است. پس چون او این عالم را ترک نماید و به آخرت انتقال یابد، این عالم تباه و از معانی و کمالات خالی می شود. (۱)

از آنجا که ملائک خلافت و نیابت انسان از خداوند در عالم، تحقق کمال و صور اسمای الهی در اوست، پس تحقق انسان کامل در پهنه وجود نه تنها ممکن، بلکه واجب و متحقق به اسم اعظم است؛ یعنی همان گونه که در هستی، برای اسمای دیگر الهی مظهري وجود دارد، برای اسم اعظم نیز باید مظهري وجود داشته باشد که آن مظهر بی شک انسان کامل است و مصداق آن، حقیقت محمدیه یا نور محمدی است که نخستین حقیقت ظاهر، صادر نخستین و اولین تعینی است که ذات

۱- ر. ک: نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، ص ۹۷.

احدیت پیش از هر تعینی با آن تعین یافته است. آن صورت اسم جامع الهی، جامع جمیع اسما و صفات و کامل ترین فرد نوع انسانی و بلکه اکمل مظاهر حق و اعظم مجالی اوست که مجلای اسم اعظم و دارای جمعیت مطلقه است.

از نظر ابن عربی، حقیقت محمدیه، از یک سو با عالم و از سوی دیگر، با انسان ارتباط دارد. از نظر ارتباطش با عالم، مبدأ خلق عالم است که خداوند پیش از هر چیز او را آفرید و هر چیزی را نیز از او خلق کرد و از نظر ارتباطش با انسان، می توان گفت صورت کامل انسان است که در نفس خود، جامع جمیع حقایق وجود و خلاصه آدم حقیقی انسان است. از نظر ارتباطش با علوم باطنی و معارف عارفان نیز مصدر و منبع آن علوم و آن معارف و امتداد ارواح جمیع انبیا و اولیا و قطب الاقطاب است. (۱)

شایان توجه است که مقصود ابن عربی از حقیقت محمدیه، شخص محمد رسول الله (ص) نیست که پس از همه انبیا در این عالم عنصری در عصری معین ظاهر گشت و رسالتش را به مردم رسانید و سپس به عالم دیگر انتقال یافت، بلکه آن موجودی ازلی است که ابداع خداوند است. به عبارتی، عقل اول است. وی در فتوحات مکیه می نویسد:

و كذلك المفعول الابداعي الذي هو الحقيقه المحمديه عندنا و العقل الأول عند غيرنا و هو القلم الاعلى الذي ابدعه الله من غير شيء. (۲)

حقیقت محمدیه کلی سعی، احاطی و انبساطی که حقیقتی است

۱- ر. ک: شرح فصوص الحکم ابن عربی، ابوالعلا، عقیفی، ص ۳۲۰.

۲- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۹۴.

عینی، با داشتن مراتب مضاعف یعنی هم مرتبه نبوت و رسالت او در ادوار و اعصار متمادی به صورت انبیا و رسل، از آدم گرفته تا خاتم، ظاهر گشته و با ظهور شخص محمد (ص) که اکمل و افضل انبیا و رسل و خاتم ایشان است و دین و شریعت او ناسخ جمیع ادیان و شرایع است، پایان یافته است. چون نبوت جنبه خلقی نبی و در نتیجه انقطاع پذیر است، پس همه انبیا از آدم صافی (ع) تا عیسی مسیح (ع)، مظاهر آن حقیقت و ورثه او هستند. اما مقام نبوت برای محمد (ص) به صورت حقیقت محمدیه متحقق بوده، در حالی که هنوز آدمی وجود نداشته است؛ یعنی صورت طبیعی انسانی برای انبیا از جمله حضرت آدم (ع)، پیش از حصول آن، برای محمد (ص) حاصل بوده است. ولی از آدم تا خاتم، ورثه هر علم و هر شریعتی که در تمام انبیا و اولیا ظهور یافت، آن میراث محمدی است که «جوامع الکلم» به او عطا شده است. (اشاره به این حدیث نبوی است:

«أُوتِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ» (کلمات الهی نیز پایان نمی پذیرد، همان گونه که در سوره لقمان آمده است: مَا نَفَّذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ (لقمان: ۲۷)

با اینکه همه انبیا و اولیا ورثه او هستند، ولی نزدیک ترین کس به وی، علی بن ابی طالب است. عین عبارت ابن عربی در فتوحات چنین است:

«و أقرب الناس إليه (محمد ص)

(علی بن ابی طالب و سرّ الأنبياء أجمعين». (۱)

مقصود وی از «علی»، حقیقت ولایت اوست، نه شخص او، همان گونه که منظورش از حقیقت محمدیه، حقیقت نبوت و رسالت و ولایت است، نه شخص رسول خدا (ص). بنابراین، لازم می آید شخص علی (ع) اکمل مظاهر اولیا باشد، همان گونه که شخص رسول خدا (ص) اکمل

مظاهر انبیا و رسل و اولیاست. ابن عربی در فصوص الحکم، فص شیشی می نویسد:

همان طور که پیغمبر (ص) فرموده است که «أَنَا كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»، یعنی که حقیقت او پیش از همه انبیا بوده، ولی به صورت نبی بعد از جمیع آنها ظاهر شده و خاتم آنهاست، خاتم الاولیا هم ولی بوده، درحالی که هنوز آدم میان آب و گل بوده است؛ یعنی حقیقت خاتم الاولیا هم مقدم بر جمیع اولیاست. (۱)

پیروان شیعی ابن عربی، مانند سید حیدر آملی، خاتم الاولیا را حضرت علی (ع) دانسته اند و روایت:

«كُنْتُ وَلِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» را از وی نقل کرده و او را حقیقت ولایت مطلقه شناخته اند که با باطن نبوت مطلقه وحدت دارد. شیخ محمود شبستری در گلشن راز می گوید:

نبوت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه ز آدم

اگر تاریخ عالم را بخوانی مراتب را یکایک باز دانی (۲)

پس ولایت علی بن ابی طالب (ع) از نظر مرتبه ولایتش که جهت الهی دارد، دائم و باقی است و پیوسته به صورت اولیا ظاهر می شود؛ به گونه ای که این ظهور تا قیام قیامت دوام دارد.

فخرالدین عراقی با نظر به این امر می سراید:

گفتا به صورت ار چه ز اولاد آدمم از روی مرتبت به همه حال برترم

آبی که زنده گشت از او خضر جاودان آن آب چیست؟ قطره ای از حوض کوثرم

۱- فصوص الحکم، فص شیشی، شرح خوارزمی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲- گلشن راز، ص ۱۸.

آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد

یک نفخه بود از نفس روح پرورم

فی الجمله مظهر همه اشیاءست ذات من بل اسم اعظم به حقیقت چو بنگرم (۱)

نتیجه اینکه حقیقت جامع و جهان شمول در این عالم عنصری، هم به صورت انبیا ظهور می کند و هم به صورت اولیا. ظهور آن به صورت انبیا به منظور تعلیم احکام و ارشاد بندگان و ظهورش به صورت اولیا، به منظور آگاه کردن مردمان به اسرار حق است. به قول شیخ محمود شبستری:

که نبی بود دیگر گاه ولی گه محمد گشت و گاهی شد علی

در نبی آمد بیان راه کرد در ولی از سر حق آگاه کرد

شایان توجه است که با ظهور و حضور خاتم الاولیا که پایان ولایت و آخرین فرد و مظهر انسان کامل است، دوران ولایت نیز پایان می پذیرد و جمیع اسرار هستی و حقایق الهی آشکار می شود و با بازگشت وی به ذات الهی که مصدر و مرجع کل است، دور عالم پایان می یابد. بنابراین، ایشان سبب حفظ و استمرار وجود و علت غایی آن است. (۲)

ظهور کل او باشد به خاتم بدو یابد تمامی هر دو عالم

پس تجلی حق در انسان کامل به کمال خود می رسد؛ به گونه ای که حق خود را در کامل ترین صورت، به صورت انسان کامل متجلی می سازد. با این تعاریف، از جهتی می توان گفت در عین آنکه انسان کامل مخلوق است، حق است. از نظر ابن عربی، انسان کامل، دلیل حق است که جامعیت گوهری خود را دارد. خداوند در آدم (یعنی نوع انسانی)، همه صفات ذاتی خود را به ظهور می رساند. ابن عربی می نویسد که خداوند با

۱- دیوان فخرالدین عراقی، ص ۳۷۵.

۲- محیی الدین عربی، محسن جهانگیری، ص ۳۳۲.

دو دست خود، طینت آدم را عجین کرد و او را به این شیوه خاص آفرید و سپس وی را از آنچه در نهادش به ودیعت گذاشته بود، آگاه ساخت و پس از آن، در دو مشت خود گرفت؛ در یک مشت (قبضه) عالم و در مشت دیگر، آدم و فرزندانش بودند. بنابراین، انسانی که خداوند در او هر چیز را قرار داد، صورت کامل اوست. بر این اساس، آیا میان انسان به عنوان جهان کوچک و انسان کامل با حق، تفاوتی وجود ندارد؟ البته تفاوتی وجود دارد و این تفاوت، جوهری است؛ چون در ورای وجود و قرار دارد. بنابراین، حق و مخلوقات از یک سو با یکدیگر هماهنگ هستند، ولی تفاوت بنیادی میان آنها، «وجود وجود» است که فقط مختص حق است. به عبارتی، با توجه به این وجود است که حق صفاتی دارد که هیچ چیز دیگر با او در این صفات مشترک نیست.

خلاصه اینکه ابن عربی، انسان را در دو جایگاه هستی شناسی و فردی بررسی می کند. انسان در هستی به معنای کَوْن، حد واسطی است میان حق و عالم. از این دیدگاه، انسان بالاترین مقام را در سلسله مراتب هستی دارد. در این سطح، انسان همان انسان کامل است. اما در سطح فردی. همه انسان ها انسان کامل نیستند، بلکه تنها شمار اندکی از انسان ها شایستگی لقب «انسان کامل» را دارند. هر انسان به مجرد انسان بودن، باید «جامعیت» را در خود به صورت تحقق یافته داشته باشد؛ زیرا جامعیت، به اصل طبیعت انسان متعلق است. پس به طور طبیعی همه افراد انسانی از وجود این جامعیت در درون خود، به یک اندازه آگاهی ندارند، بدین گونه که درجات آگاهی انسان ها نسبت به این جامعیت در وجودشان متغیر است؛ آگاهی برخی به اندازه ای است که درجه آگاهی

آنها به درجه آگاهی حق نسبت به اسما و صفاتش نزدیک می شود و برخی چنان اندک است که عملاً به درجه حماقت و جهل نزول می کنند. در نتیجه، از آنجا که تنها در بالاترین درجه وضوح و شفافیت است که روان آدمی می تواند نقش آینه را ایفا کند، مطلوب ترین حالت انسان کامل، طمأنینه و آرامش روحی با عمقی بی پایان است. از این رو، او انسانی آرام و تسلیم و راضی است و پیوسته خود و چیزهای دیگر را به خدا می سپارد. انسان کامل، کسی است که با داشتن نیروی عظیم روحی و عالی ترین معرفت از هستی در درون خود، تلقی اقیانوسی آرام و عمیقی را پدید می آورد؛ زیرا کامل ترین صورت از انسان کامل در هستی است، آن هم در شکلی فردی که همه اسما و صفات حق را در خود جمع و تحقق یافته دارد. (۱)

این بیان «ایزوتسو»، برداشت او از نظریه انسان کامل ابن عربی است. بیان روشن تر آن، این است که ولی، از اسمای خداست و اسم خدا همیشه مظهر می خواهد. انسانی که مظهر اسم ولی است، می تواند بر بیرون از خود ولایت داشته باشد. پس انسان کامل، ولی الله و مظهر کامل ترین اسم شریف «ولی» است. از آنجا که او صاحب ولایت کلیه است، می تواند به اذن الله در ماده کائنات تصرف کند. صدور معجزات و کرامات از انبیا و ائمه (علیهم السلام) که اولیای حق اند به واسطه آن است که مظهر ولی الله هستند.

منشأ ولایت «ولی الله» صمدیت است. پس هنگامی انسان مظهر تام صمد می شود که قلب او از معرفت و اخلاص لبریز شود. صمد، ذاتی است که اجوف و تو خالی نیست، بلکه درونش پر است. انسان هایی که مظهر اسم

۱- ر. ک: صوفیسم تائوئیسم، توشیهیکو ایزوتسو، ص ۲۹۵.

صمد شده اند، درونشان از معرفت و اخلاص پر است؛ به گونه ای که قرآن از آنها به عنوان اولوالالباب یعنی انسان های تو پر و مغزدار یاد می کند. اولوالالباب در علم و عمل، مظهر اسم مبارک صمد هستند.

عزیزالدین نسفی گفته است:

انسان کامل در معرفت خدا و حقیقت و حکمت اشیاء، سرآمد دیگران است و همواره نسبت به وضعیت زندگی دیگر انسان ها و هدایت آنها نگران است. انسان کامل، طاعتی بهتر از سامان دهی عالم و آدم نمی بیند. او می کوشد عادت ها و آداب و رسوم بد را از میان خلق بردارد و قانون نیک در میان آنها بگذارد. او از خدا و یگانگی و عظمت او و بقا و ثبات آخرت خبر می دهد. (۱)

بنابراین، انسان کامل، جامع جمیع عوالم کلی و جزئی الهی است. او کتاب جامعی است بر کتاب های الهیه و کونیه که از لحاظ روح و عقلش به «ام الکتاب»، از نظر دل و قلبش به کتاب «لوح محفوظ» و از نظر نفسش، به کتاب «محو و اثبات»، خوانده می شود. او مصحف مکرمه است که جز پاکان رسته از حجب ظلمانی، کسی نمی تواند او را درک کند. انسان کامل، نسبت عقل اول به عالم کبیر است، همان گونه که نفس ناطقه، دل انسان است. از این جهت است که انسان را عالم کبیر نامیده اند. بنابراین، انسان کامل عبارت است از جمیع مراتب الهیه و کونیه از عقل و نفوس کلی و مراتب طبیعی تا آخر تنزلات وجود. (۲)

۱- انسان کامل، ص ۷۶.

۲- ر. ک: شرح اصطلاحات تصوف و عرفان، دکتر سید صادق گوهرین، ج ۲، ص ۱۲۲.

سید حیدر آملی درباره انسان کامل می گوید:

در نزد محققین عرفا مقرر است که عالم قائم است به حقیقت انسان کامل که افلاک به انفاس او گردانند، همان گونه که شیخ اکبر، یعنی محیی الدین ابن عربی، در رساله موسوم به «نسخه‌الحق»، در اولین خطبه آن آورده است: «ستایش خدایی را سزد که انسان کامل را معلم ملک قرار داد و دور فلک را به انفاس او مقرر گردانید». از این رو، آورده اند که عقل اول نخستین چیزی است که از نور الهی ظاهر شد و قبول صور کثیره کرد و انسان کامل موسوم به انسان کبیر، حقیقت این عقل است که او را «ظل الله» و «خلفاء الله» نیز نامیده اند. عین الله انسان کاملی است که متحقق به حقیقت برزخیه کبری شده است؛ چون خدای تعالی به عالم و هستی از منظر او نظاره می کند. انسان کامل اجمالاً در مرتبه روحش و تفصیلاً در مرتبه قلب و دلش، جامع جمیع خصوصیات اسم رحمان و اسم رحیم است که عقل اول و نفس کلی نام دارد. او عالم است به اسم الله که جامع جمیع اسماء است. (۱)

علامه آملی در «نص النصوص» نیز درباره انسان کامل می نویسد:

انسان کامل، انسان بالغی است که به حد کمال رسیده باشد و کامل در علوم شریعت و طریقت و حقیقت باشد. او مرشد ظاهری و باطنی خلائق است که به آفات نفوس خلق و امراض آن داناست و به کیفیت معالجات آن، معرفت تام دارد و قادر به شفای آنهاست.

۱- جامع الاسرار و منبع الانوار، صص ۱۰، ۱۷۹، ۳۸۰ و ۵۶۱.

ابن عربی در فصّ اول فصوص الحکم خود که به فصّ آدمی مشهور است، می گوید:

انسان کامل وجود دارد و عالم پیوسته محفوظ به اوست و مراد از انسان کامل به طور اطلاق، نبی است و سپس «ولی» و پس از او، وصی و پس از او، عارف کامل مکمل و در اینجا مراد از انسان کامل، خاتم اولیای محمدی، مهدی صاحب الزمان است. غرض این است که بر تو و جز تو محقق شود که اشرف موجودات و اعظم مخلوقات به حسب نوع، انسان است و به حسب شخص، انسان کامل که از او به نبی و رسول و ولی و امام و قطب و جز آن تعبیر می کنند. مرتبه انسان کامل عبارت است از جمع جمیع مراتب الهیه و کونیه، از عقول و نفوس تا آخر تنزلات وجود و این مرتبه را «مرتبه عماء» گویند [که] از برای مشابّهت این مرتبه به مرتبه الوهیت و فرق میان این دو مرتبه به ربوبیت و مربوبیت است و لهذا او را خلیفه حق و مظهر اسما و صفات جناب حق گویند. (۱)

«سید عبدالکریم جیلانی» در تعریف انسان کامل زیبا نوشته است:

بدان که افراد انسان، نسخه بدل یکدیگرند. آنها مانند آینه هایی هستند که در مقابل هم قرار گرفته اند؛ آنچه در یکی هست، در دیگری نیز منعکس است، با این تفاوت که انعکاس این انسان ها، انبیا و اولیایند که در کمال با یکدیگر تفاوت دارند؛ بعضی کاملند و برخی دیگر اکمل؛ گروهی فاضلند و عده ای دیگر افضل. البته

۱- نص النصوص بر شرح فصوص حیدر آملی، صص ۲۷۴ و ۲۷۹ و ۳۰۲.

افضل و اکمل و انسان کامل واقعی، همان محمد (ص) است و بقیه انبیا و اولیا در این کمال، منسوب به او هستند. (۱)

پس انسان کامل حقیقی، نزد محققین، رسول اکرم (ص) است و هیچ یک از کاملان و مکملان به درجه او نرسند. انسان کامل، آن قطبی است که افلاک به وجود او در گردش هستند و او در تمام ازمنه و امکانه تا ابد، یک تن است که به لباس های گوناگون و در مکان های مختلف ظهور می نماید و نسبت به آن لباس های مختلف، اسامی گوناگون به خود می گیرد، ولی انجام همه آنها و صاحب لباس آخر، همان رسول اکرم (ص) است که کنیه اش «ابوالقاسم»، صفتش «عبدالله» و لقبش «شمس الدین» است.

انسان کامل بالاصاله مستحق اسماء ذاتیه و صفات الهیه است و چون آینه ای تمام نما در مقابل حق است، از این جهت او را «مرآت حق» گویند و خدای تعالی بر خود واجب فرموده است که اسما و صفات خود را جز در انسان کامل نبیند و آیه امانت، گواه بر این مطلب است.

بدان که اسما و صفات الهی در انسان کامل به دو قسمت منقسم می شود: قسمتی در یمین اوست، مانند حیات و علم و قدرت و اراده و سماع و بصر و غیره و قسمتی در یسار اوست، مانند ازلیت و ابدیت و اولیت و آخریت و امثال آن و چون در سرای برزخ تمکن یافت، به مقامی برسد که آن را «اختتام» نامند و به جلال و اکرام موصوف است و پس از آن، جز به کبریا که نهایت و غایت مطلب است، چیز دیگری نیست و خلق در این مقام به کامل و اکمل و فاضل و افضل تقسیم شوند. (۲)

۱- انسان کامل، سید عبدالکریم جیلانی گیلانی، ص ۴۴.

۲- همان.

عزیزالدین نسفی نیز درباره انسان کامل، گفتاری بهتر از دیگران آورده است:

انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و اگر این عبارت را فهم نمی کنی، به عبارت دیگر بگویم: بدان که انسان کامل، آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف.

ای درویش! جمله سالکان که در سلو کنند، در این مانند و کار سالکان این است که این چهار چیز را به کمال رسانند. هر کس که این چهار چیز را به کمال رسانید، به کمال خود رسید. ای بسا کس که در این راه آمدند و در این راه فرو رفتند و به مقصد نرسیدند و مقصود حاصل نکردند. پس چون مقام انسان کامل را دانستی، اکنون بدان که این انسان کامل، اسامی بسیار دارد به اضافات و اعتبارات، به اسامی مختلفه که ذکر کرده اند و جمله آنها راست است.

ای درویش! انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند. این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد. چون آن یگانه عالم از این دنیا در گذرد، یکی دیگر به مرتبه وی رسد و به جای وی نشیند تا عالم بی دل نباشد.

جایگاه و مقام انسان کامل به گونه ای است که در ملک و ملکوت و جبروت، هیچ چیز بر وی پوشیده نمانده است؛ اشیاء را کماهی و حکمت اشیاء را کماهی می داند و می بیند. آنها

عزیزالدین نسفی نیز درباره انسان کامل، گفتاری بهتر از دیگران آورده است:

انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و اگر این عبارت را فهم نمی کنی، به عبارت دیگر بگویم: بدان که انسان کامل، آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف.

ای درویش! جمله سالکان که در سلو کنند، در این مانند و کار سالکان این است که این چهار چیز را به کمال رسانند. هر کس که این چهار چیز را به کمال رسانید، به کمال خود رسید. ای بسا کس که در این راه آمدند و در این راه فرو رفتند و به مقصد نرسیدند و مقصود حاصل نکردند. پس چون مقام انسان کامل را دانستی، اکنون بدان که این انسان کامل، اسامی بسیار دارد به اضافات و اعتبارات، به اسامی مختلفه که ذکر کرده اند و جمله آنها راست است.

ای درویش! انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند. این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد. چون آن یگانه عالم از این دنیا در گذرد، یکی دیگر به مرتبه وی رسد و به جای وی نشیند تا عالم بی دل نباشد.

جایگاه و مقام انسان کامل به گونه ای است که در ملک و ملکوت و جبروت، هیچ چیز بر وی پوشیده نمانده است؛ اشیاء را کماهی و حکمت اشیاء را کماهی می داند و می بیند. آنها

یده»؛ «کسی که به عهدش پایبند نیست، ایمان ندارد. مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبانش در آسودگی و آرامش باشند».

ای درویش! دعوت انبیا بیش از این نیست؛ باقی تربیت اولیاست. دعوت انبیا، رحمت عام است و تربیت اولیا، خاص است، از بهر آنکه انبیا و اولیا، هر دو، از منبع وحی روزی می‌خورند و هر دو مأمور تربیت مردم هستند.

البته در اندیشه ابن عربی، انسان، عالم کبیر است و انسان کامل نسبت به عالم به منزله روح و عصاره آن است. انسان کامل نسخه ای از تمام عالم است که از نظر خلقی به اسمای الهی و از نظر خلقی به اکوان عالم علوی و سفلی شباهت دارد و عالم به همه اسما و دارای جوامع کلم و مرآت حق است و بر همه موجودات دیگر شرف و برتری دارد. مرتبه انسان کامل نسبت به عالم، مرتبه نفس ناطقه نسبت به انسان است. (۱)

انسان کامل، عمود آسمان است که خداوند به وجود او آسمان را نگه می‌دارد و چون از میان برود و به برزخ منتقل شود، آسمان فرو می‌افتد. نخستین فردی که خدای سبحان از نوع انسان آفرید، انسان کامل، یعنی حضرت آدم (ع) بود و سپس مرتبه کمال آدمی را آشکار ساخت. پس هرکس به آن مرتبه دست یابد، او همان انسانی است که حضرت حق آفرینش او را اراده فرموده است و هرکس با آن مرتبه فاصله داشته باشد، به همان میزان از انسانیت فاصله خواهد داشت.

در میان موجودات، هیچ موجودی مانند انسان شایستگی آن را ندارد

۱- انسان کامل، عزیزالدین نسفی، صص ۷ - ۱۰.

که جلوه گاه حق شود. به همین خاطر است که حقایق عالم از طریق او جلوه گر می شود. با آنکه ملائکه از عالم اعلا بودند، ولی انسان را از همه وجوه نشناختند، چنان که برخی ابعاد او بر آنان مجهول ماند. از این رو گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا (بقره: ۳۰). عقل آدمی نیز از شناخت همه وجوه انسان ناتوان است.

انسان کامل، به همه اسما و صفات الهی احاطه دارد. خداوند او را در دنیا، امام و خلیفه قرار داده و علم الاسماء را به او آموخته و همه آنچه را در آسمان ها و زمین قرار داده، مسخر او گردانیده است. از آنجا که خدای سبحان کمال این نشئه انسانی را اراده کرده است، لاجرم جمیع عالم را به او ارزانی داشت و برای او در همه اسما تجلی کرد. بدین ترتیب، انسان دارای صورت الهی و صورت کونی گشت. پس خدا او را روح عالم قرار داد و همه اصناف عالم را برای او به منزله اعضای جسم نسبت به روح مدبر آن قرار داد؛ به گونه ای که اگر انسان کامل از جهان رخت بر بندد، جهان در کام مرگ فرو می رود. (۱)

لذا انسان کامل، خلیفه الله است که مظهر اسم الله و جامع و حاکم در همه عوالم است. همه اعیان در حقیقت به یک عین جامع که عین انسان کامل ختمی است، بازمی گردد، چنان که تمام اسما به اسم واحد و جامع اسما که اسم ربی عین انسان کامل است، بازمی گردد. (۲)

در لغت، عالم از علامت گرفته شده است و عبارت است از: آنچه شیء به آن معلوم می شود. در اصطلاح عبارت است از: همه ماسوی الله؛ زیرا

۱- ر. ک: فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۴۱۸؛ شرح فصوص الحکم، داود قیصری، ص ۲۴.

۲- ر. ک: شرح فصوص الحکم، داود قیصری، صص ۶۳ و ۷۲.

به وسیله عالم، از نظر اسما و صفات، به خدا علم پیدا می کنیم و انسان کامل، عالمی کلی است که به وسیله آن، اسم الله، جامع اسماء، معلوم می شود. انسان کامل، کتاب الهی و نسخه عالم کبیر است، همان گونه که در دیوان منسوب به امام علی (ع) آمده است:

دوائك فيك و ما تشعر

ودائك منك و ما تبصر

وتزعم انك جرم صغير

وفيك انطوى العالم الأكبر (۱)

فانت الكتاب المبین الذی

بأحرفه يظهر المضمّر

انسان کامل از نظر روح و عقل، کتابی عقلی است که «ام الكتاب» خوانده می شود. از نظر قلبش، کتاب لوح محفوظ است و از جهت نفسش، کتاب محو و اثبات است و همان گونه که حق در همه موجودات سریان دارد، انسان کامل نیز در جمیع موجودات جاری است. این، همان سفر سومی است که عارف از حق به سوی خلق می آید با حق. در این سفر است که کمال او به نهایت می رسد تا اینکه حق یقین برای او حاصل می شود:

الإنسان الكامل لا یبد أن یسرى فی جمیع الموجودات کسریان الحق فیها و ذلک فی السفر الثالث الذی من الحق إلى الخلق بالحق وعند هذا السفر یتّم کماله و به یحصل له حق یقین. (۲)

انسان کامل یعنی انسانی که تمام کمالات انسانی در او جمع است یکی است و آن، بدین معناست که مظهر جمیع کمالات الهی و موصوف به تمام صفات جمالی و جلالی است، مگر وجوب ذاتی که در غیر ذات

۱- دیوان علی ع، ص ۱۷۵.

۲- ر. ک: شرح فصوص الحکم، ص ۱۱۸.

حضرت حق تعالی تحقق ندارد. رمز اینکه انسان کامل این گونه است، این است که بر صورت خدا خلق شده است:

«فَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» (۱) یا:

«خلق الله آدم على صورة الرحمان» .

همه سخنان محققان، عرفا و حکما در این فراز زیارت جامعه ائمه (علیهم السلام) خلاصه می شود:

أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ مَفَاتِيحُ رَحْمَتِهِ وَ مَقَالِيدُ مَغْفِرَتِهِ وَ سَيِّحَاتِبُ رِضْوَانِهِ وَ مَصَابِيحُ جَنَانِهِ وَ حَمَلُهُ فُرْقَانِهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِهِ وَ حَفَظُهُ سِرِّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِهِ وَ عِنْدَكُمْ أَمَانَاتُ النُّبُوَّةِ وَ وَدَائِعُ الرِّسَالَةِ أَنْتُمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُ اللَّهِ وَ عِبَادُهُ وَ أَصْيَفِيَاؤُهُ وَ أَنْصَارُ تَوْحِيدِهِ وَ أَرْكَانُ تَمْجِيدِهِ. (۲)

گواهی می دهم که همانا شما (اهل بیت (علیهم السلام)) ابواب خدا و کلیدهای رحمت و مغفرت او هستید. شما نسیم خشنودی و چراغ های بهشت و مبین تفریق حق از باطل و خزانه علم و حافظ سرّ و مهبط وحی الهی هستید. امانات نبوت و ودائع رسالت نزد شماست. همانا شما امینان الهی و دوستداران خداوند و بندگان خالص خدا و انصار توحید و ارکان تمجید او هستید.

همان گونه که ملاحظه می کنید، آنچه همه بزرگان اهل معرفت و حقیقت، صرف نظر از اهل سنت و شیعه، بگویند و بنویسند، همه تفسیر کلمات و عبارت عرشی این فراز از زیارت جامعه ائمه (علیهم السلام) است. به راستی در درون هر کلمه، گوهرهایی از معانی نهفته است که صید آن کار هرکسی نیست. حمله قرآن، خزانه علم و حافظ سرّ الهی بودن، فراتر از

۱- بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۱۰۳.

۲- همان، ج ۹۹، ص ۱۶۲.

شأن انسان کامل است که تاکنون به معرفی شأن او پرداخته ایم. اینها کلمات آسمانی اعجاز آمیزی است که اسرار خود را به سوی هر نامحرمی نمی گشایند. تردیدی نیست که بزرگان ما از همین اشارات، عبارت های عظیم و متین را آفریدند و از سراپرده اسرار، حقایقی را آشکار ساختند:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داد نکته ها هست بسی، محرم اسرار کجاست

عبارت هایی چون انصار توحید و ارکان تمجید، فراتر از آن است که بگویم این شأن انسان کامل است؛ زیرا در تعریف انسان کامل گفتیم که آنان، مظهر جمیع کمالات موصوف به صفات جمالی و جلالی خداوند متعال هستند، ولی کلماتی همچون انصار توحید و ارکان تمجید، حکایت از حقایق بارگاه عز ربوبیت دارند. از این رو می توانیم نتیجه بگیریم که از شئون ائمه معصوم (علیهم السلام)، انسان کامل است و الا مراتب عالی مقامات ائمه معصومین (علیهم السلام)، قابل فهم و شناسایی ما نیست.

حال در جایی که انسان کامل که مظهر صفات و اسمای الهی است، می تواند محل بازگشت سالک عاشق باشد و توسل به او، عین توسل به حق تعالی است، چگونه توسل به پیشوایان معصوم (علیهم السلام) که مقامی بس والاتر از انسان کامل و اولیای الهی دارند و حتی درجات باطنی آنها فراتر از انسان کامل است، جایز نباشد؟!

شأن انسان کامل است که تاکنون به معرفی شأن او پرداخته ایم. اینها کلمات آسمانی اعجاز آمیزی است که اسرار خود را به سوی هر نامحرمی نمی گشایند. تردیدی نیست که بزرگان ما از همین اشارات، عبارت های عظیم و متین را آفریدند و از سراپرده اسرار، حقایقی را آشکار ساختند:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داد نکته ها هست بسی، محرم اسرار کجاست

عبارت هایی چون انصار توحید و ارکان تمجید، فراتر از آن است که بگویم این شأن انسان کامل است؛ زیرا در تعریف انسان کامل گفتیم که آنان، مظهر جمیع کمالات موصوف به صفات جمالی و جلالی خداوند متعال هستند، ولی کلماتی همچون انصار توحید و ارکان تمجید، حکایت از حقایق بارگاه عز ربوبیت دارند. از این رو می توانیم نتیجه بگیریم که از شئون ائمه معصوم (علیهم السلام)، انسان کامل است و الا مراتب عالی مقامات ائمه معصومین (علیهم السلام)، قابل فهم و شناسایی ما نیست.

حال در جایی که انسان کامل که مظهر صفات و اسمای الهی است، می تواند محل بازگشت سالک عاشق باشد و توسل به او، عین توسل به حق تعالی است، چگونه توسل به پیشوایان معصوم (علیهم السلام) که مقامی بس والاتر از انسان کامل و اولیای الهی دارند و حتی درجات باطنی آنها فراتر از انسان کامل است، جایز نباشد؟!

پیش از هر چیز، در تعریف «قرب» باید گفت مراد از قرب الهی، قرب زمانی و مکانی نیست، بلکه ساحت قرب الهی مادی نیست و زمان و مکان صفت ماده است. بنابراین، قرب الهی، یعنی از قید هستی مادی رها شدن. ۲. قرب نوافل و فرایض

پیش از هر چیز، در تعریف «قرب» باید گفت مراد از قرب الهی، قرب زمانی و مکانی نیست، بلکه ساحت قرب الهی مادی نیست و زمان و مکان صفت ماده است. بنابراین، قرب الهی، یعنی از قید هستی مادی رها شدن.

پس به محض اینکه انسان از قید هستی رها شد، همان فضای قرب الهی است.

قرب نه بالا و پستی جستن است قرب حق از حبس هستی رستن است (۱).

مصدق قرب الهی در قرآن کریم، معراج پیامبر اکرم (ص) است:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ (اسراء: ۱)

پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را پربرکت ساختیم، برد.

مراتب سیر رسول اکرم (ص) در شب معراج تا افق اعلا، فراتر از آن، تا فاصله دو قوس و نزدیک تر از آن بوده است.

وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (نجم: ۷ - ۱۱)

در حالی که در افق اعلا قرار داشت، سپس نزدیک تر و نزدیک تر شد تا آنکه فاصله او [با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود. در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود، به بنده اش وحی کرد و قلب [پاک او] در آنچه دید، هرگز دروغ نگفت.

بر این اساس، ساحت وحی، همان ساحت عز ربوبی است. از این رو، گفته پیامبر اکرم (ص) عین شنیده اوست. به عبارت دیگر، آواز وحی از خداست، گرچه از حلقوم عبدالله شنیده می شود.

مطلق آن آواز، خود از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود(۱)

در عرفان اسلامی، این قرب را در اصلاح قرب نوافل گویند و عرفا به این حدیث قدسی استناد می کنند:

وَ مَا زَالَ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا.(۲)

پیوسته بنده ام با انجام نوافل به من تقرب می جوید تا اینکه من او را دوست می دارم. پس هرگاه او را دوست بدارم، گوش او می شوم تا به واسطه من بشنود. چشم او می شوم تا ببیند و دست او می شوم تا بگیرد و پای او می شوم که راه برود.

گفته او را من زبان و چشم تو من حواس و من رضا و خشم تو

رو که بی یسمع و بی یبصر تویی سر تویی، چه جای صاحب سر تویی(۳)

بدیهی است این مقام مخصوص حقیقت محمدیه است که مظهر جامع اسم اعظم خداوند است و در حقیقت، از جمیع اسما و صفات الهی از نظر جامعیت، محفوظ است، ولی انبیا و اولیا از جهت کمال نسبت به یکدیگر ممتاز گشته اند و این کمال نیز از طریق تصفیه و بازگشت به مبدأ حاصل شده است. آنها از هستی موهوم فانی شده و در پرتو تجلی احدیت، عین صفات کلی حق گشته و باقی بالله شده اند. در این راه، به حسب تحقق و اتصاف به صفات الهی، برخی به اکثر صفات الهی و شماری به اقل صفات الهی متصف شده اند. از این رو، هر کدام آنها در مراتب

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۶.

۲- احادیث مثنوی، ص ۱۸ و ۱۹.

۳- دفتر اول، ابیات ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸.

کمال، تفاوت دارند. در این میان، آن فرد کامل که مستعد آن باشد که به حسب حقیقت و معنا، مظهر ذات و مجمع اسما و صفات الله باشد و خواص و احکام اسم کلی الله، به جزئیات و کلیات در او ظاهر و او متحقق به همه صفات الهی شود، حضرت ختمی مرتبت محمدی است. او مظهر تام الله است که مجموع صفات در او بالفعل به ظهور پیوسته است. پس جایگاه ختم محمدی از نظر حقیقت و معنا، سابق بر همه انبیاست:

«أَنَا كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» و از نظر صورت، متأخر؛ زیرا علت غایی «اول الفکر، آخر العمل» و «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» است.

آن زمان کز آدم و عالم نشان پیدا نبود از مقام بی نشان با نشان من بوده ام

پیش از آن کاسرار غیب آید به صحرای شهود برزخ غیب و شهادت در میان من بوده ام

گرچه در صورت نمودار دو عالم گشته ام چون به معنا بنگری، هر دو جهان من بوده ام

این تقدم ذاتی در بیان شیخ محمود شبستری این چنین است:

واز ایشان سید ما گشته سالار همو اول همو آخر در این کار

نبی آن است که از ذات و صفات و اسمای الهی و احکام خبر دهد.

نزد اهل تحقیق، اخبار حقیقی اولاً- و بالذات، از آن عقل کل است که به جهت انبای بی واسطه، به جانب نفس کلی و به واسطه، به سوی نفوس جزئی هر نبی از انبیا می آید و ثانیاً مظهري است از مظاهر نبوت که همان روح اعظم و عقل اول است. پس نبوت عقل کل، دائمی و ذاتی و نبوت مظاهر، زایل و عرضی است. حقیقت محمدیه، همان عقل اول و روح اعظم است:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ»^(۱)

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^(۲) و

«أَوَّلُ

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۲- همان.

مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي» . (۱) بنابراین، اول به حقیقت و آخر به صورت، آن حضرت است و باقی انبیا، مظهر برخی کمالات حقیقت ایشان. پس «حقیقت محمدیه» به اعتبار تعین اول و مظهر اسم جامع الله، همان ذات احدیت است که در مجموع اسما و صفات متجلی گشته است. از این رو، چنانچه الله به حقیقت و مرتبه، مقدم است بر جمیع اسما و به گونه ای است که بر جمیع اسما ظهور و تجلی کرده است، انسان کامل نیز که مظهر اسم کلی الله است، باید به ذات و مرتبه، بر جمیع باقی مظاهر مقدم باشد، آن هم بنابر اتحاد ظاهر و مظهر. پس جمیع مراتب موجودات که مظاهر اسمای الهی هستند، مظهر انسان کامل نیز هستند. در نتیجه، انسان کامل مشتمل بر جمیع کائنات است. بنابراین، چون حق در جمیع موجودات سریان دارد، انسان کامل نیز باید در جمیع مراتب موجودات سریان داشته باشد؛ چون کامل کسی است که از خودی خود فانی و به بقای حق باقی شده است. (۲)

نیست کامل در جهان آن کس که دریا عین اوست عین دریا هر که شد، می دان که مرد کامل است

ما همه دریا و دریا عین ما بوده ولی مایی ما در میان ما و دریا حایل است

چشم دریابین کسی دارد که غرق بحر شد ورنه نقش موج بیند هر که او بر ساحل است

در سیر ربوبی، پیامبر ما به جایی می رسد که هیچ فردی از افراد موجودات، توان دسترسی به آن مقام را ندارند. شیخ محمود شبستری در این باره گفته است:

فرشته گرچه دارد قرب در گاه ننگجد در مقام لی مع الله

۱- بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۹.

۲- ر. ک: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شمس الدین محمد لاهیجی، صص ۲۰ - ۱۸.

قرب همان ارتفاع وسایط میان شیء و موجد اوست. بر اساس ترتیب موجودات، ملائکه که عقول و نفوس و ارواح و قوا هستند، هر آینه در قرب درگاه حضرت حق جای دارند، اما از جهت بساطت و تجردی که ایشان را هست، در مرتبه خاص راه ندارند. این مرتبه خاص، مقام فنای فی الله است که مخصوص ولی الله اعظم است. هر چند ملائکه در مرتبه هستی، شرافت دارند، ولی در جمعیت اسما و صفات الهی و حقایق کونیه، پیامبر ما، اکمل از ملک مقرب است. از این رو، به حسب این مقام است که می فرماید:

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعَى فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ (۱)

مرا با خدا حالاتی است که نه ملک مقرب در آن می گنجد، نه نبی مرسل.

مولوی، حقیقت محمد (ص) را باطن شجره طیبه انبیا و اولیای الهی

می داند و آن را به شیره حیات درختی تشبیه می کند که آن شیره، در ریشه و ساقه و شاخه های آن جاری است:

ظاهراً آن شاخ اصل میوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست

گر نبودی میل و امید ثمر کی نشانندی باغبان بیخ شجر

پس به معنا آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد

بهر این فرموده است آن ذوفنون رمز «نحن الآخرون السابقون»

گر به صورت من ز آدم زاده ام من به معنی جد جد افتاده ام

اول فکر آمد آخر در عمل خاصه فکری کو بود وصف ازل (۲)

۱- . مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۸۲.

۲- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ادبیات ۵۲۲ - ۵۲۸.

نکته مهم در این کلام مولوی، مشروعیت سجده ملائکه بر حضرت آدم (ع) است، آنجا که خداوند متعال فرمود:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (بقره: ۳۴)

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید». همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید [و به خاطر نافرمانی و تکبرش] از کافران شد.

چون در باطن حضرت آدم (ع)، حقیقت محمدیه (ص) بوده است که مشتمل بر جمیع حقایق اسما و صفات الهی است، پس سجده بر آدم در واقع رمز کشف این سر ولایت مطلقه محمدیه (ص) بوده است که آئینه تمام نمای مقام اولوهیت است. از این رو، رسول اکرم (ص) فرمود:

طُوبَى لِمَنْ رَأَىٰ وَ آمَنَ بِى طُوبَى ثُمَّ طُوبَى [يَقُولُهَا سَبْعًا] لِمَنْ لَمْ يَرِنِى وَ آمَنَ بِى.

خوشا به حال کسی که مرا ببیند و به من ایمان بیاورد. خوشا به حال [و این عبارت را هفت بار تکرار کردند] آن کس که مرا ندید و به من ایمان آورد.

مولوی، از این بیان رسول اکرم (ص) در اثبات مقام شفاعت بهره می جوید:

گفت طوبی من رآنی مصطفی و الذی یبصر لمن وجهی رای

چون چراغی نور شمعی را کشید هر که دید آن را یقین آن شمع دید

همچنین تا صد چراغ از نقل شد دیدن آخر لقای اصل شد

خواه از نور پسین بستان به جان هیچ فرقی نیست خواه از شمع جان

خواه بین نور از چراغ آخرین خواه بین نورش ز شمع غابرین (۱)

برای مثال، هرگاه چراغی از نور شمع شعله گرفت، هرکس آن چراغ را ببیند، به یقین آن شمع را هم خواهد دید و به همین ترتیب اگر تا صد چراغ روشن شود، یعنی نور آن چراغ به چراغ دیگری تا صدها و هزاران چراغ برسد دیدن آخرین چراغ، لقای همان نور اول است؛ خواه تو آن نور را از چراغ آخری بگیری و خواه از شمع جان؛ در اینجا، هیچ فرقی نمی کند. بدیهی است مراد از شمع جان، حضرت حق تعالی است که نور او آسمان ها و زمین را روشن کرده است: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (نور: ۳۵).

نکته مهم بیت آخر، این است اگر خواستی آن نور را از چراغ آخر بگیری یا از شمع اولیا و انبیا آغازین، باز فرقی نمی کند. در واقع، می خواهد بگوید انبیا و اولیا با وجود تعدد در ظاهر، همگان پرتوی از نور واحدند:

«کلهم نور واحد».

در مصرع آخر، «غابرین» کسانی هستند که از نور هدایت و ولایت حقیقت محمدیه (ص) روشن می باشند و حقیقت محمدیه (ص) نیز عین مظهریت نور شمع حضرت حق است، که در وجود عنصری رسول اکرم (ص) تبلور یافته است و در سلسله ائمه معصومین (علیهم السلام) ساری و جاری است.

مفهوم شفاعت

مطلب مهم اینکه خداوند متعال به استناد آیه: وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (حدید: ۴)، با ما معیت قیومی دارد و ما برای دریافت این معیت،

به سیر و سلوک نیازمندیم. این سلوک در واقع زدودن اغیار و خروج از تعلقات و صفات خلقی است. به تحقیق این سلوک میسر نمی شود، مگر به واسطه ولی خدا که در اصطلاح عرفان اسلامی، به آن «پیر» گفته می شود و در اصطلاح قرآنی، «شفیع» خوانده می شود:

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (انبیاء: ۲۸)

او اعمال امروز و آینده و اعمال گذشته آنها را می داند و آنها جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است، شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناک هستند.

نکته مهم در این آیه، «خشیت» و «اشفاق» است که هرکسی نمی تواند به این مقام دست یابد. کسانی از خشیت خداوند متعال مشفق هستند که وقتی نام خدا را نزد آنان ببری، مانند قند در درون آب ذوب می شوند؛ یعنی عشق خداوند سراسر وجود آنها را پر می کند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ (انفال: ۲)

مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود دل هایشان ترسان می گردد.

از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

بنابراین، کسانی که در راه خدا بی سر و پا شوند، یعنی از صفات بشری و زمینی خالی شوند، در صفت وجه الهی ظاهر می شوند. مراد از این عبارت عرفا نیز همین است:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَىٰ صُورَتِهِ» (۱) در اعتقاد شیعه، این وجه الهی، پیشوایان معصوم (علیهم السلام) هستند؛ به گونه ای که در باره

امام زمان (عج) می خوانیم:

«أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ». (۱)

پس در تفکر شیعه، شفیعان، همان امامان معصوم (علیهم السلام) هستند. در عرفان، شفیعان را «پیر» یا اولیای الهی می خوانند. به قول مولوی:

هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشین اندر حضور اولیا

چون شوی دور از حضور اولیا در حقیقت گشته ای دور از خدا (۲)

مولوی، همنشینی با اولیای الهی را عین همنشینی با پروردگار متعال می داند؛ زیرا ولی خدا تنها واسطه است و از خود اصالتی ندارد؛ به گونه ای که نسبت او با خدا مثل سایه با صاحب سایه است. در اینجا، ولی خدا در واقع جلوه حضرت حق است:

سایه یزدان بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا

دامن او گیر زوتر بی گمان تا رهی از آفتِ آخر زمان

کیف مدّ الظلّ نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست (۳)

در این دو بیت که به آیه شریفه: أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ (فرقان: ۴۵) اشاره دارد، ولی خدا سایه ای است که ما را به حضرت یزدان می رساند. در ابیاتی دیگر، مولوی، ولی خدا را همچون کسی می داند که به گلستان می رود و عاشق جمال باغبان می شود یا برای آب، دلو را درون چاه می اندازد و رخ یوسف را می بیند یا همچون حضرت موسی (ع) که از پی آتش می رود و نور خدا بر او جلوه می کند:

بهر فرجه شد یکی تا گلستان فرجه او شد جمال باغبان

همچو اعرابی که آب از چه کشید آب حیوان از رخ یوسف چشید

۱- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۷۸۲ و ۲۷۸۳.

۳- همان، ابیات ۴۲۳ - ۴۲۵.

رفت موسی آتش آرد او به دست آتشی دید او که از آتش برست (۱)

در واقع، بیت اول و دوم اشارتی است به آیه شریفه: وَ جَاءَتْ سَيِّئَارُهُ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ (یوسف: ۱۹) و بیت سوم، به این آیه شریفه اشاره دارد:

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ (طه: ۱۰)

هنگامی که [از دور] آتشی مشاهده کرد و به خانواده خود گفت: [اندکی] درنگ کنید که من آتشی دیدم، شاید شعله ای از آن برای شما بیاورم.

۳. اتحاد عاشق و معشوق

اشاره

بزرگان ما در حوزه عرفان اسلامی و حتی تفسیر، از آیات قرآن، این حقیقت را استنباط یا شهود کرده اند که حقیقت در عالم هستی، خدای متعال است و جز او همه موجودات از مظاهر و تجلیات آن حقیقت مطلق به شمار می آیند. در این میان، ولی خدا یا انسان کامل، کسی است که این ظهور در او به کمال می رسد و او عین مظهریت حق می شود؛ به گونه ای که هر چه از او تراوش می کند، در واقع از مصدر غیب الهی است.

الف) آیات ناظر بر اتحاد عاشق و معشوق

اشاره

مهم ترین این آیات عبارتند از:

یک – آیه هفده سوره انفال

آنجا که خداوند متعال می فرماید: وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ؛ «و این تو نبودى [ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها

انداختی] بلکه خدا انداخت.» .

این آیه، اتحاد و آمیختگی پیامبر خدا (ص) به ساحت ربوبی را می‌رساند که خداوند متعال در قرب نوافل، دست او شده و به جای او تیراندازی کرده است. محققان، عرفا و حکما، از این آیه در اثبات اتحاد محب و محبوب یا عاشق و معشوق استفاده کرده‌اند:

نیست محبوب از محب خود جدا ردّ پیغمبر بود ردّ خدا

تیغ بر دستان مجنون می‌رود از دل لیلی چرا خون می‌چکد

سنگ بر دندان پیغمبر زدند چون خورد بر او آن که در یمن

یعنی پیامبر (ص) هیچ‌گاه از خدا که محبوب اوست، جدا نیست، همان‌گونه که مجنون از لیلی جدا نیست. اتحاد مجنون و لیلی تا آنجاست که وقتی تیغ به دست مجنون فرو رفت، به جای آنکه خون از دست او جاری شود، از دل لیلی می‌جهد. یا دندان اویس قرنی - که از دلدادگان پیامبر (ص) بود و در طول حیات یک بار به دیدار او آمد ولی موفق به زیارت آن حضرت نشد - به سبب سنگی که در جنگ تبوک به دندان پیامبر (ص) خورد، از دهانش بیرون افتاد. همه اینها، در حقیقت بیانگر اتحاد محب با محبوب است.

دو - آیه ده سوره فتح

خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ

به یقین کسانی که با تو بیعت می‌کنند، [در حقیقت] تنها با خدا بیعت می‌نمایند و دست خدا بالای دست آنهاست.

سه - آیه بیست و چهار سوره انفال

آنجا که خداوند می فرماید: **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ**؛ «و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می شود».

بزرگان عرفا و حکما، این قبیل آیات را بر اتحاد عاشق و معشوق حمل می کنند که در اوج قرب الهی اتفاق می افتد. شاهکار این عرصه، عارف بزرگ، جلال الدین مولوی که در اثبات شفاعت و ضرورت توسل به اولیای الهی، گوی سبقت را از همگان ربوده است، به سبب بیان تعابیر شهودی با زبان برهان و استفاده از مثال ها و حکایت ها در تبیین حقایق، وی را در قله اوج تعالی عرفانی و ادبی قرار داده است؛ به گونه ای که در این عرصه کسی را توان رویارویی با او نیست.

ب) مواردی از اتحاد عاشق و معشوق**اشاره**

در این مجال، به چند نمونه در اثبات اتحاد عاشق و معشوق بسنده می کنیم:

یک - تمثیل گل و عطر گل

انسان گل را به سبب بوی خوش استشمام می کند، ولی آمیختگی گل با بو یا عطر گل به اندازه ای است که تفکیک پذیر نیست. از این رو، بوکشیدن گل، عین بوی گل است:

روغنی کو شد فدای گل به کل خواه روغن بوی کن خواهی تو گل (۱)

دو - رنگ و پارچه

هنگامی که پارچه ای را در خم رنگ فرو می بری، محو رنگ می شود و نمی توانی آن دو را از هم جدا کنی، درحالی که اتحاد معشوق با عاشق،

اتحاد ذاتی و حقیقی است؛ به گونه ای که هر عاشقی رنگ معشوق بگیرد، جدایی آن دو از هم ممکن نیست:

صبغه الله هست خم رنگ هو پسه ها یک رنگ گردد اندرو

یعنی رنگ الهی از خم رنگ هوس نیست. این خم به گونه ای است که همه رنگ ها رنگ او را می گیرند: صَبَّغَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صَبَّغَهُ (بقره: ۱۳۸)

چون در آن خم افتد و گوییش قم از طرب گوید: منم خم، لا تلم

سه - آتش و آهن

آهن وقتی در آتش گداخته می شود، رنگ آتش می گیرد؛ زیرا در آتش محو می شود:

رنگ آهن، محو رنگ آتش است ز آتشی می لافد و خامش وش است

چون به سرخی گشت همچون زر کان پس انا النارست لافش بی زبان

شد ز رنگ و طبع آتش محتشم گوید او: من آتشم من آتشم

آتشم من گر تو را شک است و ظن آزمون کن، دست را در من بزنی (۱)

یعنی رنگ آهن، محو رنگ آتش می شود و فریاد برمی آورد من آتش هستم. اگر باور نمی کنی، می توانی به آهن دست بزنی تا شک و گمان تو برطرف شود.

چهار - خطاب به حسام الدین

مولوی در خطاب به حسام الدین به منظور ادامه دادن کار نوشتن

اشعار مثنوی، می گوید:

پیش من آوازت آواز خداست عاشق از معشوق حاشا کی جداست

اتصالی بی تکلیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس (۱)

همان گونه که ملاحظه می شود، آواز حسام الدین آواز خداست؛ چون به عنوان عاشق واقعی، هرگز از معشوق خود جدا نیست. حتی مولوی فراتر از آن می رود و می گوید ارتباط عاشق و معشوقی، ارتباطی بی تکلیف و تعریف ناپذیر است و خداوند متعال با جان بندگان خود در ارتباط است.

پنج - خدو انداختن خصم بر روی حضرت علی (ع)

مولوی از حکایت خدو انداختن خصم در جنگ بر روی امیرمؤمنان علی (ع)، به منظور اثبات اتحاد عاشق و معشوق بهره می جوید. ایشان، حضرت علی (ع) را به عنوان ولی کامل خدا، مظهر اتحاد ربوبی با حضرت حق می داند و با طرح لطایف عرفانی فراوان در این داستان، خشمگین نشدن مولای عارفان در برابر خدوی خصم را دلیل بر اتصاف و اتصال او به کمالات ربوبی و مظهر اسما و صفات الهی معرفی می کند:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزله از دغل

در غزا، بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی (۲)

معنای این ابیات، آن است که باید از حضرت علی (ع) اخلاص را که مقام «مخلصین» است، بیاموزی و آن شیر حق را از هر حيله و ظاهر کاری پاک و منزله بدانی. او در جنگی بر پهلوان چیره شد و بی درنگ

۱- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۷۵۹ و ۷۶۰.

۲- همان، دفتر اول، ابیات ۳۷۲۱-۳۷۲۳.

شمشیری برکشید تا او را به قتل برساند، ولی آن پهلوان آب دهان بر روی حضرت علی (ع) انداخت؛ همان انسان بزرگی که مایه افتخار بسیار برای اولیای خداست.

در این حال، حضرت علی (ع) شمشیر را بی درنگ رها کرد و از جنگ با آن پهلوان عرب دست کشید. از این عمل حضرت، آن پهلوان حیرت کرد و دلیل آن را جو یا شد.

ای علی که جمله عقل و دیده ای شمه ای واگو از آنچه دیده ای

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد

بازگو دانم که این اسرار اوست زانکه بی شمشیر کشتن کار اوست (۱)

می گوید ای علی که جامع عقل و شهودی! شمه ای از آنچه دیده ای بیان کن؛ شمشیر بردباری تو جان مرا پاره کرد. آب حیات وجود تو، ما را از کفر و پلیدی شست و شو داد. پس باز گو تا بدانم اینها اسرار الهی است که بدون آلت می کشد. یعنی تو فعل خدا هستی که حتی بدون شمشیر می کشد. در واقع مولوی در این ابیات، اتحاد فعل و فاعل را در نظر دارد.

راز بگشا ای علی مرتضی ای پس سوء القضاء، حسن القضاء

یا تو واگو آنچه عقلت یافته است یا بگویم آنچه بر من تافته است

از تو بر من تافت، پنهان چون کنی؟ بی زبان چون ماه پرتو می زنی (۲)

ای علی مرتضی که به اسرار ملک و ملکوت آگاهی، حقیقت امر را برایم بگو. ای که می توانستی مرا بکشی و عاقبت ناگواری پیدا کنم؛ یعنی

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۴۵-۳۷۴۷.

۲- همان، ابیات ۳۷۵۷-۳۷۵۹.

با حال کفر و نفاق از دنیا بروم، ولی این کار را نکردی و با حلم و بردباری سبب گشتی به جای قضای بد، قضای خوب بر من آید! یا تو حاشا کن آنچه را عقلت دریافت کرده است یا من بگویم چه حالی از تابش تو به من دست داده است. نوری از تو بر من تابش کرد، چرا پنهان می کنی؟ تو آن ماه تابان هستی که بدون زبان نور می پاشی.

در اینجا، مولوی از زبان آن پهلوان، نکته های بدیع عرفانی را بیان می کند و در توصیف فضیلت مولای متقیان، علی (ع) می فرماید:

چون تو بابی آن مدینه علم را چون شعاعی، آفتاب حلم را

باز باش ای باب، بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کفواً احد(۱)

ای علی! تو دروازه شهر علم نبی هستی. تو جلوه آفتاب حلم و بردباری هستی. (این بیت اشاره است به این حدیث پیامبر خدا (ص) در شأن حضرت علی (ع):

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ أَلْبَابَ.

من شهر علم هستم و علی (ع) دروازه آن است. هر کس خواهد که بدین شهر وارد شود، باید از دروازه آن در آید.

ای دروازه علم! به روی جویای درت باز و گشوده باش تا قشرها به برکت وجود تو به مرحله مغز برسند؛ یعنی عالم صورت به مرتبه معنا در آید. ای باب رحمت خدا! گشوده بمان؛ ای بارگاه کسی که برایش همتا و نظیری نیست. این جمله اشاره است به آیه: وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (اخلاص: ۴)

قهرمان عرب خواهش خود را ادامه می دهد تا آنجا که می گوید:

باز گوی ای باز پر فروخته باشه و با ساعدش آموخته

باز گو ای باز عنقاگیر شاه ای سپاه افکن به خود، نی با سپاه

امت وحدی، یکی و صد هزار بازگو، ای بنده بازت را شکار

در محل قهر، این رحمت ز چیست؟ ازدها را دست دادن، راه کیست؟ (۱)

ای باز پر فروخته الهی! یعنی ای بازی که بال های تو با نور خدا روشنی گرفته و دست پرورده شاه جهان هستی! ای کسی که صید و شکار تو، عنقا و سیمرخ است! ای کسی که یک تنه لشکریان را شکست می دهی که البته تو به ظاهر، یک نفر عادی، ولی بر حسب باطن، گویی که صد هزار نفری! ای کسی که این بنده، صید باز بلند پرواز توست. «امت واحد» در این مصراع، اشاره است به آیه:

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ ؛ «همانا ابراهیم، امت فرمان بردار خدا بود» .

(نحل: ۱۲۰)

در جایی که باید قدری خشم نشان دهی، چرا مهربانی می کنی؟ این چه مرامی است که به ازدها مهلت و فرصت می دهی؟

مولای متقیان، علی (ع) در پاسخ این عرب قهرمان می گوید:

گفت: من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم نه مأمور تنم

شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا

ما رمیت اذ رمیتم در جواب من چو تیغم و آن زننده آفتاب (۲)

حضرت علی (ع) در پاسخ آن پهلوان می گوید: من برای رضای خداوند

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۷۸ - ۳۷۸۲.

۲- همان، ابیات ۳۷۸۷ - ۳۷۸۹.

متعال شمشیر می زنم؛ یعنی بنده حق تعالی هستم، نه مأمور خود. من شیر حقم، نه شیر هوا و هوس؛ عمل من گواهی بر دین و ایمانم می دهد. من مظهر کامل: *وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ هَيْمًا*. من در کارزار چون شمشیر در دست الهی هستم. زننده آفتاب حقیقت نیز در اینجا یعنی خداوند متعال.

همان گونه که ملاحظه می شود، منظور مولوی از این همه مقدمه چینی و فضا سازی در این داستان، اثبات قرب الهی در این آیه است: *وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى* (انفال: ۱۷)

حضرت در ادامه، دلیل خویش از این کار را این گونه توصیف می کند:

رخت خود را من ز ره برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم

سایه ام من، کدخدایم آفتاب حاجم من، نیستم او را حجاب (۱)

من رخت خویش را از سر راه برداشتم؛ یعنی از تمایلات نفسانی و تعلقات دنیوی جدا شده ام و هرچه غیر حق تعالی باشد، من آن را نیستی می انگارم. من همچون سایه ام و صاحب وجود ظلی من، آفتاب وجود حق تعالی است. من دربان بارگاه او هستم، نه حجاب او.

نتیجه

نتیجه ای که از بحث حاصل می شود و مولوی این عارف بزرگ با زیباترین بیان در قالب شعر و داستان بدان پرداخته است، در یک جمله خلاصه می شود و آن این است که حق تعالی در صفات راهنمای خود

ظهور دارد: وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا (اعراف: ۱۸۰) و مظهر یا مصداق صادق این ظهور به صورت خاص و اتم و اکمل، حضرت نبی اکرم (ص) و ائمه معصوم (علیهم السلام) هستند. خلاصه و زبده این سخن را در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

اَلسَّلَامُ عَلٰی الدُّعَاةِ اِلَى اللّٰهِ وَ الْاَدِلْمَاءِ عَلٰی مَرَضَاتِ اللّٰهِ وَ الْمُسْتَقَرِّينَ فِى اَمْرِ اللّٰهِ وَ التَّامِّينَ فِى مَحَبَّةِ اللّٰهِ وَ الْمُخْلِصَةِ بَيْنَ فِى تَوْحِيدِ اللّٰهِ. (۱)

حسن ختام این بحث را به کلام نورانی مولای متقیان، علی (ع) اختصاص می دهیم که در شأن ولایت اهل بیت (علیهم السلام) فرمود:

هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبُهُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كَهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ. (۲)

عترت پیامبر جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتاب های آسمانی و کوه های همیشه استوار دین خدایند.

بدین ترتیب، توسل و شفاعت خواهی از آنان، عین توسل از حق تعالی است. در حقیقت، اهل بیت (علیهم السلام) به عنوان «جبل الله»، «عروه الوثقی»، «اعتصام بالله» و «باب الله»، همان شفاعت برگزیده الهی هستند:

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (انبیاء: ۲۸)

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲- نهج البلاغه، خطبه دوم.

و آنها جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند.

پس شفیعان الهی هر چه از خود به ظهور می رسانند، اراده حق است و میل آنها همواره به مشیت حق است: **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (تکویر: ۲۹)**

جز به یاد او نجنبند میل من نیست جز عشق احد سرخیل من (۱)

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۸.

* قرآن کریم

* نهج البلاغه، محمد دشتی، تهران، نهج الحياه، بی تا.

۱. اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی، تصحیح: مجید هادی زاده، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۱ ه. ش.

۲. اصول کافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی، ترجمه و شرح: هاشم رسولی، تهران، علمیه اسلامیة، ۱۳۸۷ ه. ق.

۳. اندیشه های کلامی شیخ مفید، مارتین مکومورت، ترجمه: احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.

۴. انسان کامل، سید عبدالکریم بن ابراهیم جیلانی، تصحیح: قائل محمد خلیل اللبهون، چاپ اول، بیروت، ۱۴۲۰ ه. ق.

۵. انسان کامل، عزیز الدین نسفی، به اهتمام: ماری ژان موله، تهران، نشر طهوری، ۱۳۶۲ ه. ش.

۶. اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، شیخ مفید، نشر مفید، ۱۳۷۱ ه. ق.

۷. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.

۸. التعریفات، سید شریف علی بن محمد جرجانی، تحقیق: ابراهیم الایاری، بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق.

۹. التفسیر الکبیر، فخر رازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷هـ. ق.
۱۰. التمهید، ابوبکر محمد بن الطیب باقلانی، بیروت، المكتبة الشریقه، ۱۹۷۵م.
۱۱. جامع الأسرار و منبع الأنوار، علامه سید حیدر آملی، تصحیح: هانری کرین و عثمان یحیی، ترجمه: سید جواد طباطبایی، چاپ اول، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸هـ. ش.
۱۲. جلوه های ولایت از منظر امام خمینی (ره)، اسماعیل منصوری لاریجانی، چاپ اول، انتشارات عروج، ۱۳۷۰هـ. ش.
۱۳. دیوان اشعار، ابی حفص عمر ابن فارض، بیروت، چاپ دار صعب، ۱۴۱۵هـ. ق.
۱۴. دیوان حافظ، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تصحیح: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوار، قاسم غنی.
۱۵. دیوان غزلیات فخرالدین عراقی، تصحیح و توضیح: نسرین محتشم، تهران، زوار، ۱۳۷۲هـ. ش.
۱۶. رساله ولایت (خلاف کبری)، آقا محمدرضا قمشه ای، به کوشش: منوچهر صدوقی سها، قزوین، مطبع نور، ۱۳۵۴هـ. ش.
۱۷. روضات الجنات، سید محمدباقر خوانساری اصفهانی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۲هـ. ش.
۱۸. ریحانه الأدب، میرزا محمدعلی مدرس، چاپ اول، تهران، بی تا.
۱۹. سیر تحول متون عرفان اسلامی، اسماعیل منصوری لاریجانی، تهران، انتشارات واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۲هـ. ش.
۲۰. شرح اصطلاحات تصوف و عرفان، صادق گوهرین، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲هـ. ش.

۲۱. شرح اصول الخمسه، قاضی حسین عبدالجبار، قاهره، ناشر عبدالکریم عثمان، ۱۹۶۵م.
۲۲. شرح الأسماء، ملاهادی سبزواری، با کوشش: نجفقلی حبیبی، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ه. ش.
۲۳. شرح فصوص الحکم، داود بن محمود قیصری، تحقیق: آیت الله حسن حسن زاده آملی، چاپ اول، قم، مؤسسه بوستان، ۱۳۸۴ه. ش.
۲۴. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵ه. ش.
۲۵. صوفیسم، تائوئیسم، ایزوتسو توشیهیکو، ترجمه: محمدباقر گوهری، تهران، خادم، ۱۳۷۸ه. ش.
۲۶. غرر الحکم و دررالکلم، (گفتار امیرالمؤمنین)، سید حسین شیخ الاسلامی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات انصاریان، ۱۳۸۵ه. ش.
۲۷. الفتوحات المکیه، محیی الدین ابن عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ه. ق.
۲۸. فصوص الحکم، تعلیقات: ابوالعلا عقیفی، چاپ ششم، تهران، الزهراء، ۱۳۶۶ه. ش.
۲۹. الفصول العشره، ابو عبدالله محمد بن نعمان المارنی، نجف، دارالکتب التجاریه، ۱۴۱۵ه. ق.
۳۰. کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، تحقیق: ژوکوفسکی، چاپ اول، تهران، نشر طهوری، ۱۳۵۹ه. ش.
۳۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، جمال الدین علامه حلّی، قم، لاهیجی، ۱۳۶۷ه. ش.

۳۲. الکنی و الالقاب، محدث قمی، قم، انتشارات اسلامیة، ۱۳۵۴ه. ق.

۳۳. گلشن راز، شیخ محمود شبستری، شرح: شمس الدین محمد لاهیجی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷ه. ش.

۳۴. لب لباب مثنوی، واعظ کاشفی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵ه. ش.

۳۵. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، با نظر: نصرالله پورجوادی، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱ه. ش.

۳۶. مرصاد العباد، نجم الدین رازی، چاپ دوم، تهران، نشر کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳ه. ش.

۳۷. مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه، امام خمینی (ره)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۰ه. ش.

۳۸. مفردات الفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، با تفسیر لغوی و ادبی: غلامرضا خسروی حسینی، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۴ه. ش.

۳۹. مفهوم الولایه، حکیم ترمذی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۸ه. ق.

۴۰. نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، تصحیحات: هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، توس، ۱۳۶۷ه. ش.

۴۱. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، تصحیح: ویلیام چیتک، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰ه. ش.

۴۲. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، با تصحیح و تحقیق: رحیم ربانی شیرازی، چاپ پنجم، بیروت، دارالاحیاء، ۱۴۰۳ه. ق.

۴۳. ولایت (حکومت حکیمانه)، اسماعیل منصوری لاریجانی، چاپ اول، قم، انتشارات، خادم الرضا، ۱۳۸۰ه. ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

